

حاجی میرزا حیدر علی

ترجمه احوال ابوالنظام

۲۰

این مجموعه نا اجازه مغلل مقد سرو و حانی ملی ایران
شید الله ارگانه بسنداد محدود بمنظور حفظ تکمیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نباشد
شهر العلا، ۱۳۹۶ مددیع

لهم اسْعِنْي فِي الْمَدِينَةِ الْمُكَ�بِلَةِ لِلْمَدِينَةِ الْمُبَارَكَةِ
لِمَا تَرَى فِي الْمَدِينَةِ الْمُكَابِلَةِ لِلْمَدِينَةِ الْمُبَارَكَةِ

٢٧

الْمَدِينَةِ الْمُكَابِلَةِ لِلْمَدِينَةِ الْمُبَارَكَةِ

الْمَدِينَةِ الْمُكَابِلَةِ لِلْمَدِينَةِ الْمُبَارَكَةِ

۱۳۴۸
میرالمرفه دویشن اینجع کارکرده



۱۳۴۸

سازمان ملی کتابخانه و پایه علمی ایران

دستیار رئیس اداره اسناد و کتابخانه ملی ایران

ردیف شش ریاست اداره اسناد و کتابخانه ملی ایران

پژوهش انتشارات

این کتاب بنا بر این از سردهم محمدزاده انجام به رسیده
رسیده تقدیم کند که نگاه داشت طیور زان نهاده ام اینجا "والله" و زان
زان و متغیره نهاده — تاریخ ۱۹ خرداد ماه ۱۳۲۱ بر رفع
خطبی ۱۷ آبان ۱۳۴۶ شمسی مدرسه قدره ام و اینها از ایامی

محمدزاده

پدر خوشیم فذاب حبه اگر تهدیم داشت دو مردم از این خواست این کتاب را
گفته ام که می خواهم این کتاب بسیار جذاب نباشد و هم قصه داشت و می خواهد من هم از
سردهم عزیز لذت گیرم لذا این دو گز از این دو کتاب که اینست کاره خواهند بود
نانی سفر مسلمه و چهارمین کفرنده بسیار بخوبی لذت گرفت از این کتابات ۱۳۲۱ میلادی
— سپاه، ۱۳۵۱ بیانی

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

سنایش و نیایش مخدوس از بیان و عرفان من فی الہ سکون
دستن ایوس فی لایزال جیوال فی میال ، لیکن لیکن
و سلیمان ریگردت و تغیرت ایوس نهر اتفاق ایا پنهانه باشد
پر ز ایوان پیش از پسراف نهاد این و دادم در کاخه لیکن خسوس ایوس
الفوج حضرت محبہ ایمان ، ناصر ایمان سلطان ایوان ، کائنات ایمان
میباشد کیا ز مکر ایمان ن خصوص ایمان والریسان نیز بخوبی
جال ایمان یعنی جمال و ای اعظم و فرم زال صور ایمان ای ای
آن اقدم و دو آنکه فجر و ماقن و مزمات کار ایشان خانیکنیخ
ایران

کاران بیت است اش را بصورت دستال خود طایه زموده
آجست بندگ و رکاو و شیش یاد او و دینگ که آجست و دینه بست
دست هنرگز نفع بشر برخوبیت و فن دعوت است رکاو و شیش
بجاست و پسر از دخانیت شان بعلم علی گردن و خوبین بجهت
یا بدن افغان انت محل و محل دینگ که فتنه نهاد
دانست خدمتی و خدمتی را بطبقی که بضریب من اخذگشت
دانست بپنهان و بپنهان را بینش دانست فیضی و فیضی لایل نهاد
آن جگت آنچه ای کل خبرگذشت افغان افغانی و دینگ مسدود بپنهان
طبقی بیت احمدی خوار و بیت کبری که قدر خود امروز فرد بجهت
محمد از شخص نسبات حسانه در چنان پنهان نیم و آن دینه بست
و در خوبیه مامت مین دانست اذان و لام خطر علی غرب شتر
و سرمازشان فرمود و آنکه در لازم دینگی و بینه کیشان را بگیر

حولم حقی و مقطع تراب آنچه رو نیان مزد بیان نیک مردند بیک
مخدود را بیت جود پیت و ده خا بیت بیت ای ای سف بیت
مزد قلی میان خاکاران خلیل کر نوز و دروز ز جهانیکه نوز ای هاشم
بزدا بیت بر چاه می بیت و بقاوه همسر را که رهی بیت ان دلم
بر میان شهدی و حجده بیانی مژوار است در حیاتین خربت
در عاشت در شیخ ماکا بیت کیم ات و صاحب حضرت جعیمه بن خطر
فراد شیخ کر ب سلطنت و سلطنت دزد را بین داردند باری چون چشم
ایرانیانی که باش خصلی عید و مسائل پسندیده آلو بیان
دآگوین داز مفترین و مخصوصین در که درب المیان مودود مصود
باشند نهادن برستن ای ای حضرت مسیح پیا، مریم امری میان
والملکیین تراب ای ای ای خدا ای
ان پیر بیشی فرمودند او بیرون دعا باند که بعد ایات کشته بکشید

و سیان و من نمیزه ملکه فی الکحن لافن دگر انقرب در کاه بکرا
شده و بیت روای دویع الیچ بکوده العذار پاشاده و لکن فرمدیده
کوزه زراب علاوه از آن از اسب سپاهی دهور چهار سلطنت داشت
سیلان وزارت رئاب خود اگر در جام طوره بشد نور علی خدا
خواهد غرفت بر شیر سلطنت داشت لذا این بعد جرات و نوی
خدمت بهشت شرمندانه بدل البارگه از از تجهیز اهل هرگز این دلیل
آنی خداهه لایشی پیر برجرد کاهه دا بایخه صدن و صواب است که باید
سرماهی اند من یوسف ایضی جسد اوجیا کلیم و خلی از مشروی بگی
لوزه ایشان که آفرین خبر را فاتح است که بخادم در کاه وجود
و علی حضرت ایشان ای ابریشم خوش بادی روی فداء در جواب شجاع
کریمی همراه خیرت و خدمه ای ای خوده در عالم بخواه و دو خانم ای خانم
سلطنهای ای ای

دارب و هر قیان نسبت بهند کان داشت این سیرین و دلخواه
و بعد از مردم و خلقیایی مبارک نعمت عین فخر و فخر دنیا کان
دگر رئیس بیشود و این مواد در این شافت لازم از اینهاست
العلوف روی چیزی حجفی را مانع از آنکه این راه
مجال افسوس ای بی و من ایش و زیباشی در دنیا از مردم خوب است
حافت خود را آن سهار سرمه و مجداده چند روم قبل مبارک فرمی
خود خضریها از قبیل و قدر مبارک را طیبیه آنکه افزایش برآید و مجدد نیزه ای
القدیمات اقوای سنت خضرت و دو خوا ناخن زدنها ای افتخاره که از این
وصول یافته و زیارت شد شور برای چون ای پسر دارم ای ای
عادی من شده است که بسی پریز ای ای ای ای ای ای ای ای
زرب سفید ای
که نمایند ای ای

حال را چند و مبارک حضرت داده بدار که بگذرد خارج

از این حضرت می‌ناید که آذان از قبل این مسند مذکوران مرض

می‌ود نسبت در قبیل ابلاغ و ادب و از آن خبر و مرض جواب لبکه سمع

فاید و مرض خدا مرض است ناید نسبت بجانان این مرض

ظریف است که مذکوران شدت می‌گذارد چنان که موضع آن است

قریب به حال پیرساز آنچه در مسند بسیار فرست و موضع از بد

الحاجت او امر و رفاقت می‌دار که این کمال خدا است لکن

در سکونت سه اصل بخوبی و بیان اینکه مصنوع است بیفت

بیشتر این ارض خدا از همین جاده سه اصل شده است لذا

قبل از آنکه حضرت در آن مبارکه ترکیب بیاده داده خانه خدا

و ذکر حیناً بیشود شروع می‌گذرد حضرت برگز نویس لعلی حضرت

المرسی در داشت از این ترکیب اقسام عباده الخواه و مرض بشهود

او بازن مبارک ابن عبده عازم صورت داده بارگفت جانب
هائیج بیل الدین علیہ السلام است احمد بن مسند کرد و بیت کنای
در مباب معاویه نایاب دیده زعین پاک شد و شد تا خلاصه همچو
آنکه راهیں بیت کرد و فتنه جانب لامتحنی اصفهانی علیه السلام
افزونی اجاده شده بیم بارگفت ائمه شده ابن جواد
و قزوینی مبارک کرد و خراب افراط خداها اخراج اکرم رضی آله
پیغمبر فاقی در خرسوس تربیت سینا و در جای خشان اصرهای
او خالی پارچال بیت السبل و سرزاخری خداگره فرموده
خدا عالم خود که بر سرسته فرقی خدا بهندوم است ناجد شد
بعد از این اجرای احباب اهل ناس و مسره من داشت و بعد از آن نظرت
مردمی این افراد را که ای ابره ز اجلال در می خواه صوره من داشت که
خدست و دنیا بیارگ که صوره من دارد که ای انت ام و دنیا بیارگ
برای

برای این به زمزمه است و لطف علاوه بر تسبیه در جاده از
اون فرمایند که رست نزدیکی میمین با این است غایب ^{الله}
نه اگر خاست و آن امیدگات ما بجهان مطیع است این به
آنها پیش است پس اینست رافت و دست کرم امیدگ
که اینها چنانچه جل جلال سهرف نصل عذبت و عطا فرموده
بعد این نظر را پیدا آن بخواهند اگر کرم و جاذب رست و بمناس
پروردی حضرت در ذوب کر اینست که از قبل آن و در پیش
آنها اهل در من و قیامت و معاشره من اند و متدها عفو
و صلاح و غفران کردند و گذاشت در محضر رافت بکری و دست
عمل حضرت در ذوب میبا و مظهر آنست عذبت و متم نهد من |
و من از مردم فاتح مبارکه کردی و توادی تراب اقمام شرکت
خواه از قبل اینست و مقصود قم مستقره در من رفت و نتوص و مجهود بک

دارند نادارند بونه ملکم و شرکم و حمله از فنا
خواه لغوز کاشکم و صلحی خودکم و حمله از سچ بیب ۱۱۱
مهذبیں ابوالفضل

این هشت آنچه بر خصوع و خشوع و اینان و اینان و دیانت
رسوخ راه را کتاب شیخ نسوانه بدقت و بصیرت داین
سیانان ایان پاید علاحده و مکلف شود خود را بسیده فداه نماییز است
پنهانیست رافت و رفت و کرم آمده و هست که این بگویی
بل جلال را بهتر فضل منبت و ملا فرمود بدل از نظر
لذت بر الخود الکرم ایصال داین حسن انتقام داین نیکت بدل
داین نموفت و تنا جالب و جاذب آمیدات و تو بیان
حضرت شیده القوی و دختره خاصه زیارت دلایصال
داین و چنان هم از این تعالی شناخت و در فضل

نه حضرت ایل زاده بیل ولایان زرمه و پسر زاده با من نشل
 اعلم ادم منزبه و منشل منزب شویم که ناش داندی
 باشان رانیب و دروزی فرازید ایل سچ زریب
 میب ب خواریب پیشنهاد مسرا ۱۳۲۱ مطابق
 کافون آن ۱۹۱۲ روز ب ایرانی نام بر اصفهان
 دری خواه این فرازاف بنا که همیگان افسوس خواه
 شد ا ابر الفضل افضلی جو دور راه است خوشی ا را ذره
 نشل و ببر منبعت فرمود میعنی سان و بیان فضال فرمود
 فضادگرم ادم الراصین این حاکم منبت شد
 صدر مرجوش خوشی اصفهانی فدا دشت الپرسون و
 اخراجت اطریب من فده المصیة الگری جنگ با پیغمبر
 لی نیمه الرزبة العلیی تیمس من عابت پیغمبر

بسیار است که این بنا لام زیب نظر نداشت و روحی خواهد مرازد
نمودن مخصوصاً باشند من هرگز خود را استخان نمیزیرم بلکه
و دیدن از استخان از نیزه روز و آن محفوظ و مصون هم نمیراند و
من همه مرد اگر ب خودی کسی بروز نمایند و بین بین چنین
افزایش سال افجده نیز گزاری در بزرگ که دامن های بفت و افزایش
السانی حضرت ایشان و مفتر و علو نمایت و مسیحیان
و درده تبت و فراست و فقرت در کاه حضرت ایشان را بین
پیش و پیش بان و در بخان و بیان فرمود و در تابعی ایشان
و امنیت صیح را راگی و خوب و درستان حضرت برباد
بهند و ب نزد والی آغاز آغاز این امور باقی نهایت نهاد
دانست راست فل از ب نباشد و نفس هم کرد این کنی
از بگفت گزند و به تمام درسته مخانا خبار سد و هر کرد این کنی
از زن

از هاک بست ز نگاریچ از آه بھر ال آخمر سایز آه مل آن علی^{گل}
 آخمر ت بھر د منام بھسیان مرود ز جان د بفضل شد بیا
 هاک منا بر او ل را کل اچم ابر بان برای صون لطف د ها
 د و بان اصلم د جات قرب خوب صنایع ایم د هاک
 فضل اذل و بزر بندی هاک ناینا پناه سیرم کار خوب د ها
 بری د بیز اد بیشم د آن لفیتی ای مبارک کرا ال آه بند
 آن تاب د د مط آسان ام اف د حشنه د نایان دست
 در بی ای این محض بیست در دست بھر د بھر دت د نایخوا
 احن ب در من بیشود شب بند ۲۰ مفر ۱۳۴۶ بھر کا
 در بیت مبارک بیان اور د بکت بھر بیار مران
 د سب ب خود مران لی اکنند ب سب ب سخن علیک بود از محی بیان
 نادر بود بیشود منیک از بیج جات کمال بیشود بیان

همراه احمد روحی با پسر جد خال او را بتوانسته بازگشته در زبانه
 بود و در زبانه شوست و هسته است در مراتب بود اینها نسلی کریج
 نداشت از زمزمه گرا این شخص نه تن شده تا بر سرها پادشاهی مسکونه است
 امرات بود این شخص بگرد با خیر میخواهی من عشقی اینجا لام ماست
 په خود خاص داشت در کتب بود از هر کتابی خود چند چند کلمه
 بود از هر آنچه دوستی مطلع بود سهیم و شریک من در معرفت پنهان
 افسوس بود در مت ام از این بشرشی من بود نهایت ملائمه
 از هر چیز از ازاده هایشم برضی نهایی با این اورینیت خارج بود
 حباب بخکش است به قدر خاص و خاص بود اینچه که هر کار اینچه
 بگیر خودی در پیش خود بگیرد نباید بگرد و آن اینچه خودش است
 اینبار اینا بد خودش چاله داشت که میخواهد اینچه بسیج اینجا در
 در زمزمه میخاده خودش مدت بگرد هفتم هم راهنمایی کند
 و بز

دست باد خود بخواهی باز خواست دچاری درست بگرد دست
بمندو بیچ نگر اصل این بود که حضرات ارضی و مسروپان
برخوبی گذاشتند که از اذای شنیدم که من یعنی پسر شنید
ابدا بگفت بگفت درست این در من کرم اینها کوچه
از نمای صادق نیشید که من ملی دارم لیکن خود نهان بود
در هشتمین مقدم جافت این بود این امران خود و چهار از ده هشتمین
در گرگت الهمین انتقام کرد چاره نداشتم برینت گلم جل
بعد بالف باری فرمایی بیچ اینای ایشان بالای میخ شوند و
منجات اگر طلب نموده جات بایس اینیزه ایم افضل
نمایند من هم اینجا مشغول منجات خواهم بود . نفع ^{نه}
حبلک بگشته به سفره بیچ اینجا مشغول سبارک اورها حنا
را نافع و مطری نمود علیه الشهاد

هر ده ز کنیت سبیت جاپ ابر القل عین سبیت طبیعت
 افسان بخواه خود رشتن دید نخواه بیا به په فور خوب است که
 افسان چین هاشم آن بگز خوب انجاه از هر چیت باور کرد و مکث
 هر دهست که بسیار رانکت بندم هر فرم با در علاوه است بگرد و مکث
 فراز افی بیش بسیار سادق بوده خیل صادق بود اینها میشوند
 ذات آنکه بیهدم کردست نام نباشد و همچنان لام
 بندک مرد شد گردن و گرسن غیر از این میشیج باید است از پیش
 مژول بود فاصه هاشم بن بود که از صح آنکه مژول خبر و بود که
 مژول بیکره بیان خود را میگزیند خانمی از این رانک
 میگردند چو گواهین نهایی فرنگی بسیار و صریح شوند و خانمی از این
 رانک چو بروز ابر القل شنول تحریر بود از هموالات اینجا بستانک
 نیزه افت محفل نماید چند خواهد نهایی فرانگ است که از نیم و نیمه
 اینها

اهان و توبم جو ای شنیم اصرار کویم فجیم کو زنست
 ای خود روم آفرود بالخیزی فرموده ای خصل ای زنست
 دایر العضل ای زنست ای قند ای خدم میش کویم خودشانم
 پاکرده بخندیدن بگشیم ای خوش بزدیباره چه قدر خواند
 غیره هشوند محک ای میست ای خوان جوان سعاد
 نمیجه و ایکار این کرد نمود سریش داده ای سلام است که ای ای
 خود ای خوبت دلیت قدر است سهایی هاتب داشت
 ای خوبت ای خوبی ای جاست غصی بود ای خوبی ای خوبت ای خوبی
 ای خوب کوی خدام برده و طاک بکار باده ای خوبت داشت
 خودن بخوند ای خوب میس بید ای خوب داده داشت بخوند
 میس بود شناور با ای خوب داده داشت دلیل شنید
 ای خوب بخود صفت بگوید دلیل بخیزد صفت بخیزد ای خوب داشت

سهند و فیض سیسته ایفت داشت صیغی بود تا همراهی خود اگر از
 اف ان گزند بشه نشوانست با او هر چیز رخداد شدیه فریب است بجه
 زن پاچ دات صدر میان مله که او را علاوه است که قبول گردید
 آن دارای درخت تراویث بود که بر این بول غیره نیمه جای باشد
 از این خوش نیمه بجا باید خواسته باشد هجده نماده اگر از این ده
 بود خواهد خوب بمن بنت او را بسازد از است هر هشت نیمه از اینها
 از زری بنت و مصدق علامات کفر نهاده است که این ده نیمه بجه
 آن کوئی هاینکام خود بخیچ پیش از آورده بکشند نه بجایش بمحکم
 تو پیش زد بکر بخود بود مرد بود منفعه صالح محظی ره جان بود
 شیخ اسلام فقیه روزی هاین ارزش بعثت بعض از اصحاب عیاش
 بزم است شیخ اسلام مردم روزه از روز است بعد از آن جایگاه
 زبر ایشان باید شفاف از افراد روز است شیخ شیخ اسلام فیض شیخ
 شیخ

شش نیم شه نیل باز و بود خواه این است که بید نهاد خیل که
 گذب او بودند آنکه از اعوب باشند گفت شاه باشی سپه
 چرا اینکه این گذب داشت این به کشنه خوب بسته داشت
 و حق حضرت اعلیٰ کرد است و هبته این هست لایه مخواهیم
 انت اگر چشم اصفه دیگرست من شناس و حق بینیم
 شود سماه و میباشد که هر چون از این بیان مشرقی صدوفیست سه
 زاید من در میان از این اتفاق بیست و خیست و دیگر این بیست
 خواهیم بیان داشت که دو حقیقت دو حقیقت دو نوادرخت داشت
 ما اعمال مکونیت بحوال مرغیه و اخلاقی لیثیه و اعمال و افعال
 پسندیده و بزرگواری خالی افتابیه را مرتضی و مصلیه مرقی و مهدیه
 الاما از خدا آغاز بده و صفات حضرت فاطمه زینب بید و میباشد
 دادگو و فراموشی و بیان و خواهشی صورت و محظوظ است

و اعلم و از فر و اخور و از قم است از هزار کن بیکس سال است
 بمال و آنیم چنان را باز نهان مگرایه در نهان داشت و بیکس
 نویس کلای ای افعیج چنان داشت شیان بجز بند چنین نیک است
 با عالم یا کن من دلکت از اراده مبارک محمد بجهت خوبی خرم
 این مفت از ای
 مرد ای
 شفیق کر خود کر خونی چنان نوشته شده باشند و این نهادان ای ای
 خاک ای
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 و سوانح ایل چه کبر در خدم و خصل و خعن و خهد و خب و دیانت و دستخواست
 و دیانت ایل خب و دیانت ایل خب و دیانت ایل خب و دیانت ایل خب
 و خدست مرکز بیان ایل سردار بیش خود و مکفر ایل بکور و مکفر
 الای بیان

اکو بیاند یا بند و بیو بسته در بیان گفت کیفیت چیز
 این بیضه بایت نهاد خادم خاتم داد بیان و معرفت را داشته
 و معرفت دویلی دشواری فرآورند از علی عالیه داشته و بیانه
 غریب غیر و بیل از اینم ناخوش و مسود میان که جایگزین
 این اخیر سعیه از دوی غواص توانسته از هشت
 از آنم بازدید فیض مسود معاذی حکوت از هشت

این افضل دوی تربت الخواه ۲۲ صفر ۱۳۲۶ مطابق ۱۹۱۴
 دانشگاه کردستانیه که درسته ساخت چهار و پنج
 و بیست سید از غیر نایی با اینها افسوس طلب ارجاعی را گفت
 مرجبه را اجابت در بیان در بیان و کمال و معن در بیان
 برگزیده اینها اینها و باید اینها معلم و نوجوان بیان شوند
 پسندی بود خلاصه درین افسوس ختنان خوب و مصنف پنجه

طریا هم خاریش شده بود و با هم درم داشت و صفت بسبیله
 بینی بردازنا نظر فردی از منزل بیرهان تشریف میبردند چند
 شی خود را با او بیسرا جست سیکردند بعد از آنکه بیانات پذیرید
 اگر باشد خاص بآن بینی اگر بود مرقوم شده بود خلاطف فرمودند
 صد و دریج طبیب پذیرند روزه زدن بسبیله بینی از نظر فردی
 داشت و صفت بسبیله بینی ایک از آمد و شد بینی فردی است
 باشند خواستند بردازند با آن منزل جانب آنکه فتن میگیرد
 از منزل گز بیرهان آمدند توهم با آن فتن تو هاشته جانب نه
 آمدند و ایشان را دردناک از فتن صادمه خودند بعد از آن داشتند
 هنوز رحمت مراجعت کردند شب ایام راحت نشده و درم
 پازی داشتند روز بسبیله همه را بزیل آنکه فتن تشریف نمودند
 بینی برداشنا و گرایشان همین کسان نشید و خنان نشید
 نمیگردید

شد پندت: قوه خوابیدن بسود بیان حال بالای میز آینه که
 جلوی این بود سر برادری دست بگذشتند چند روز برازی
 لذت دارند که صح بعده صاعت ده جانب و گز فری
 و گز بر بشد همچنان که از ساین بحوال این سبوق بوده
 بیاد است کن و ساعت نه دنیم آمد فتوت نیشند تری
 صفت گردند و فرستند دوا پا را آوردند و بعد بچوپ خش
 ده ز جسد و شنبه و گلبه آنکه بجهودی نی هر نشست شودست
 باشند و هنین که بسیج و شنبه و گز فرنس باشند کسن و
 شهد و سرواف است هم آمد هر سایه بگزشنداره نزد نه
 سلام شد مردم هستنست وزیر صدر بدهم بود منور شلب
 شد و گلبه هشیخ هم هفت دارده دستوره مجلس داده
 و از آن فرود فقار چشید و گزه بهم احباب متوجه شدند

شخان و نه روزه زن بخیل بسب و گیر افنا و نه دکتر فرا کاما خواسته
 ممکن نه دکتر دکر دکر دکر ده ساخت ده آمد دکتر فرموده هم بود
 شد ساخت که دکران فهمیده اند دو آن دکر دیگر نه دگم عالی است
 دفتر کشیدن حضرت سیدنا ابیره زنده نام دکر حسن طبل حواریان
 اشاره مسخرل بوده حقیقیان مدت اینکه بخوبی من دیگر داشت
 حضرت خبیرم منسی فرموده که بکرها مایکب کردند پاره خود
 شرح حال است شب هم صفت زیاد شد و دوده هم شنبه
 اشاره باز این میخواسته درست برآمد نیزه ناساخته هم و هم
 او فتنه پرداز بحال بنا فرموده آنکه در فریبی کل ایجه بی شفته
 حضرت آن اعواندی از پر اندی و میدا کسین اندی دیگر
 دحضرت لا ابرهذا ابیره نهان از شیخ کرم خوش داشتی
 آنکه صدر خبیری کل ایله ایله چنانه شد و حال داده شد
 این

اینجا در قبض میخی بود که من در آن نمیشوند و نصیف به شواده میب
 دعست بسکرده و دلخیل جذب خوبی همراه با حسن مانند آنها هم
 الطفت المراقب این سه راه است را کن چون بجزی ایشان
 بخواستند جذب بخود اتفاق نمی خورد بلکه کمال خوشی و درون
 فراست نمود که اگرچه حسین اتفاقی دردی و مبتلاش شد و در همان
 کوچک از منزل ایشان بود بینا چادر بزرگ بسیار خوب پر کوچک
 نموده سله و سرمه فرازه اگر بر تقدیر داشت فرقان بجهة منزل نیافت
 جیشت بود و گوچک و بدب کوشش به هم بود و در مردم صلح فراز
 سبارک از غرب بیهی در منصب خاکه نمود که از بودجه ایشان به
 دسکون سید خوشیه ایشان و این مصادیق بزرگ ایشان ایشان
 فردان صفت بسیار شویم و ایشان هم نمایست و تواند ایشان
 مخدوه اند جذب ای موافق صاحب که اگر نهایت سی روزت نمایم

از بزمی خود و از هر جهت مرتبت کردند و صرف خود نمایند

نماز این مرثیه

منصب امیرزاده سردار بدر پادشاه سهروردی ۱۹۱۳

بیجه هم روح الاول ۱۲۲۰ میں ہوئک تذہل دستانی

فضل فربت حضرت شفاعة الامان جانب ارشادی

ارصلانی را در مقام اعلیٰ محبیانو در حضور بدرک افسوس آولی

خودت و تراحت صیانت چاہیں شد و بعد بگل افسوس نیا

فرموده در حرم امیر شنیل زیارت شدند و چون بانایی جائز

و گن دل را برای انتقام از امیرت ایشی زیارت فرمودند تجھے

اصحائی مسافرین و مکاریں دریافت فضل و عطا باقی پر فخر شد

ازرفت در طلاق تمام اعلیٰ باز مللت نژاد پیاس و مبارادا

ہاک بسان بدرک پاپن بیانات دیبات نہیں نہ

ڈیگر

فی رکنیت مسده حضرت ابوالفضل بن علی علیهم السلام بود و بحیث اینجا در
 بیچ مذاکرات دنیا هر چهار اینجا با اذناست و از این اذن مجبوب شد
 تا این فریبی در نظر سراسر جانش فرد باید بیچ جمل و جان امداد است
 و مجبوب مسیحی با اذن مثبت بیچ اینجا با مسند بود فی اینجنبه زیرا
 این صفات است بود فی اینجنبه مسند ادار بود سیحان از مدینه کنیه
 خود را از بوری نجده بیچ اینجا داد که اگر مسند حضرت پیغمبر مسیح
 بیچ فرمودی خواست که اگر مردن شود با این مسند برای این مصالح و دلیل
 لایق باش و بیان میل و بیچ در مسند اذن اذن مرفت شد
 اف این چون گفت ام و اینها که اینها پس اینکه کردند بدل بودند با این
 برای میله ایشان کوئی ندارند که با اینها می خواستند کوئی میگیرند
 با اینها این اتفاق نخواهد بود اینها از اینها می خواهند که اینها میگیرند

شد نزهه برگزشت از پریشان از بسیرون مطلع شد و درست سبلیه
 نداشتم بیست و نه شریعه بیکار و زنده داشت از خزانه ای اینها
 آفرینش است پرستان آن آنچه بینه دارد و خود را خوب دارد به قدر
 قدر بود پرورد مطلع بود به فرد و کسب می‌شود ام مطلع بود از
 کسب می‌شود از بازار اطلاع داشت از کسب خبرت نداشت
 ندارد این جایها مطلع بود تربیت و فریضیان می‌باشد افت بود و بگذاشته
 از همه مطلع می‌گذرد این محتوا مطلع اول را مطلع بود می‌شود و درین
 امر آنکه ای را داشت می‌جع فضای امراض حقیقی صورین افزایش کند
 کوایر بخش و خلایت بیان اخراج و بود و از این بود و خود و کسب
 جمال سبک سعادت و لذای درنا با داده ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 بجهش درست نموده بود کما اگر این اتفاق در این ایام از مردان این شاه
 باشد جلد آن توجه و مردان این شاه و نهاده ایشان در نهاده ایشان
 درین

دلیلت از رفعت نمود و آنچه باید و شاید بیان کرد صفات شدید
 خود و تایید صفات او را بخات واد گفتن من اینجا اذ اد و گر این همان
 نشیهم جزا نیکو و نزدی و گر سیکره که انساف ایست بر بیان شنید
 محمد من ای بزرگی بسب اعلیان غوب شد بسیار اگر از پریش
 ما اسنال کردند هر گرام بیکت محبت میکردیم و حجاب میباشد
 لزماً ایستاد سلطنه فیصل بیکره و اعلیان حائل بیشه آنگاهه ایشان
 محمد من احمد و بیان ضمیح و بنی نام عطا خواه داد گر کرد یکنین همانها
 بسیکن ایست بیان ایست بر خدمت و خذیر گرد یکن ای من
 حبیت بیان ایشان گفتم مج احمد بر این اسنال است که سیکریم
 از فله نسیم جمال بیکن داشت گر ایست بیکن ایست
 سیکریم و چون ایشیخ رخان بدهون بوده بخشنود بیکره ایشان ایشان
 ای سلطنه اعلیان حائل نمود و بیشین گرد گرا کرفادی در بیان بود

همانچه مدنی بزدی بگفت این سبب بحاثت ناشد و عذرخواهی کرد
 اول افسوس دیگر سبب خواهش نداشتند فتح عین اکنون در گیر پیغمبر و آنکه
 سبب گردد هستند که نسبت جا ب تاریخ اینها نمی‌بینیم هبته همه
 ناگوئی نهانی کشیدم با اصرار خود رم بگردسته بین فاعل و مفعول
 این مکاتبت را بگانسته بدری از لکس بود که غرب اینجا می‌باشد
 ششم و هشتم میان این امر بود خود به کی بود که کوکی بعد این نیز
 بیان گردید بود منع دیگر محکت آنچه نمی‌بینیم منتظر کرد بس نهاد
 آذان زرخی برخانه دیگر بیش فشار خوبی را داشتند نیز
 آذان زرخی برخانه

ترورت آذان

آذان پیانات بدار که ملزمانم و تقدیمیں و تهدیت و هفتما زاده
 بگردست سرمهی دسته ایگان خشن خشن ساخته مسلمه بوده بیان
 مرتب و مراقب بسازن خوار و سرو ایمان ایکن متشد و رجوت
 درینها

و زیارت آن می‌پند و هنوز هم بعضاً از آن شده و نهایت خوبی
نماید و همچنان میرزا را مصلحتی باشی از همساره میرزا زاده ایشان فرموده
خوبی خود را در حضور و در حرف شود و مدنی یا گرگنیست و مفرغ است
بصورت شده باشد و ممال مذکور را نسبت داده می‌باشد این بات تیز
آنرا بات اینیت می‌داند و مذکور بیشتر اینها در مخصوص آنها مذکور است
و اینها پیره زن افت و میزان افت می‌شوند و زنی از زن اینها برخی از میانها
برخی از میانها برخی از میانها برخی از میانها
از اینها نات اینها فیروزه ایشان و فیروزه ایشان مذکور است
و فیروزه ایشان و فیروزه ایشان و فیروزه ایشان و فیروزه ایشان
و فیروزه ایشان و فیروزه ایشان و فیروزه ایشان و فیروزه ایشان
و فیروزه ایشان و فیروزه ایشان و فیروزه ایشان و فیروزه ایشان

بین بین اسرائیل کو خلیل اینها و مسلط نبودن اساتیز برداشته
 آن را ساخت برداشتند و مجبه همانی برخواست اما از این برخواست
 داشت بر قدر تکرار ملکیت را استادانه اشترش شدند و میان دشمن
 میگیرند و من نیز منشی هست که در خلیل از این امر بحث
 گذشت و دیگر بحث بر صحیح داشت این امر بحث میگردید
 و در بحث بحث ثبات و بحث میگردید که این زرخان صد و پنجاه
 هزار نفر از این سلاح و سلاح را حفظ آن برجسته کاربرد
 نماید و با این داشتن میتواند این این نیز این را بجهت
 بزرگی این داداری مسابقه باشد و همچو عده دیگر
 نیز میگذرد این که این این این این این این این این این
 میگذرد و این
 این این این این این این این این این این این این این این

کردیده از آنکه باشد میباشد اینه کم رفیق همچو خود فرا میگذشت و دشنه
 بمناسبت خلیل خود نام برآمد، لکن از اندیشه خانه خانه که در مجموعه شعر
 بجهت پاچک و پادشاهی این نوشته مبارکه بحسب علی اوزاده اینه از
 تفاتش رفای سرداری خودش خودش اخلاق خود و خانه خانه که خلیل خود
 سلطان افسوس کان و این خوبی با همراهی اسلام خانه و از خود
 خانه باش این بزم از این قدرت که این افسوس از همین درین بزم
 خارج صورت شد و بالبته، این قدرت این خانه که من است درست این خواسته
 آنقدر ایل سیرت در سرتی به جی اول است که این بزم خدمت خانه
 خانه باش چنانکه باید و میباشد شهود و حکم بنت و در خانه ای
 بجز خبرت علام از زب و در کربلا زان فرمی علی همچو این امری ای
 بعیض میخواست و در شب اتفاق اورداد و از پایه وادی افق این خانه
 در خلیل بدار که در زیر بنت طرابیت و ملکه خانه و با کمال خداوند

هذا

دچول نیم ام خان دزد و آیام فریض کرد و درست دنابش
 شدت خاید و موسم فرورد سکه‌ای با جلد و صفا از اعیان بخواست
 افتد سینی پیش با بر و مصفر را که فرد سکه کرد دزد و از مومن شود و
 لی ایکلار لرند و مردم ایلدا آوار خوشگوار باشد و دنابش حام ایلها
 لذت دهد و من بخشن دلت خلیل برخاسته و فرد است بسرا
 ایست محیي العظام دهی در برسوده و دایبت قمیخ بینا خادا هم زیره
 کرد دل از بین و میخین و نفیین و میان راحضرت
 امدادگریم میخ حضرت ابوالفضل و شاک خود حضرت ایشان زرده
 خانید ایست کسان لذت مهدیت مخفی دهیاره آن پیش
 ملطفه و گیوشت مقدوس و میخ خانی عبد و حضرت ابوالفضل
 (ربت انداد) باین بیان ایست بسرا که دلن کسریخ ابن امریم داد
 بود که بودیم بمنی بدم ایش بوری بدم میخ علامه خرچان ایش

ایشان از خاندان علم و مثل بوده اند در جم والدین از این خاندان
 و با صلح عشیریانی هستند بختیاری عباس افراط و اهل داشتند
 مذکور ای مردمانی که بخان برده اند از من طنزیست آن را خانی نگویی
 و از اول صفات مردمی این است که از ایشان مسخره بین نیک و بدست خود را
 خدام و خسر گیرد و مسخره چادون فرمان خن برای خامنی را بخواهند
 پسندند اند و گز نگفت در هیال و دلایل و میان اینها که نظر نیست بر هم
 بر حال نشانی هست بر خوده اند بحیثیت ایشان اگر خود برای سکت بدهان گرفت
 نابینه سبب بیلت خدام و ناتوانی از این شوئه لبذا مخفی بخیر خود است
 ناه نیک بجزیست خدا آنکه زد شنید و خان جو گردی خوبه همین است
 صادر از خاندان را خاندان با اصولی خلاصه تصور و خدا آن را چهار گنگان
 بپنجه دید و خضری و بخت و خوش باده می بینی از ایشان که
 من چه پروردی دارم ای خود خود که ایشان با آنها را خوب بدانند
 بخواهند

پیشنهاد و گذاز بخس بد نشسته خشت این اینهاست که
 علاطفت متعاب سیزده دهانه چنانکه فتنی در پرسن محبت سیزده دهانه
 طغوتیت هر دوست ده صادر و اسرافی ها جنپه پیکره م بیود و اینهاست
 از بسته بیکنند پیشنهاد نهضت پیشودم و ممتاز قریش م و ده اینها را برخواه
 دارند نهاده بسته بسته بسته بسته بسته بسته بسته بسته
 و خیر و خوب بودم که بجه سبب از بسته باینها جائز است بازگردان
 و تخلصه ایاد و ایجاد و انصباب و عناود ما و آنها در یکدربه و حاشیم
 با اینهاست بعد راجحیل مقدرات و ملزم از بسته و دیدان پیشنهاد
 اصل قدر و اصول اعیانه به و غرفانیه و نامه بخیه و کتب فتنیه اینها
 که بجه دین پیشنهاد خواندن اینها در اسلام پیشنهاد و اذای اینها که ندان
 سیزده دهانه اینها اینکه خوفی این اینها در امام را فرموده اند و دیدان
 از این احوالات در خوده میخون چون بجزی خشم نهاده اصول و درجه

باصفهان تشریف بودند با اینکه برای ان مصاریف آنرا دادند هر چند
 و خاتمی آزاده ای میگامه سعی داشت خود کمال تمام نخواهد بودند
 خود کمال نخواهد باند را انتخاب و این را در مقرر اداری و اینام مینزدند
 و این حالت بگوی این این در اصفهان سهیه بوده و درسته است
 تحصیل در اصفهان او ذات طوری افسوس نخواهد داشت بلکه این
 و خوبیش و خوبیش و خلیم خود و اصول داشت کلام سیمین ندو
 بودند و دفعی های برای خواندن کاریخ و کتب ادبیان و مذهبیان
 متوجه و زبان پیر ابراهیم تحصیل زبان خارجی صرف باشد کنست
 خاصه قدر و این و خصم اگر فرمایند خود و اصول و کلام چون لای
 رائی و مشرب علاوه طلاق بودند قدر قوه اذکهه سهیه بودند
 و هصرهای اینم بسیر و فطیح و قدره در تشریفات و باغات خوشیده
 و ممتاز است با خوش میلهه العظام و ای ادب و متنوی ای ای خواه
 واللایل

والذی هبیت بیکندا پند، اند هبیت هنارت پرگل در باجن دایسیه
 سید استند سخوس بزرگ همیانی طبیعی را مچون داصفیانه
 در چه اینی و رسیده راضی بر فن اجراه و نبول رسیده برگل
 کافی نام نشند و خود رهانی بر الدارک نان فرموده رسیده
 خالی است و بخف اثر فریادی کنبل علم و زیارت هنارت
 و بعد از آن راه است با صفتان روحند و شخصیتی از آن دی و جان
 رهن طران را اینی و فرموده و دهدندس نادر شاه خرس دست
 شند و منزل نموده و غسل و علم و تحریر در علم و نهادن یعنی
 طلاق و ملا بر این بیش از آن ایام ایست و داصفیان داگن
 بزرگ شهود و ستم کردند و دادنگ زهان لات ایت هبیت
 و اقلا حالت تاریخی و بیت ایت دیگر دعا سیر آیت نداشت
 و مکاولات دیگر ایشان نزد هنلا امراه بزرگان و در نشان ایشان

و مصلوی مصلوی ایان دندوسای سازد ایان مسلم و میرزا شیخ
 بیچ صنایع با ایان و ایان نیز منشی زاغبیت شیرین
 لئا خدا ایان لرگری فراز بسوردند و خانه داشت ۱۹۰۷م چنانچه
 دالان قصبه بیادت بخت اذقی ابری خودان نازل یقینه خانه
 العاده و صرف فورت طوبی از مصلوی آزاد و بیت پرسی پسته کیان
 شریف درن و دن اول آسنخان بزیرت جمال میان و دن
 الوجود از ذات را ب مناسان خود و مفتره القدر خدا غیر
 من علی گردید و بعد خوبی ایان خود و میرزا خدمت خوش بود
 شریف شد ایمن درن امده و ایان ایان دخواهی خشی از سرمه
 با ایشان آینه شفیم ناز خلاص شد و بعد هر چنان
 که بعد بر قوت تیارت و هسته داشت و بجهت دجهوهیت ایلان
 داعوال سیل رو جانی ایان و خیرگان در علوم و متون مطلع شد
 از

از گیفت نسبت دانیان و اقبال و اینان و اینان مقال نمود
 فرموده با جانب و مبدأ کلام را بروت فرمود که محسن می شد
 و آنی محسن بود بر این اساس شدم و هر قدر پیشتر مذاق نهاد
 پیشتر از محسن اخلاق و در آنالی مطری اینان و بزم و فرموده گردید
 و خاصاً هم را نشتم گردید چنانست مکان نسبت نخواهد شد و هبخت
 و مفتر منصل و از اینها پایبند و توانان را سائل و در برداشتن اینها
 از مراثی نجفی داده ام وین مسو الا بجز و نه و جواب میدادم و اینجا
 پیر ما ان را میگردید و هشتاد هر آنها بست میزد و نه که این جواب
 بست از نظری و نظری است زاده دی خیفت نجفی ناهنجار
 با این محسن شدم که ای وکیل نسبی شربت و هست
 و خودش نسبت باشد با قبیله و چون بر این نظیر داشت و گل
 اینان را بست و خانم شدم از نظر ناگفته دخانیه ای اینها داشت

دیده دیگر بگفت و گفانت نار خوازند
بابن کننم که شادانه عالیاً

میگفتند و چنان بجهت شادانه عالیاً دیگر

بیسان نسبت در هر صدیقت و زن تاریخ طلعل آیات از کلیه

و پیغمبر و خاتم الرسلین و درایی سهرست تو زین و آخوند بود

و بر لذت داشتند از لذت خواهش و میوه و میوه سیح است و مامونه

شما عالم و خاصیت دوستی و دوستانی آنها میگفتند بدانیم چه

چیزی با کار خالق خالق خانه دیگر شدند فی محل است و خود پس میکنند

از ساری که دین بآن نهادند بجهت میگفتهند هاکن غبیت شده

در خوش شنیدن کردند آن شنیدن خوب را میزدند قرار میگیرند و گرفتند

خوب خاطرند که بگفته ای چیزی داشتند از این میگفتند خوب جمیع اینهاست

واللهم سُلْطَنِ وَ زَلْكَلِ مُنْدَلَتِ بِنْدَرِ وَهَابَتِ وَ دَاهَتِ خَلَمِ زَرَوَهُ

بچوی پیغمبر و شان زرده میگفتند آنها مبارک فردا شد که ساری دادند و آنها فدو

فقال

و بحال داشت ام که سوال خوبیده را پیوست زوج شکسته متصدیه
 و فیرانها او را با هم آلقا نهادند بجز جنگ من این شور ای اتفاق است
 ذهنده از این بیان این خبر و خوب شدم که این عالی چشم زدنی است
 و تزلیل آیات مطلع و آنکه ایست نیز شرط برخواند و اینکه بسازند که
 اور راه بجزی این مطلب این بجهش و بذکر قرآن و قریب از این خبر گزینید
 و دیم نیفیں بزودم که این شیوه ایست و این دلیل طبع بیرون
 ای اراده ای اینم و بگو کنتم اگر این بهم و فضل و اطلاع نداشتم بربای
 با اراده منابعی خایم و عاجز شدم و باید اتفاقی و معلم اینم باشد در
 بزودی از این بجهش و بذکر این مصادر است و بحث است از اینها
 مصادر شدم اما بعد از اینم بروایه داده مصادر است و بحث است
 و این بحث از این دو بحث دیگر است که این دو بجز این بحث دیگر نباید
 شد و مذاق عاجز و بیش از این شرط و مختصر بودم لذا مذاق است اول از این

خود فرد می خودم که از دایمین و خود و خود و چند نفره کی را کوشش می
 بیشم بود خود و دستبر پرورم که پنجه از دام این شناس خود را خواهم
 و خلاف ادب و ادب نسبت بهم تردد پیش منی بیست من ایست
 آگر و مکافعه و کجا پس اشتم و احباب از بادت نوون و خواهد نیزه
 هدف بر این شوال گزشت که فاخته و فرود و حضور در محبت و دلالة
 اصرار و بیشنه تماز گزند خاتمه آجیدا گرامی حضرت ما حضرت
 سیدال ادب و صفات ایستند خود را خودم که کلم و بخش دل و دین با
 بخدم و اگر زید و درباره من و عانکیه و راهی خوشیه از من خلصه
 اصفاف و عدم مرغعت و اضافات غیره شود اگر هم بیدن داشم
 و خلاصات و گزنهای خود خود را خود با خودی خود داگرد اف از بن
 فرنگیں از ایشان اینی فرمودند ایشان اضافات و دلیل نسبت
 خطا فی بانی که اینچه نامال محبت و بیشنه ایم بالیشان دلهم و دل

مشا همراه شده اید پس پیش گذاشت از قل آنکه در مدار دل همان را بخواه
 اینها دلالت می خانیم و مندگری آن میگذرم این اذکری پیش از این
 مادر احتمال است که این دو خواسته میباشند تا که صفاتی
 دلایل خود را بهم فراز کنند ابتدا من را بستگی اموزدم و من در
 این حالت انتیست و این تجربه است تبدیلی و این خود را در مردم کوچک
 نخواستند این سیم موسیم بشوند و بر پاییت محل بخوبی میگذرد
 محل بستگی اینها بیرون و اینها بیرون بیرون بیرون بمنین
 خواسته دلایل بیرون دو سایی عوام کار اخلاق اند گفتم صد هزار
 دلیل و بر همان دلیل داشت و آیات بیان است ماجدهن همراه قبول
 خواهیم شد و گویی میان عرفانها خواهیم داده جواب یافت اینجا
 خواسته باشیم که اینها مصلح عباد است و محبی
 مخالف مصلح عاد است پر کلیت و ده هزار و صد هزار رخا

کرد بیشتر نه همچویست بر هر عالم در زمان خود و بعد از خود
 اگر یکت نفر داشت این بیشتر نه فرمود در اینان همراه داشت این بیشتر
 بیشتر بیکت دود و غیره بیکت و حاضر و قدر نسب را پذیرفاید زیرا زنگ
 بیانی اهل صریحه خواهد بود و بیانی بعد از خود گذاشت و باعدها
 از افضل و دویست همراه خود گردید شنوند باز من ذکر بیل
 اگر مکن بود اتفاق این عالم بر همراهی نمکن بود خواست سه کسی
 بنادله چون اشاغی میال است پس بنادله مصالح است و کار
 محل ذکر کن در دویست همراه این زنی متوجه دادگاه مقوله
 و دادگیری داشت و دویست دویست است و علاوه بر جانشیان
 داشتند و همچنان کتاب مایه است که بین اینان تلقی نمی‌بینند
 زنی بیشتر داشتند و بر این این دلائل در بین دفع اینان نهادند

علم

مکر خود دلیل بر غواصت و خلاص است درین شد بین سهندی
 شناخت و جواب نایاب آهان نایبین نلی خیام کاران می
 دی و گناب من هنوز در صادر و صادر غوب سخن را که داشت
 بر قطب بیان که ایست نیتوانم تحسیل ما ز دادن نم دارم
 از رسیدن که لا باشد ابد طلیع بین می به دلیل خدا است گذرم و می
 فتح آن شوم غرما جواب داده اگر این امر باطل است بس زدن آن
 خود باشد باطل است که مستقر از منزل قرآن باطل نیز باشد
 خشن آید است چون از خلاصت چیزی بیان نمکن منش شنیده
 نخواهد است و نهادت صربت و فخر از اندیاب بر خواستم گفتم پرای
 من خواهیم بینید و خلاصت در گردی بضم خواهیم بینید زیرا از بردا
 بینیم با کمال رأفت و گفته باشد و می بینیم و می بینیم
 و اندیخت و خواستم که بگو شنیده بدم چون کشتم زل سمعت زد

میگشستند بین شریب نیان و پای گنده کامنه و بسیار خوب
ویست ایست و زیل جوار اگر تو داشت که از وجوه بیت کردند
از آن تکریم بگال بنت دستفتن این مانعه اگر قبول شد میگشست
ماهه تصرف باطل ام را باه گذاشت بد و مقداره ام و حاکمه نهاد، کوچک
بیان مبارک آن بود که اگر شریعت غصب شد تغییر نهاده از این ریگ
بگذرد بود که است در هر خشم خود درین کم که بقدر اختیار داشت
که داشترین خود صد خدا نیست دندان بیان بیان بیان را خشم داشت
غصه خفت و خاتمه بخت خود نیست بیان را نیست از این بیان بیشتر نیست
دندان بیان دیگری داشت که این بیان ایجاد کار اس ایوان داده بخوبی شد
غصب برخاسته بیان از دست زدن را دیده گفته بسیار خوب شد
آنچه دگر نموده دری دی رکذاب هم ریست دایی و بزرگ خوب بگاهه
باشند و بقیه ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد

سرخادر یکنداده ز جانشید هرچیز کننده کسانه شروع است
 پایه خون را استخان پایه ز خون خدما دانیا و دارای دی و کننده دنیا
 نکو رویب لایم درک لایم کر لایم صفت داین مثلا هر ز رسیده و مثلا
 ز عادت خون را استخان سیره ایش دوکسی باشی اش خون این مثلا هر ز رسیده
 نجوده و بیست دلیل آنرا دو جوده انسان از اصل ایش و داین دلیل
 و آن دلیل از ماسه ایش و میانیت و فرد ایش سی و نیکت که ز جمال
 جمال و کمال و جمال فرد ایش و ای جمال و دارای منفعت و مسا
 در همان چگونه استخان منفعت است کننده بی هیل میانیت
 در غرب خود قصد بگنم و کا تندی تمریض است در همان که ز مرد و تندی
 بستانیم اگر که ای الشیری را کنست فرموده بیست بیشود آنهاست تین
 ده فخر است به مکمل المعرفت دان جمال است حالت های
 حسن ایش مثلا منعجه هر ز ایش و پایه خون ایش فیل نزد خود

میانی باز نموده بک اک استم و با این کلمه برگرد و بخوبت دادم
 که پارند کاف سعید نوشته شده بپشت در گلزار نموده باشند
 که قدری من با بزرگ من بزرگی نباشم و با جای باید بک ام که بک ام
 و خودم سعادت الاجرا در خود را آنچی عالی نموده میشی فیض گفت
 تو بپس نمیخواهی تزیین بیهوده شد و لامش بیشان نداشتم
 و بعد از کفر برداشتند و درسته کردند و در آنده آن کفر کردند
 نوایت گیری با همراه و ایام از درونی گفت جنیت در مت جمله
 خان نزد و دو موئیان جنیت بودند که از صبره بودند که نزد خان
 داخل طلاق شدیم از کن و مسدود نمایان خندس های بک های
 در گردید از پشت در بیان و بیان آورده و گفته در مسدود نمایند
 نوایت گفت اگر کجا هبوزد بادت خان به چون چاپ که بک ام
 نوایت بخواهد من خدمت برایش بخواهم من بک همیشی

بود نزول کرد کافری بود آنکه مانع صداقت خواست و این
خطاب بدلخوان عبد الرزاق سلطان هتلان بود که حضرت شیخ اذول
بسقیفیه ازدواج اسلام شهاده خواست و بعد این با این نزول پیش
خواستم و بعد این دلگشی را که بازی سلطان سیسم در برابر شاهزاده
و صداقت و شهادت است گوییم که این دلگشی را این شاهزاده
که در حقیقت چنان خوب بیان نمایند بجهت این که ضلع ایمهوت فوج
منجب بشهادت خواهد بود و دلیل این درستی بسیار سه ایمهوت
نمایند که این بیان مبارک است نزول اذول سرگفت و از
نادیم بسیم نمایند بیان مبارک است اگر خبر شیخ اذول از این
ایرج اذولی بجهت علی العبداد لایحه شیخ اذول از این ایرج اذول
این بیان منتهی مخصوص و صداقت و شهادت شده است و دلیل این است
سرگفت و فرق عیب ذکر کردن این به سر عذیب است و در شیخ
و پدر عذیب نزول که در فرقه بهمهان مثبت است اگر خود را قتل را که

کو از آنهاست هاگر زندگی پر شود صاحب از مان نباشد پس و بی
بی امانت در عدهه پارساخت و پرداخت برای فرج حق خواهم بجهاده
نمکد از مریان فرسنده است نه بکسر سلطان متفق بگذران
شخصی کی در ریاست امت دیگر از پرسوس ببرت نشاید
و مکن مخصوصه بنت های این خطا بات تحریر و خطا بات تحریر
میخواهند سلطان بخوبی مخصوص در میان که خوارم باشد و خواهی
و خواهی ماصد میخواهند خبرم باشد و با اینکه که اینها را میخواهند
جنایه و من ظلم من از زی می باشد که با در قلم این جنایات و مکان
سلطان ایت مخصوصه بیشتر و میخواهند خواهی میخواهند خواهی
قذل ایت و خود بنت خوب بنت خوب بنت خوب را میخواهند
و هر چیزی که ایت و محادیت و روایت مخصوص اور قوی اور قدر
گز نشانم و حق و خوب بزم خوبی و خوبی و خوبی و خوبی و خوبی

دیختند امده اکرم اکرم و این اوران اول خبر بزیل سلطان صبور
و ایان با خود را موده اند و این خواسته در مواد کاست را داشت
هر چند دست سبزه نسبت کرده اگر کش ای ای ای خوش بوده ای ای خوش
گردیل مرل دنال اند باهه تیرنیب نی هر شود اگر اند نسند دنال
سلطنت خرسنی خواهد بوده که اگر اول دل شود دنال اند
و لبند ای ایکت و عویضه لا پاره کردم و دفعه دھوکل این دو خبر
در شب رایز ایان و میکت فرار دارم و دھوکر فرم کرید ایان این من
ایکور صحبه را پا من نمذکت بهشت آنکه درونه دنی این دو خبر بگل
رقن سخا نه حابی دو دین آن اوران آنی بد و فیض آنی بود که مردان
لشکری با حضرت آشوده خود بکر و سبزه بهشت آمد که بزرگ نهاد
پا بهشت آنی داده که ای خات دهم تکن حضرت از حضرت سبزه
دست به زده بوده مردانی جزء سبزه میآمد و بخت دلخواه

سیزدهم دلخواه است غیره و کسی سازنده دشمنان فطیم و بادی یعنی
 غیره است ماسماه است شدیده مطیعه وارد است از طلحه فخر حضرت سلم مطریعه
 در اینست بیکر خود را از سراسر داغال او که از آنام خاسته بوده
 خدا ناشی سکبیت بوده بر خردگانها اشاره کردند که از خراش
 و بیکر یعنی خسته پیش از اینکه از ایشان کشته و متقدار دلخواه
 سلطان این بیکر منظمه و نکره غیر معمود درینظر بود که هزار از سپاهی
 طریق بیکر ششم دیم حضرت حاجی سیزده آنای اشاره کردند از خدا
 و این خداوندین این نکوه اطمین بودند با جاذب لامرزا بعد ایلی آمدند
 اکنون اصحاب خدمتی طبری بودند و دلخواه بقدری زیر ایمان و
 بودند که مردی تراویین گردد و با سازشند ای ایلی ایل اند و دلخواه
 و خوزان ایل ایل و درین دلخواه دلخواه خود را از میان شهداء ایله و بیکر
 و خوارش ایله ایله و بیکر قدرت خود را پاره کردند ایل دلخواه دلخواه
 بیکر

با هر احانت زنی با دشمن صورت داشته می‌بین برساند اینستاده
و هم سبب پیکن چون سبب رازه داشت حضرت در غرفت قل
پنجم میداد برگشته است از طرف دیگر خودش که هم که راه بجهت شیخها
که را صد ایکانه جایب بینه جایب بینه آنچه جایب دارد را که نه
و فرموده بجهت اگر بشایع دکان شد و فرازه در علاوه
صفه العزیز آمده است از این ایاع ابن بشر کوشا آسمان مذکون با برگشته
از اشته و با اینکه شنید که هم که منصوبان بجهت شیخها
خدت و شدت پرداخته و کنترل پرداخته این دارو هم و هموزاده
لوئیسم فرموده بگوش ایاع و این ایاع بین امراء اسلامی همراه باشند
چه تقریب و نادانش است تبریز خواهان مثل کرد و قدم دارند من باشند
و هم و همیش ضریحت شده و همیز راجعت نهودم و با اینکه این دارند
و گردیدند این مسند است که این چه فرض میگیریم این ایاع پرداخت

خودت و سرگردی خواه کارگردان خشم و باختیت بودم که جای خود را
با این فرد پیکار نمودند و نه تنست اینها را بخوبی کنم تزلزل کردند و خشم
از آنچه حادثه ایشان را که این نام خدراست و نه اخراج است گردید
و خدمت هم فرازه بیرون داشت و مسندی برگرداند و بعد از شریعت آورده
و خدمت را بخواهی خشم و دلگاردم خالی اینست که اینها اینهاشان بهشیم و اینها
هم مردم شریعت زبانه ای بینه بدانند که خدا در خدمت
و ششمین بیرون دهد بجهت همچنان من این فرد هم هر صالی این اتفاق داشتم و داشت
و داده اصل دین بجهت نزدیم ها بجز این دین و دین دو برخان خدمت را نهاد
و داشتم و در گفت از زیر هر چنین سلام و دیانت فرزندی خداش را با خشم
و دسته دال در حقیقت این آندر سایه همچنان دیدم که شاید اینهاشان همچنان
بشنید که میلان این نمرد بزرگ بیایم و از اصل این ششم کربل اینجا
و دهد عذر بر ترکان داریان ایشان و بخشش داشتم و دیگر ایل بخواست

ش

من از ابتدی صفت داشتم را پس از حیث از شود بهم آن شدم
 خایر اکن حبته نیزه دم هم گشت زنیم کنند ایشان
 و براز در جوان شدم دیگر بخود نمایم با خان ایشان خودم و نیزه
 بیش دم زمانی نوبه داشت بیکارم والد خانهاست داشت پهلوی
 بیکار نیزه و خلقد خابست سخت بیکارم شب و در زانی از زیاد
 خیال داشت داسوده نیزه خواب دخواست در شتر خداوند از زیاد
 و خیان شد تا بشی متنگزه متنگزه خود را کنم از فربیکاری
 و با حضرت صد ایشان داری و بیاد رجیکن در خایر ایشان زمانی ایشان
 و بیکار از هر چنانی مستند و فربیکاری بیکاری و فربیکاری
 بر قدر خوب بودند با اگر خود را متنگزه در گذشت و خاکبرده ایشان
 میتواند دلکش و پویه دلخیش حضرت از فربیکاری نیزه
 کا ذهن دمن پنهان درون اللہ عزیز میباشد این نیزه است

و صفات مکران بهم از ایشان بسیار درودهند هر این چنین پیشات و پیش
 حضرت داوسا در سبک آن نسیر سینا فتوخو دل افسانی و پیش
 خانه پیش از نسیر راه تسبیح جا بهشت رانجی سپاهانی و این علم بدان
 سپهانی حال چرا خود را باشند کار کرد و می‌سبب نداشند و بگوی خد
 حضرت زین زبارست نمودی و حکایت بازی می‌گردیدن می‌گیرد از خود ای
 پیغمبر سنتیت صفت و پیغامت می‌گفت می‌گفت می‌گفت آن مددی ای پیغمبر
 پیغمبر کار خوب را ای ای پیغمبر کار خوب را ای ای پیغمبر در عالم گرسنگی
 درست چیزیں سلطان منشدی تباری بازی فرم خواجه می‌خواهد
 او بزرگ او همچنان که تو کن خانه و خانه عما و میشانند چنین شد
 اصمم و انجیه با بازی از ای
 دری با این نسیر رفته با اکر این ای
 خاست و میان حضرت رسول و میان ایلهه و میان ایی بیان می‌گردید
 قل

در این خانه خود در خراسان ایزد و کل کشت و ناس میخ ایل خانم بس
اکهاره بینا و پیشست بیک روزه و دوده بیش فیر مشهد و فیر سهولت هاست
نهاده بر پیشرفت آن باعوه و داده و ایان جوان و دویجه بیک از زنده است
لکن و دویجه بیک فخر میخ شیخ علیان او خوش شده ایان جنگل ایام
والشروع دن و جند ناهم اغای بیون و ایالات آیان بیک نزد دودکه
الله قردن را اینجا نهاده مصادیق شده اند پس بر خواسته و خواکشم
و خواز نیازم و اکن حین خدمت سرخیخ کرد نهانزد و بود و ایال ایل شیخ ده
وابیال بین ایلان آن گزده بودم پر کشتم باحال فتحی و ایال بیک
و زاده اصلیز را ای جمال و چون گشدم و زیارت کردم زای ایان ایشان
و دیدم از حضرت فیض منج لایه رکن لایه صفت و لایه کلا بیزرت
ملکه کلر سرمش بیزرا بدیه است بیک ایل زای ایل زاده بیکل دادیان
و جوان داده بیان بی کشتم داده بیک سرمه کل کشت بیخه مددم

درین نزوم حضرت قیوم خارف شدم و حضرت سهرست مخواهند
 خادامت و تقلب امپراتور را که پر هنر خود را بگیرد و درین عین القیون چن
 الیقیون ملایه نزدیم و پیمان نجذب و مدد و موش کوئت مجد و محبوب
 و آنکه میخواهیم آنهاست الیقیون و ملایی و خود را (رسانیت) و مخواهند
 اکنون از کنیت کنیتی میخواهند و ملایی داشت آنکه میخواهند
 این که در میخواهند و ملایی من هم پیغام میده و دو خشم که این ملایی
 خود خود و دشمن زاید اکنون خود جذب (اصدیکیم) داشت این کوئی
 و ملایی اشتر از این میخواهند ان است هیل که مسیر مصالح حضرت
 خدمت کنم و ملایی دلچیان شارعات را باشان نمایم از این ای خوش
 خدمت کنم زیرا این سبب جذب ای هیل و مدد و مخوب است
 ای پیشکشند بخواهند خود را داشت این خاکیان خیالی نسبت به ایله
 را خواهند مسخر است و از از قلب و دل امپراتور ای هیل یا این کیم
 خدمت

حضرت امیر را نتواند خود میگیرد و میگویند
دلخواست داشت اگر باشد این است که بدم اگر نباشد
محض نموده قبل از فرمودن این حساب و میگویند هم این است که
چه سببی داشته و نمود و میگویند از این طرف و میگویند یا فهم و میگذرد
درست این حکایت و غصی نمودم که قدر نهاده شد این طبق و میگذرد
این حکایت دارای اشاره نداشت و ناشی از این هم است که این در
آن حکایت داشته باشد که این طبق این حکایت این این این
که این حکایت داشته باشد و غصی حضرت ابوالحنفی است که حضرت این
پسر این حکایت داشته باشد این طبق فرمودند و شاید این این و میگذرد
هم با اختلاف میگذشت و از باور دیگر برای این حساب حکایت نزدیک
و میگذشت و میگوید از این که این این این این این این این
دانسته میگذشت و میگوید اگر خلقت داشتم و میگذرد

نهان و تا سیر این دار خوب میدام مثل تنا ببر قرآن و بعد از زنده بیش
که بسته بتاب اینجا نهضه کوچیج بدم است و در فضای این شهر
دو هم صرف بوده آن بعد از زیارت آنست به پیغمبل اسراچه
پهنهان کن مقدار داشت راهی است زانی بسته شد که بین راهی که
خطابی دارانی دیدم و فراموشم بر علی موجوده افکنند لایه بروند
آنست و بین کنم کوچیج یکی است و یکی خوب است مکاف
مهد کن بنی زید است هر دوم کوچیج مندان است و بنی هاشمی
خلود اعلم و دیگر صراحت نذال شد است لبند امریقان گان شد
گز نیز است زیارت دانیل و زرگان هنوز از خانیم کوچیج که وجود دارد
لکن دری و سطیین بسته بزیست میانند ارساس اینها صدق و حق
لست زاد مندانه و اینها نیز این نیست که کوچیج یکی است
دانه است فاکت بزیست و در سوم مقدار خوب است لایه بروند

روزهای اولیان بوده که برادر و خود بیان آمده چنانکه این جمعت هست
 پژوهشگاه اسلام و اسلامیت بود و نصادر ای مسلیح تبریزی و سید هاشم
 اکابر ایا وزیر کاشان بیانه ای از این مسیحیت داشت
 در بیان فرق داعی ایت بر جوده نبی میشند و آنها اینجا برداشت
 گفتند با اکابر گذشت خواسته بودم فرماین این مشتمله دلگذشت
 الهیت شروده دودم چنان خوبهم که با صحیح بیان واضح تبیان میکنم
 نخودم که من عین گفته نقد سه چاره خارج کرایکه این نکودخ شد
 و مقام بیان از این امر از طرف صادر میشیش با اینها مشتمله در حقیقت بندگی
 واقع نام نموده بیش دهلی خواهد بوده و نیز این گذشتند اکابر
 در بیان چه عین شروده چنانکه این گذشتند و بحالت بیش میگذشتند
 لازم است خودم خواب و خود این بمناسه دو زین صاف رسمی بسند
 هستند و این اسان بیزند و گذشتند از برگت پنهان و گرسنگ

دعا است و دعائی است و دعوی است و دعویت ایشان است.

وَإِذْ هُرِشَلَ نَفْرُوسُ شَفَعَتْ لِلْجَانِقِ وَمُرْسِيَةَ سَفَقَ وَالْمَوَادِيَةَ وَهُنَّ قَرْبَانِيَّ

هزار کیمی خزان اعماق آن متنفس و مرزه خند و بست چند کروپیان چند

دول خارجی و محل سازه مشهور دن نشید اون کرمان خواسته شد

و دشمنان خود را پنهان کار بگیر و نتوانی باز جوان این امر را می‌شود و زیرین شنید

آن و پنجه قدری نیکن کرده آن کراون شنیده آنان گردند میل خان

و مفهان مفهود و کذا گذشت چند نتیجه از این نتایج دارد

آنس از قم رسان جمال خدم و حسن نازل

وَهُنَّمُ اُمُّرُوْرُ وَالْاَسْرَارُ وَالْاَنْكَلُ الْمُسْكَلُونْ مِنْ رَجَاهِنْ نُورُهُ وَأُورُبِيْعَ

و همچنین در متن آن دلخواهی از مفهوم مذهبی و اسلامی است.

از زیر و افزایش دارین فیضیه هر سیستم سه بند فتو افزایش میسر باشد

جهشترت گویی بزندگان داریم و در آن تردد نه تنفس برخود نداشیم

نعمتی خود مذکور از بخت کرده و پل خواست و هات تکرار آن را در پایه
 تکرار از خبرت خواهی برپا نماید اما ان خبر را دو فقره قوان کرست
 از خبرت اتفاق کرست و خبرت اتفاق چون را که آن قیمت شده
 چنان داشته و در کشتن یخ و صان خود را خود بر ساخت فرزند را ای را گشته
 و این خود بمند بنا سر از این شاهزاده غریب نزد عرب شاهزاده بجهات
 نزد مالکه ایان شاهزاده بیش ای اسلامیان به باست بیعت و قدرت آنها
 فرمود و از این خود بجهات مراجعته سفیده فرمود و امر کیمی خوش بخوبی
 نزد وظیف اسلامیان خبرت سلطان الشهداء بیون الفرجین از رحیمات
 امام طبری خواست و مطلب تبریزی دید که اول نزد اخیرت فرمود و بجا
 د شب د من شنیده ایان همی برا اقسام موام ایان جواب و فرمود که
 بیعت نمودن بخت حرام آفرینش است اما کوکر که دفعی و دعیت نیز
 نسب اسلامیان ندان خواهی داشت همچنان همچنان همچنان

۶۹

واد و زیباده از اصیل پرور نهادند
و بجه اینم و زن خارف پیشتر کاهد پرور
ن دست دینه نمود عذرای برخاست و مزدهایی دیگر که فزیب یا بنیام
ن اصل است پس از بخش خدیگر میران مفترجهن غم کربت جهانی
سلیمانی زان خارف نمود که بعد از اکشن قدرت خارف به این شرکت
و به هر رخصت دانزایی پیش میزد که اد عذر خواست از این تغیر طبقه
عن بیرون و فضه ای داده ایان و دایمی از خی کریان دنیا لان خشند
از این بجز بساحت ایوس بخ خوارانی عرض کردند و سران بین نیمی
دان ییست ملی نزد نموده و اتفاق صد لمح بندس پیچ بازل خود را
بشارکت برایان فرآورد و تزویل یافت و در زمی هستم خدات
پس که طران برای پیش شرکت و سب دنه مرا زد ایوس بیم شنی از خود
و ایام بسر رفته و بخود خوبی سر از نموده و درین بکت هم فرآند سرمه
پیش رفته ایان ایوس ایام بسر بایست با اینها فرآستاد و دلیلها
با فر دسته ایان ایوس ایام بسر بایست با اینها فرآستاد و دلیلها

سید ک خلابات فرمی و عباش سخنی باز گزد و دار نخواه
گزمه فرموده اند می نول از ب تبارک و نعمتی هست
باقی برای هسته ای خواه باید و اینها به علی از من ای ای هاکن
باقی بچه ایکه ایز رسپرین دله که الاصنام ای ای تور رمول ای هست
همین هاکن دال بعل بعد ای ای هست ... پیوشه هنوز هست ای همین همچو
قویب ای ای هنین هاکن هسته ای همین هسته ای هسته ای هسته ای
ن و هاکن اسره زنده هسته هاکن هسته هسته هسته هسته هسته
هاکن آن دسته همین هسته هسته هسته هسته هسته هسته هسته هسته
درسته هسته
ای ایکه رفعی هسته هسته هسته هسته هسته هسته هسته هسته هسته
دال
بیش بیش هاکن هسته هسته هسته هسته هسته هسته هسته هسته هسته هسته

این ایام من امیرت بلکوری و شریعت بن عربی دلاری بود این دنیا
 انسانی و آنچه فرزش من میگوست بیان الهیج اذیز زاهمیه
 دین چهارمین سیدان مکون نسال الرعن اذی فرزد دانار علی خوش
 امیره امیرزاباطیم سبل علیه الملا اذی دلیل مراوه ای اکبر آذیه
 شریعت عین المقدم باس اخونی اللشیر ای انتشار من عین اذیه
 بیان اعیان و معتقد ای ایام من ایج ایت داشت ای ایج بیکت در که
 المقدم شریعت ای ایمن ای ایمه ایت المکت ای ایمین ای ایز
 نیز ایکن ای ایج هنچ ای ایت ای ایت ای ایت ای ایت ای ایت
 ای ایت ای ایت ای ایت ای ایت ای ایت ای ایت ای ایت ای ایت
 ای ایت ای ایت ای ایت ای ایت ای ایت ای ایت ای ایت ای ایت

شان و مختتم داشت العالم ولا يسرف الا به من الشفاعة البحرة عطاء
و ذهبت المطلي الگرم نافذة اغزری البدایه و مختتمی و ماضی ملکه
مخففت و اخلى باسم الوجه و فتح باب الفضل ذات مطلع الدهی
عیادت و اندیشت و حجی بجهالت من لدی است المقدار الشفیر حضر
بین بی بی الورج شیخ اسرا و احمد بن مژران آن طوراً العربان که کت
با مرک شریف نادر گفت از من من شطر سجن اخشم لا با غل
لا تخلی من برگ و سدرک شنگ کشل بینیه از انس می خورد
ایجاد سوت ید رکها از زوال من لدی این اتفاق اندیش
قد انتهی درگفت و قرائت گفت و هندا و حکم بمن مدد و این اندیش
و دره ای ای امام زین العابدین نازل

باعنی از محل ذکر از نت آنی بطلب ذات انصبه، و داشته
در مکان ذاته، که اینکه بازگشت ذات انسان، نیزه المقام

لَمْ يَضْعِفْنِي بِأَيْمَانِ الرُّزْقِ أَمْ بِأَيْمَانِ جُرمِ الْرُّفْقِ
 لَمْ يَضْعِفْنِي بِأَيْمَانِ الرُّزْقِ أَمْ بِأَيْمَانِ الرُّسْلِ فَوْزِ
 حَبْتُ مُسْلَمَ الْكَرْبَلَةَ بِأَيْمَانِي خَلَقْتَ بِأَيْمَانِي مُجْكُونَ فَوْزِ
 بِأَيْمَانِ الرُّسْلِ لَا أَنْفَتَ حَادَ وَثُورَهُ بِصَاحِبِ دَهْدَهِ مَلَكَ الْجَهَنَّمِ
 لَمْ يَضْعِفْنِي بِأَيْمَانِ الرُّزْقِ أَمْ بِأَيْمَانِ الرُّسْلِ كَمَا أَنْتَ
 قَوْنَى بِكَتَبِكَ نَظَرِي إِلَيْهَا الْكَرْبَلَةَ بِأَيْمَانِي كَتَبَ النَّجَابَ وَالْمُؤْمَنِ
 لَا أَقْرَنْتَ الْكَبِيرَ وَلَا حَبْتَ الْكَسِيرَ عَلَى شَعْنَانِ الْكَنْكَنِ هُنَّ أَهْنَى بِكَتَبِكَ
 لَمْ يَضْعِفْنِي كَذَكَنْتُ بِكَتَبِكَ نَاهِيَنَّ أَهْنَيْكَ أَهْنَيْكَ مَاهِيَنَّ
 بِأَهْنَاتِكَ بِشَهَدَةِ كَتَبِكَ رَكْبَ الْمُلْكِمِ قَرَنْتُ إِلَى الْمُخَارِقِ
 أَهْنَمْ سُرْتُ تَحْمِدَنَارِكَ أَهْنَمْ مَنْهَهُ أَهْنَمْ الْمُنْهَدِرَ الْمُنْهَدِرِ
 لَمْ يَنْهِيَ سُرْتَنَارِكَ أَهْنَمْ رَدَّ سُلْطَةَ الْأَمْمَمِ بِنَسْلِهِ أَهْنَمْ سَبَابِيَّهِ
 وَمُجْكُونَ بِأَيْمَانِهِ لَا أَأَغْرِيَنَّ أَهْنَمِهِ حَرَثَتْ خَلَقْتَنَكَ لِأَهْنَمِهِ
 سُلْطَانَ قَمْ نَازَلَ دَرْقَهُ وَمَدَهُ مَيْتَهُ مِنْهُمْ سَادَتْ أَهْنَيْهُ

نسبیل نه در شب نهال بیان ان کرد و دست در کامن مکل
 و نزدیک دیده ای داشت این میر غنی با هنر نقل اش ای ان موده بند و پیش
 گرد و از هم از دور بادستی ای هر لای ادم جسد نسبیل با هم شده تقدیر شد
 و از سلطان نظرات احصار رشیده ایان چشمی و دوست خود را
 ای اصفهان خانیع شد سوار علاوه از نیزه کاره و با بسیار مقتدر کی
 بر دست و دعا بکار از زمان مسلمین صفویه ایان خانیان چشمی امیر شد
 پس و از همچنان و هنر بینان اسلطنه و سعادت و حسال اور دیانت خود
 خواست و با کمال رفت مذهب و بیدزین مریمکار از هنرها
 فیض نیستند بر دست نیزه خانیع شد و مشیخ باز زشب از کار
 ای ای نقل سلطان چیخت ای هنر رفت و دزدید و همچشم نزدی
 و هنر زانی هر آی بینان ای هنر است هر چشمی فیک شد هنر زان را
 گراز قبیل با اورین بود لخیع خود و پیری ای ای ای ای ای ای ای ای ای

و می خواهیم علی بر این پنجه که بخت اسلام شود فتحیل بکار
 تغیره صادرات آن با مرانه و نهضت از شبادت و بجز اعماقین آن
 و بنده بست این دفعه نفعیه شهادت اند و بزرگوار و خادمه بعد
 و بنده بست اینکه داده نای این بخوبی بود و نهانی بکاران بر فرنز بود حضرت
 ایضاً الفضل فرموده دلیل تغیر و نهضت از خداوندی هیلم خشم
 بر این و اضم بخت و بکر و بیل فاطح سلطنه و ایشانه آنچه
 آجست که امری نمایه از شود که در بادی نظر خواست در بیان و مخاطب
 ایضاً و عقول اهل عالم و عقائد و بین و دشای ایام و دهانی خسیش
 کاس از درضی و دربابت باشد و چیزی سبب بکل ایام از خدم و در راه
 و حق و درست و فرزینه و دوست و دیگر بجایت و علائمه و میمنانه
 و پنهان ایم نهسته بکاره از آن خود بین اموری عالی و منسخ است
 و بزر حصل انتقام اگر که بیرون شد بینا و دهه بکیت و درین بجز ایمه و بجهة
 بول

همال و بیرون محدود و بیرون محدود است
 بلکه مرانی هرای نیش باشد
 همان است لذتی مغل و عصیه نیاضی خود را گذاشت و بولنی نیش باشد
 اینست و نایند و آیی چون بهنم در سرمه زد و شورت پیزند و نایند
 شجوره بیزند باز که نیسیم اما هاست با بر و دل بخوبی شکت و خدا زده
 صعده دم شود و نسبت خوبی کردد و گزکت اگر نایفت مثل بشد
 و همان عصیه و عیت و ایهار انسانیه و باعث ایف عصیه و عیت
 همان مغل و میز خواهی ایشان باشد مگن و متغیر است چنان
 و هم زده و بنا سبیل پس هر ان شد که اگر امری با این اوصاف باشد
 ظاهر شد و بیان خالع است هرای نیش باشد که در مرضی ایضای ایشان
 نسبت با آن امر و همه جان و مال و بیال و ایصال و ایصال و ایصال
 ای ایشان امری ایشان بخوبی قدر در من دریم و ایکت ایشان بسته
 صلابیان بحسب و مشهود است و جایی خوکریم خان و گزکت ایشان

پندۀ ذیل یا ای خنک قنادیست دلیل درست خود باشد
 پر کشیده که دلیل یا ای خنک قنادیست دلیل درست دلیل یا بیش از
 دلیل درسته و دلیل درسته کسب آن پناده نماید و خود را می‌گذارد
 دلیل درسته ایست که برای این خس در کوشش از ای اور طبقه
 دلیل درسته ای
 درخواست دلیل درسته ای
 طبیان سرطانی ای
 زاده و خواهر زاده ای
 قاعده و جوان ای
 دقت در مرمت کنی در مرمت کنی در مرمت کنی در مرمت کنی
 در مرمت کنی در مرمت کنی در مرمت کنی در مرمت کنی در مرمت کنی
 دلیل درسته ای ای

و گیم صد قایم داده و میان سی در زمانست ذمتوانست هابخت گند
 هابین فرمیش با تبر و آد و اسوان کرد و گز نکت خودش در میان
 پرده او را گز رایج ذمتویت دهد و بخت زنیت اند صوفی پرده
 و با آن حزمه از سلطنت او صادر کیمین حضرت اهل چنان خانف
 و مصلویب شد که از آن در کنیت یافتد و خود را تبریخ نمود که گرس ای
 گز رایج چون او از چنان شخص تبری خود را داشت و از مصلویت
 و کامنها شخصیت فخر بخت دسته داشت حضرت ایشان
 هم پندهب و مفتده خودش از اینها درست با عموی اگر کی
 های جو و دلایل را نمود نسبت به مردم کارها و مهابال پر کر کی یاد
 رئیخت من بات دلم بیرفت اما در زمانه ایت سنبه جایی
 در من شد خوبی ای
 سب ساخت و مسد بیزار قرآن سوره خاست گز نکت و گز

۹۰۶

آن بسی رینهان دو مرتبه اندمازگرمان پیشنه متشد با صدر لرزند باور
 خدام دامن و اصل اینسته میباشد نهود و همگرایی میباشد زمان
 صدوف نهود مسلمانی بکشش خوار زدن باهش مذکوره سیده
 دیدگان دلبر است بر دلبریست خواهی اینجاست شنیدند
 داشتم این ایم باکمال من در دست داشت بخت دیابیز از کجا
 اندور بوجا افشا خود و میباشد در عالمی گرد و خود دیگرین پیش
 داشته تا هر دو قائم شوند بینی هر چهار مراد و داشتن جندهان
 داشت و همچنانکه بیان نهاد بکششیان کوشیده ای خواهی
 فرمودند خیرین میخواهند اینها که همیز خودند و همچنان
 خادرت گردند و دلبر است دامن ای دیگر این دلبر است دلبر است
 و خواری و پیشی داده ای دلبر است دیگر ای دلبر ای دلبر ای دلبر
 خدار ای دلبر ای دلبر است بیج دلبر است دلبر ای دلبر ای دلبر

رکزمه و دیگران نداند و آنها نهاده اند اما آنچه عجز نموده است
 دیگر این نیست و فن کردند و شاربا این شوند و این از میان
 این تئیزه این خوشی ایشان است که پیش از آن تئیزه میان مالکین
 اخوانی ایکیه ایشان دویم قیوم ای ایشانه و این در مردمه شناخته شده است
 و دیگر این خطر مرد و خرم است زیرا آن تئیزه است ای ایم قیوم
 ای ایشان و قیام است و کذاکت از بنت ایشان ای ایشان
 ای ایشان ای ایشان و ای ایشان ای ایشان ای ایشان
 و ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان
 ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان
 ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان
 ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان
 ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان

ف

و زیارت العیون را معرفت اخواه بیست آنچه درین
مشترکه از عیون همچون خون از ل دار نزدیکی درین
ضد ص دار بسی اطرافت را از مادر و خواه و شریعت آن داده
در حکومت فتحعلی شاه داده بیان داشتند و میان نزدیکی
از خود و دیگران امور بکیت و حصر و پرداخت و کسر و صد ایمان و خیر
فنا ای و کی و قل ای و جوانانه بیان مدارای مشترکه به از بده
دهم باز مرگشکن پایی خست ام که مریده ۱۴۱۰
شروعی در خبری داشت خبرت ایا افتخاری و بیکن تبریت ایشان
مقابلة و سخنی است و قریب آن ایست ده بین ایام نزدیکی در گذشت
دستیه که کوشی همراه ایکنی خبرت ایا اتفاقی است میله ای
نه من شهود و جاسی بخانی ایستاده داده دنیا نشانه ایان گذشت
علم عیشی و نظری دارد بعضی بیان و شکن فردی بخوبی

صد و بیان ده هزار قاعده این فهرست است و خواهای از
 جمیت دارالا بن سلم فهم ادا نموده شد اما این شهزادگان بر خوبی
 خود را در کار کشته زیرا حضرت ابیان زاده از دو سال مده
 ایام است درسته بچهل این جاذب طریق خود و باید سهای خوب
 که با این تقدیر بوده این ایام درسته میزد و مده چون این این این این
 نظر میزد کسان میزد کی از بیان کن پیش از قدم اسما ایل از فرم
 این و باید پرسته درسته آمده است این پیشنهاد رفیع
 پیشی بر عدالت و فرازین احاطه شد و درسته تو صیف نمیزد
 و دنیا ام اما این
 و با اینکه در گردن مکان میزد میزد میزد میزد میزد میزد
 پیش میزد این
 داده این این

زیاد بسیم شریعت مکن بدینه است آداب و کنین در این شریعت
 مبدات ساز معلم بود و نیست که از هنر و حرف و تعلق با خود نیست
 به عالم مستند که از مردم افت و مشارکت یعنی الشاعر است و دوست
 نیست و در این از برداشت به این فریب داده از هفت و دویا
 دارند این نه لذگ برترین طایف است فرمودند دانشگان این دلخواه و کر
 دوست نیست و معاوی این شهود بیرون و داده و میخ و دسته
 خود بودند خیرت ۹ بزرگ این افضل داشتند و دشمن را پیش
 نزد پائند این ناچر در این رول و علم و مونوز بگل شدند
 داشتند و گست بدلران فرمودند و داده این اذل پر خسر و درین در
 خبر بگیر داشم بودند ناچر دشمنیه فان هم و متش این شهود بگیر
 شد افسوس بیرون شنیده و شکر این از عین این دیده بود که برو
 درست لذب افت و بی بزوده آگاهی که برین کنیست همچنان

تبریز پر طلاوب مدرسه صد اصفهان محمد نژاد ایشان بجهت تغیر بطب
 آگردند ایشان در کتاب نه اکنون کتاب کردند این است مثلاً
 نژاد و بعد انجام اخراج نژاد کار این کتاب خلود و خلط جوانی دارد که
 از راگه صفتین علایی اصفهان مطالعه و تعریف نژاد مسلمان شد
 همانچنانچه ساخت ایشان سعی برده حوزه ایشان چون در میان
 پیغمبر و از ایشان نژاد نزدیک است خشم ایشان داشت و از این دادشت
 ایشان دارد و دفعه شناخت لام ایشان بجهت فتح عجمات ایشان
 در آن آن را نهاد مطابق با شیخ حیات سیچان فردان اولی است میگویند
 و کاخ داشته با همچو رسالت بجهت نجکن با اینکه را آزادی ایشان فرزند
 نژاد هم بسی این معلم خرم نیز است دارو دیالات خوده مسند نیز
 سال در اینجا ایشان نمایی زیستند و تسبیه و اسلام خرم در بخارا
 بری دستوری خطاها را ایشان نمایند و خوش این در مذکوب است این داشت
 همچو

میزه بود و دیگر بکرد و داشتگان بودند و در کسب بیان آغاز کنند و
 حضرت عصی را فخر برآمد و فراموش نداشت و از این خود خوبی کرد
 داشتند امارات و مسئول همان زیرین کردند و دوستی برگرداند و انتخاب را
 بخوبی کردند اینها از این خود خوبی بودند و در حقیقت اینها مطابق با این را
 انتخاب نمایند و اینها همچنان که بگفتند پس شدند همان زیرین کردند
 صفت این کتاب دریده است و در جلد از این بیانات سهی اینجا اینجا
 و هر یکی از اینها است و در اینها نیز از این بحث و چاپ شده و منتشر شده است
 و در قریب خوب است و در صحیح و ممتاز است و اینها بوجود دارند
 اینها است و اینها از اینها بیانات شنیدن نیز نیست اگر این اینها
 صدم و بیست بودند بیانات داشتگان را اینها می‌دانند از این اینها
 براحتی شنیدند و اینها اینها اینها اینها
 اینها اینها اینها اینها اینها اینها اینها

لر شیره ایست بست و در تپه ایشانه پیش باشند
منتهی و میز پیش باشند اینست که شیره ایشانه میباشد سایه
شده و همان کی یه میزان پاکیزه و پاکیزه خواهد بود
پس شنید و طالع نزدیک و صدیق و مسلط خبرت ایشت
از شیره نخواهند شد و اشارق زمده ایشت که شیره ایشانه میباشد
پیش باشند مرغ و منقار و دشنه ایشانه اگری شنیداً یطلبند و میباشند
و پیش ایشانه چنانکه فانی کار رنده اگر و فانی و معاشر است و میباشد
و آنام خشنند ایشانه ایشانه و آنام و المان و الجان و الجانه ایشانه که در میان
حضرت مسحیه ایشانه ملطف برده بی کند سایه بگشاند با اینها
و میتوانند در این میانه ایشانه خواهند داشت و سایه ایشانه بگشانند و میتوانند
ایشانه که ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه است برو و اینها مخفف و میتوانند که
گیال ایشانه ایشانه جاست و هلا و فانی که ایشانه مخفف

ایال فرب کر مقدم و مکنن می باست را بر آنهاست طبیعت از
 این مده است مذکور به این فرب هر دو قسم از
 دلایل این مده است مذکور به این فرب هر دو قسم از
 و مفروض ممکن از این دو باست و مذکور این دو دو حالت است
 حالت اول از مفروض اولی و دویم و مفروض این دویم جاست و دویم دویم
 از مفروض این مفروض دویم و مفروض این دویم دویم و مفروض این دویم
 دویم مفروض این دویم دویم و مفروض این دویم دویم و مفروض این دویم
 مفروض دویم و مفروض دویم و مفروض دویم و مفروض دویم
 این دویم دویم و مفروض دویم و مفروض دویم و مفروض دویم
 و مفروض دویم و مفروض دویم و مفروض دویم و مفروض دویم

پرسته بین میخ شخصی بسی نهل خود را خواهی جان نزد نهاد نهادن چنان
حال است لی نزد اند و بسی مشغ و هر چون است که زیجان را در بایان
باشی صاریح داده بسی مطابق گذاشت صوری و متنی بجهات بایان شده باشد
و این بیان است بسبی اند و نزد بیان است بسبی اند اینک فرام ام امکان
الآن بیهی برسنیدن نهایی آنچه تمول خواهیم بدانسته و این سلیمانیه
محکم تری حاصل خواهد اند بخایان شریعه غرب که مکر خات و برخ
چنانند اثبات کن اش که در می خاری نمایند در وطن دشمنان خود بایان
دست و دست از این یکدیگر بمانند و بخایان است و بجهات این بیان
بیان است بیان زنایند و خالی این بیان است این بیان بیان است که
کن اعضا و افراد و اهالی و بخایان شخصی اصر طلب خود نزد خوبت خود
ما خسنان را این و این
بیان است که خداوند بخایان و مسیح و مسیح و مسیح و مسیح و مسیح و مسیح

خواست در بیت بیک آمر زاده داشت از این بیک هر چند کار و کشیده
 بیکان بیک است در بیکان کار و مفتخر بیک شایع بنای این بیک ایشان را
 داشت و بیک است زن پسر و با علی احمد ایشان بر ایشان داشت
 جفت و هر یکی داشت و مفعلاً داشتم اگر بیک است ایشان را زن
 این ایشان که صرف نیافرخت و همچنانی این بیک است که در هر کسی هم نداشت
 جوانات گزندار طبیعت است که تازع بخواهیم که هشتادم خوب است
 فیضت و بیان ایشان کار و مفعلاً باین خود است در بیک کار
 علی نیز است برخواستند شش شریعت ایشان دارد بیک است و گذشت ایشان
 و فریمان داده بیک است شریعت ایشان دیده است رایانه در فوتبال بیک
 بیان موزون داده ایشان بیک است فریمان همچنان ایشان
 و میخواستند همچنان که هر چند که فریمان همچنان ایشان
 بیک ایشان شریعت ایشان داده بیک است بگزنده بحال و نیل و نیل

حضرت ان بیا صورت و عالم را زنده و پایانده نهایتند و خدا نویسته داشتند
 و بینند اگر یعنی خسروی کنز از سردار از خود بکشیدم ما از این
 نشان نهادند خدایت فاتح خود را طایی کردند با این پیدا شدند و این شکار نهادند
 البته نزدیک ده موقت بیشترم و کرکات اتفاق نهادند و درین دو هیئت آغاز
 انتساب الی هماره رفته و تواند بسیار بسیاری بسیار بگفت سرالواری خسروی
 درون الوجه و بکشیده ایشان از ایران و دنیا کشان از خود نسبتیم شدند که بگیرند
 و هر چنان و اندیشه و ذکر کیان و دنیاه است آن جهت نهادند نهادند
 ائمه از انسانی بیشتر و خرا اندیشه اند و بینیج و بیت دو مرد پیش
 نظر اکنند و هر دو حضرت فضیل الحکم شناس شدند و به سریزی
 بین این سه گوئی بیان اسی تقدیم ۱۰
 شدند ای جان چو خواهد ای این افضلین بینیج کشند و میتوان که این کشند
 سه اکنند قدر ملدو از این ملدو ای ایشان خود را زنده نهادند
 و این کشند

ارجح شایخان جو پهنان چاکند دری خدابن چاک بروج نشاند

بر جمله نهر هزار متره سه سه بوسن افس و صربان

پیرین ناز بنا نیش دار نمیش سیه زده سیگش در گفت

چه سرین و فرقه خود است غافه کنیه کیا فراز بر افضل این راه

دانه دان عصر پیرین ز نیش برسان خدمه داده باشان برگش

لهم شایخان و فرقه قشیده داشت خود سبب باشی اندوه چان نهاد

چاک شایخان هم بچاک شایخان نمیش تجهیز کرد امشب شایخان آن گذشت

ای دل ازین دنیا نیش برویله ای دل ای دل طایف دنیا نیش برویله

لهم سوز جان سبب کاره دست نهاد کیم بیز این مدندا گفت دیدن

بره گز چه ز خان این و مسیز گز دندر گز بران دندر گز

لی این خل بود که در این خل گذشت خاریت چون خوش بود گز

جاده داشت بر مردمت شایخان نیش بآها هم شایخان ریگشیش هم ریگش

اندرون او حضرت این نفر کزی پرست رو دند جدایی که
 و نبیل نمود سفت و قدرت هر را بگفت نیز مسایقان گن کان
 گر اینزی بجاست از صریحان فریه در کوهری خانه و این محمد زنک
 ای کس هر حضرت مهدیه بند نیز ای کز میخ سی که میخان نزد
 گردید میخانست بنا آمد اتفاب دستگاه نفر و مصون بارگشته
 شخصی ای نزدین سرک داده اذنل هنر کوشی است بدان
 بر افضل بخت بیان بیان دارو را بیان و بیان گزشت کیان بیان
 مدد منشی نمده دو ناری سبند مدد مریت بمنشی نخواشید
 مصال هزار دست بدست که به کاره بر افضل در صفر نفر بگشت
 ناری دیگر شیخ بیان شود
 بر افضل هی کرد پی بیان داد و بدان
 داد حضرت نزدیک است این بیان بر زبانی میر سیاره اند که
 طل

میراث آنی

طوبی الحب و عاد ات صراه نقال لیکت باری د کایاوه
 طوبی لر، خدا بکل شنود لی علا و امرانه ثم الصراه
 طوبی افسوس لکن رجعت راهینه مرتبه ایه مساه
 دهه ابر الفضائل الحسن بهشیخ، هبیله، فیضه
 دهه نیم فی بحیر العظیل فی کافون علی اکمل الوجود داده
 بیشه اهل اشنل بفیضه ایه د الفضل اشیعت و اعده
 درست کن پاده ایه بیش فی کدکن زن بفیضه فی کافون زن جهاد، سورمه
 هم زرب باش سفیده ام نرق، قصل؛ بیهشت
 دیشت سکم «حب» با (زی) دکیه دیهیخ زرب اتفاق بکل زاده
 سنت من مزدیب هم صد نقال بن اکرزن سید بگاه

اسنوط من المسارع متنفس
 بحق ابر الفضل لـ مولاه
 ١٣٣٧
 ١٣٢٢
 وآنچه فهم عالم ربـانی و مـشـلـ سـانـیـ حـادـیـ المـزـرعـ دـاـلـ صـولـ
 جـمـعـ الـمـنـذـلـ وـمـنـفـلـ بـلـكـنـ المـلـمـ بـعـيلـ شـيـخـ جـدـ الـزـينـ كـوـنـهـاـ
 مـرـكـلـ مـنـ الـسـاـصـادـاتـ وـمـبـانـ سـانـ وـخـصـوصـ مـلـأـتـ
 وـزـيـارـتـ خـدـرـشـانـ بـالـفـضـادـ الـلـهـ وـهـارـجـ جـهـتـ اـنـشـهـاـ
 الـمـكـوـتـ اـنـشـهـاـسـیـسـ جـوـلـانـ نـوـرـهـ اـنـزـرـهـدـلـیـ اـسـتـ وـهـجـلـهـ زـیـاـ
 شـيـخـ بـلـثـتـ هـرـبـیـ وـکـلـ خـصـاحـتـ وـلـافـتـتـ وـلـخـارـهـ زـیـاـ
 خـارـسـ وـلـنـ خـارـخـوبـ بـنـادـهـ تـاـجـرـدـهـ زـیـانـ هـرـبـیـ اـنـشـهـاـ
 لـ زـادـهـ تـرـبـرـ بـقـلـ سـانـ بـرـدـاـخـتـ نـارـگـاـكـتـ وـلـطـشـ قـدـرـ کـشـهـاـ
 وـبـاسـ اـنـشـهـ مـزـدـرـ خـصـنـاـ وـمـنـنـ وـلـمـمـ بـرـیـاـ وـجـلـ مـنـشـلـ بـلـثـتـ
 دـاـلـ آـلـ سـالـ بـرـیـزـ رـبـیـسـ بـسـ وـبـارـدـهـ مـسـهـ وـوـطـهـ طـلـشـ مـزـدـاـتـ
 جـنـبـ هـسـتـهـ بـرـیـزـ اـبـ اـنـشـلـ دـاـلـ آـلـهـ مـنـسـبـهـ بـرـهـ وـجـتـ کـشـهـاـ

لـوـلـهـ شـيـخـ

دنیا در فرد و در صحیح مکالمت خود ران بیم فردا در صحیح درست شد
 درین میان علی مکالمت که برادر است علم دادن داشت بهم در پر از کار
 است از ادام خلاصه از این دختر خاتمه مذاقین و نسبت شد
 این دختر ایشان و دختر خاتمه مذاقین بسیار نسبت داشت این
 خاتمه ایشان را دنیال کرد که در سرمه بندان بیان داشت
 درین دنیا در فرد و در صحیح باطلاب جایی دنیا در فرد و در صحیح
 نامه داشت آن که بسیار بسیار بندان دیده بیوں نسبت
 داده داشت نامی بیشان درین کلام در پر ایشان دنیا که در فرد و در صحیح
 و ایجابت زنده داده دیده ایشان ایشان درین کلام داشت
 ایشان داشت نامی بیشان درین کلام دیده ایشان داشت ایشان دیده ایشان
 بسیار بسیار بسیار بندان دیده ایشان دیده ایشان دیده ایشان
 دیده ایشان دیده ایشان دیده ایشان دیده ایشان دیده ایشان

و تولی فرمودند و هر دو دوستن میکنند و خود خبر اینجا آمده است دلایل نه تنها
گذشتند سبب اینها بسته شدند هر آنچه امکان نداشتند همچنان ششی های از خود شدند
نه تنها هم و مثل آنچه در منابع اخیر نیافتند هستند و همچنانه اینها بجهة دوسته
آنچه از خود یاد نمیکنند و همچنان خود را از منابع اخیر نمیشنند و همچنان
عسان مدعا و قدری هم از خود شدند اتفاقاً ذات کشیدن اینها داشتند
این ادعا های اینها از خود که از خود داشتند پس پوشش داشت کوشی دارند که در
پوشش علای اسلام از خود است صاحبیک پیش از شنیدن افسوس نمودند اینها
در خود فتنی اخواص داشتند و همچنان خود خود را در این امور
با آن دو هفتم و از هر موادی خاص و پرورد عالی است که بجهنم کردند که این دو امور است
از جهاد است ایران و هند و هسته ایان سوا ایان و طلب کرده و بودند
مثل اینها بخسر سر بر میکنند خانه ایان را نهادند و همچنانه همچنانه با دیگران
همچنان دوستی نیافریدند و اینجا آمده است و همچنانه باز نهادند

را کجا بگزینی و سرمهست که و زاره دارد اسراش بیکار غول غول گند
 از انبیل شد نمکت شدت هزاره دیدن این اجریده از خود کشنا
 زمام آنها در پیچ و بیبط صافی عاید و پیچ و پیچ ساده و صافی باشد
 به بیت ام که نه بیات حق و خلا و داشتیان و داشتیان یک
 خام و مناسب کرد و از تو ادم و بیان یک مرند مله و بروم بیات
 طبیت لذپا و دوستی پیشک و در شوم از خسرو را قیسی خواره از گزنه
 خدمتیان و اذاین نیو مناسن و مناسب لا اهل ایها مکریت
 ایشان را هم میباشم و دعست و دعست ایشان این هم از اعمال خود
 درس گردم و اذن فرمودم بر برداز مناسن و دنیا چهار بعد از نظر کر
 اخسرم بود رایی هم ز از بیان و از مناسن نیز نداشت که یک
 کوشش و زوج پیش در مناسن همراه و مناسن اینجع ملک و مناسن
 هم بود و مناسن مناسن هم شرف و برازد و دعایش ریان از زل ایشان

بیانات را باینگ کواد آگاه و مژده پرور عالیه دختر سهند باشد
 و این رفاقت مکرر پیش از آنها ای اینستی و ملکه و ملکیت ای اینستی
 امیرت کند هر قله نوش و هر زند و جهادی و هر زند و نیز
 در حضرت خان امیران دوست بحروم بند کار بخان و بیچ بخت
 هائل بین ما و حضرت امیره دوست خان و معاصر ای اینستی
 اینستی و بکت خان و بند کار و وزیری سام خرم نائمه ای اینستی
 و پیکره مژده خان صادر و خصم و حکم و اذی ای اینستی و مژده ای اینستی
 بیست بین گند پس را زگرد دست در پا بیشنه ای اینستی و کن
 بند نا ایست صفت به ناخ نیز نادم صادر حق بیکاره هر چهار کار بیکار
 ایست زان افسوس ای
 و بکل شفات دار و خان ای
 در اصول و در اصلان بیست حق قیمت ای ای



بابی از این مانند رأی بود و مراقب می شد که باشی بر سر می شد
و مکلفت بیست و تیله و هم و مناخ و شد و داشت مگبای
و مرازه نیم خات و بیست فرموده بدان اینجا و معاذ بر سرها
و اصرار و ابرام و اکاع و قدرخواهی ایشید باشی و توان کرد
لشان ایشان و بیان جایت رویال یا پیش و بیان داشت و اینها چنین گزین
فرموده ایجابت این سؤال که اول باید کرد و داده من و
چون بروزن بر قدر و برو جلوس بجز فرموده عیج میشد و اینها
خانه ایشان بجفت و اهل هم و خواره ایشان و نشانی بگردان ایشان را
شتر و شترخ و شتر عیجه بزم از مخصوص لشان ایشان خود که بگل دارد
از شروع مرتبه انتخاب نزدیم و حضرت استاد میرزا و اینها
بعد از مشیان و دو اینچی نیمی که این میزدشت و بجهی شتر
وابی ایشان رفاقت و مراقب نزدیم و گرمه زنان بر قدر داشت

۷۲۶ مترشان در آن بیشتر سال دوچیلده بجا باشد

در آن هرین منقصه در ارم و خلیله ایم گذاشتم برای رفت رست ده

مرافت تزویز ایان و انتیم بود تفاوت پرداخته و هم صدایش که فرباش

دین همه و علم ایکن بیهوده که بست دستور فرموده بود ایشان

الی چهار مرد زیر گرام ای نکوز ایان ای خشم داین اهم کرد هست

و هرین است برای نزابان زای بسته ایان ایس و دلخواه داشت

و اهل و ایسی مرافت برای هماناد همان مرافت بود بیشتر

و در صحر بیدار بیلدند خلیل از فبر و خوبی های بیشودند و دستور ساخت نهاد

بیز ایاد و دستول بخواهیت او بجه و من ایاد است دیگر بجه نهاد

حال ایان پرس هر چیزی میگایدند و شروع برگشتن بجزر جوده نهاد

که در قدری پروردن تزیین بیرزند بیشتر خوشی و خوبی را زاد

ذنگل و مراجعت بجزر صد و داهنگ برآسانی سر جوده نهاد

و خوب

قبیل شرست بکرود و پیغمبر استد شروع نماد دینا ز پدر کاهه از
 پدر دینا ز پیغمبر و دیگر بیت دنارک های سیدونه دایب ترا
 پایی ز این دلایلین هفتین میز موده دلخواه دوستی برای خود نشان
 اسلام و کلامات اسیده ایزیک اکثر دیناره شرست بیشتر مذکور شد
 در شرست بیشود و گذاشت بنا کرامت و دینت و دینا شاست بیت ایشان
 بیش است و در رابطه ای شنیل هم پیش و فیض نهاده شد پایی خان
 پدر کاهه حضرت امیرت و مسیده ای از نزل پیره وان شرست بیشود
 سیده سعادت و فتحی و فرمودت و فرمودت با افضل ادیس و ایشان
 هم افانت و راجعت میز موده قبیل شادل بکرود و ده
 صفت پر منیه دایسیده بی دلخواه شفیر و دری میز موده چشمیست
 راجع میز موده پرسیز بیده ده این عالی ایشان پروردش
 در دصر و دلی نسبت رسی این زنیب نسبتی از دنام داشت

بحالت نیز شرفت ملود حضرت من اماده است بعد اینکه بر پر
 دستور اصل فرمودند ناچال آنچه شزاده رفعت برگزید
 مذابن اهدایان پنجه سیکده از این خصوصیات درست شد
 آنچه با این منع میگردید از این خصوصیات نزد آنها مجاز ندانند
 شفت و ادوه میشود پرسن بین ایام روحیت بزرگ و هزار کاره
 در همه قدره مذکوره موضع دوچی است بن تقدیر و صد هزاری هزاره
 کاره از هر چهاری منع میباشد و گرچه شفت و ادوه میشوند همچنان
 گفت ایشان شتر میشود حامل دارای ایانته و این از این بیانات است
 باقیش بیان است و دوچنین با اینست بیان شترین میورت ملکه
 مسرو غریل بذر من غریل غریل بکاره من بیان است این
 احتمال است این تصریح کار این موضع ملکه ایانم این دستمال با اینست
 اصرار فعالیت میکند اینها اینجا که میتوانند فشریت و اینشند شریت شد
 نهند

خوشیان بای صعن داشت و اصرار گردید اصرار گردید از نشسته
 برایم صعن این پهنان بود و مخاطر شان با اینکه قاتل صرف بود
 در این شبیده ناچاره مثل راحتی از مردم با اینکه سلم و بسیار بیخ داشت
 و هنوزشان جهاد است که احوال هنر میزان امر من بود و خوب داشت
 حذف نکنند این بخش بخوبی داشت با اینکه قاتل صرف بود و خوشیان صحر
 داشت و نمایی هنر و بلند گردید بای صعن داشت و بود داشت که بسیار
 ذکر میزد خود خبرایم ده میزد ده اهل اینکه ناس کیان بجسته کرد
 و داشت داشت و داشت و داشت و داشت و داشت و داشت و داشت
 داشت داشت و داشت و داشت و داشت و داشت و داشت و داشت
 داشت داشت و داشت و داشت و داشت و داشت و داشت و داشت
 داشت داشت و داشت و داشت و داشت و داشت و داشت و داشت

۱۰۸

امتنی ای شیخ، بست صدر خوارد اور اسلاما پا بکر چکنست
اوں براسته خداوندی ای بیت ذوق بہلی بہتر صفا و دعائی
و بس سبب ای بکر نزٹ شد این اراف میا ز مسوان بیان ^{گل}
چادر فردت الدالین فخری و مبتل است بد کاره اللئے عین ^{گل}
دریغ خشیب از مرد هوت فرم تو بیش بکر غمہ فرمایه دریغ است
انفصاله و تزویج کیت فرماید بد کاره ای انتیج را در فرار دیدا
و بیچ عالم طافت بیش دسا بهد و دکت عینه مقدارش از ^{گل}
السلطات از زیرت از من از هم افضلی الکریم لا لا لاد بعده بکر
آن بیت بکر از خوده بسته بد کاره ای از زیرت
و چک بیعنی خبرت شیخ عجب علام است و بجا و قاعی خدات خبرت ^{گل}
و بچادر سالی از خود میان شیخه، اندو ز نزٹ شد او درینت ^{گل}
متخللات ایش تراشل میں در بزم جایه و بکر مانس بنی بده داشت

خود را پروردی از ملکه بزرگ است و گفت این است داشت گنج
از این ب خیرت خان آب و معالجین نیست جدیت
و حکایت میزند بد و کتاب خیرت شیخ نژاد اربیل از زم است بود و در
لیچ و نشر شده نزد ایرانی از اواب نخسوس برای شخص و جنادل اهل علم
هر قلت و مشربی ناخ است و گردید جوانست برای خصین اگر
حضرت خاطر میل امیری میزد جمیع افزان طیبیه باشد و پنهان
دیگر که از خود ایشان شنیده اند و خواستند و چون بسیار گزرا شد
شیخ با آنچه بخشید بوده تمام است و غیره و ایشان سبیرین نمایند
آن اول بیان ایشان را تبرکه و اقتداء میزید و بعد کتاب نا
تر بجهت ایشان خیرت شیخ حضرت ابو الحسن علیه السلام
و شفیر جادی الاظفر شاهزاده سیری صفاتی شاهزاده میزد اشاره
و محمد چدیک خیرت خطر اولیه این مادرها نیست نزد شنیده ایشان

خاندان بصلان شمرده می‌گیرد و هر قبیل از قاضیان آن
 مرا صدم حشنه تو شاعری آن را نهاده که پسرخان پندی و داده‌ای آن
 بزرگوار و گوپا گیان و خرسار و بستهان هزار و شصت ان شاهزاده
 بودند اینم در باغه شیرین رضا و والده شریعت طوریه ایشان تیرانه
 و چون صاحب تربه از زمان طغیت و دینیان افقاری که بکمال
 درائیش معروف بودند نوش و نام نمود بالطبع ... سببیت علم و
 صرف شده برهه از پدر برویش نشینی برگشیل خود و ببرگشی
 و خواریزود ... و دیا اول هم فشری از تحسیل و تحریخان و ملجم
 و نهون متوجه و نهیمه و نه نیم و تسبیه و تشنیع خوش شد اتفاق
 با اذن مردم ... شان حازم بخت اثرت و گرجی سقی و داده
 ... البسلام بینا و شدن برای تحسیل زیرا من علام شمس و مختار اکابر
 و اهل علم خدا شان بود رسالت آنست فرمودند و نزد دیمیس ایکه
 بین

بین ستم لدی اغلی مردم ریز حسین شیرازی کنصل نمک فرمودند
 باین از بیان اتفاق آنچه است داش خانه جا زدند
 و نازن شنیدم دفعه هر سه شنبه بیست کرازیل هر سه هزار زدنی
 کن شب میزندند و خبده بینندند و از اسلام پیشندند و چنان کلی
 کنیل شد از غارع نداریس و ندریس میباشدند و این شهرها ناریگ
 سکونتند و این داریون مردم سپاهی با دست همراهی
 قتل هنوز جا و بندی مفهوم دو رهنه بیست و دو هزار خان
 میباشد این خان را نرسی درین محقق او اول و بمال اندیشی و نهایت
 به محمد و پیغمبر اعلی معرفت سپاهان قبود و دست بسیار درین ایام
 باورانش و بند اکان مظلوم خدا نمود و اگر ایشان را طاها هم نمود و همان
 مفترموده بجهات اکبر ششی منجر داد و بینیگفت و فرموده نزدی
 خیابانی داده و این حکم معرفت اعلی است که در من اسرار ای الله هم داشت

اب ملن فرزو و افراد خانه هایم که هر چند سینه کیم پنجه های شتر علی گرد
الآن قدم خود را دوسته داشت و با سرپنجه کش و قدره از شمشاد خود مطلع هم گردید
آنچه سینه کیم پنجه های شتر علی گردان میگردید همان طبقه مردن و مبارزه ای که
خن مده ز خبسته داشت ای زنین بیان نمیتوشد و مدل خود را نمیتوشد
و مدل انسان ای زنین تراور و سبب اگر دید مینهایند خدست بدری خواهند
نمایند و مدل ای زنین بیان دیگر نهاده ایان نمایند و مدل ای زنین بیان دیگر نهاده
که هر گونه ایان خود را دانه و این خود را خدست داشت و اگر داشته
ایان را مخفی و مستور نمایند مینهایند خدست و خدست از هم گذاشت
نهاده ایان نیز استر گئیه زیرا ای زنین و مدل ای زنین شرکه ایان نمایند
خدست بگسان ایان ایشانه میگار که رایانه خدست ایشان نمایند
امنیت سینه را میگان ایان بگذشت در گفت ایاه و مدل دانز خود
خدست شیرازی بیان نمایند اگر بگوچن شاده هایان بادرست

اچخز و احکام نویون و پنجه که مسایعه نمود بیکن هنرمند برگشت

شرب نویون و پنجه که نوشی داد خداوند نیز مناسبت نمودند

که در غاز سلطان قلعه نگذشت سلطان مجده بر این طالع شد

شده حضرت همسار از جست و کرج و بکارهای داشتند هست

حضرت فرمودند و با این معرفت و میافت و ماده و مصالحت

و میافت و مصالحة و نجفین و نجفین و لعلی و برازیلی ایشان را نمودند

و درین میتبه محمد آلوس که از عالمی شیراز است بدین حضرت

و جست اگر و مصالحت و مشارب و اندیشی داشمال و آنواخت

دانسته و از بلوک کنیشان را بستران نمودند با اینکه علاوه این

اجتناب مصالحت با اهل ششت را با این جمله نوشی داده اند

دارای این بچشم یکان را جست فرمودند و برازد بزرگ رشان

تجمل نم و مصلحان را نزدیک دید و جود برآورده و اصفهان نیز نشسته

کار زد ای ازان خوش شنیده شد
با صفا و حشمت داشتند و آنها بپرداخت
سر پر کردند طعم ابرو و در چون اقام جمعه با صفتان غافل سبلان اینکه
گزند و دست نمی دهد میز اذباب تجربه ایان را نمی بخواهند
حاجی یوسف امام جمعه مردم شنود هر چند برخواست که باید که خوب است
روح امساوه فراز بخانه ای او دارد و شد خوبی ای صفات ایال اش
بر حرم سید ای ایال منیز چون ای پیدان نمود و مخترف شد و از پرست
حافت ستوان نمود و در حضور کشیش آیت سیات مدعاویت ایال
شده و فراز ایستاد نمود و مساجد و صورت و مذاکره کشت و خلخال ایال
نشیر و ای ایال ایست شد و فرما کمال شد و لامعا و ناضع کرد
و لای ای ایست کن خدا عالم است و خلخال ایست نمود و مدارک ایال
نهایی ای ایست و ای ایست نمود و نیز است داد حق هر چند داشت ای ایال
در بود ای ایست دفع و دفع با پیش ای ایست جایی که باید خایی ایال
میزد

میکفت و هوب بزه و هرس بزه و امر بزه از خان بزه و بزه
 بگردند بیزه بزه میگردند درون بگردند درون بگردند باشند
 اگر غایبند بیزه بزه با پیرا شباسم و پیامبند شاهانه بالا
 فرسته نماد شده هستند نقش چنان این شتر شاهزاده
 ایمان دوست بودند ایمان در ایمان را اخزم و دستند و دستند
 بیان در ده خیز میعنی تورند و پارسان بعد ز شش را راجت
 خود خود خیز نزد علای مسحیه آنند بین خارم نقش و نقش و رای
 میگرفت و در آن حیات در ایمان مخفیان ماسیه ایمان کن
 ها ایمان دارد و کران و کران مسجدی ایمان فیسبک محکمی دارند
 لف شده و صحن م باش که هواست بر واقعه های ایمان
 میشی خیلی است که در کنیت کمال ایمان بزرگ بزرگ و بزرگ
 ظاهر شد نقش ناده فرسته میعنی مال جی بر سر فرزند دست

والشان ذات قدر وبرت باری پرست و ملائیت خود
 از مردم زاده ایت میتوان در زلات نزدیک درست صد و بیان
 و طوری دنیا و زمین و ملائیا اگرچه از نماین مخربن و ملائیت
 از مردم هم سبب صبر نشاند باشیم بده حق و از مردم داشته
 بایان و ایناں مرغیان نشانند آنچه داشت مخفود و بجهود و تغیرات
 کی اگر در ازای سعادت بزرگ نمودند خست معلم ملود میباشد اذل
 شهادت اگر پرستگار مرگن بایان شد واله عین دلو مردم بایان
 تقدیل میبیند و مفت محبت پروردگار و سبب فنا میباشد
 دریا زیستی پیشود و میزنت ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
 و ملائیت را آنیه بلند دارد بمند و مترقب در کامان زرمه کار
 کام را شنیدت ناینیه میخواست و گویی اگرچه نکو خود اینی
 در مصنفات دنیان نهیج فرموده اند صنیده این نشاند
 جزو

حضرت مولانا کاروان العالیین را ازداه، از پست کریم بر سبب آن شد
 در شهرت هنرمندانه میان اهل علم از میکردن کلام است باب نهاده باشد
 و از خلاصت و مخالفت صرف و مخمر و انت این در حقیقت دارد
 از اول کلام است فیض بجهاتی از زل است که بودن میاد است بهار است
 در پیش میان راهگان از خود مکشی بر گیب بسند و چون با خلق از
 صرفت علم ادبی بدهید بود و بر غلط در گذشت میشد و آنها را کم
 ایگر کلام است ریسی دیانت نشود و این از اصل خود ریسی نخواهد از
 قرار از اعلی را کی ان بسند و این بود که شهرت نزد که عبارت
 باب العباده باشد غلط است و اهل کلام این بود که از این
 از از خود میخواهد غلط در گذشت میشد غصه و همچنان کلام است بایست
 شهرت صد از اند نادرم فریضت باب نخود و کراه کردند و همچنان از خود
 که در صوره و میل لطفیان است از این اگر نسبت این تجربه

ادا کن همین کتاب فرم دیل پرسته مکانیں اذیقین گردیدن جو راه
ویکدیب بازگشتن منابع اذیقی طبق آپسانا و مایل سایر راهان
الآنوز شارک و مسالی که ازان کتاب از این طبقین و مادران
اطیبران کتاب مردم بیشهده، افسر زبان این آیات بدارگاه فرمایند
همچنان است برایگز در بوم مو عورده و گز نشود خواه کن حفظ
سبیلن که از زبان داشت پس اگر کتاب علیین گردیدن بخوبی اینها
الآنوز پس از اکثر از این بسی همراه نمود و بجز این رتبه علی غیر
و معاونه قیام فرمود و گذنبه علیین این از خدا ساز خوش این خالی شد
و مکانیت بجهات زانگی است را کتاب عن و موسیانه بخوبی که
کشت که اگر ندر من لدن همیم یکم اتفاق حقی و چون نظر کوئه
فضل است لایا بسانه ثیرت کی است مفرود معمول اینجاست جمله کی است
قا و باین کشت نزد مردم منشیون بازیان صفت این را
دستور

و منشور نموده و از دادت مخاطبین حضرت ایشان با اسم ایشان آنکه از

۲۱۰ میلیون نفر که در این دو شهریور از تراکم نسکن حفظ شد

این مزایه همراه با نظریه تئوری و تقویت کردن در داده است.

خواسته می‌دانم شنیده باشید و کسی از اینها

و هنر کشیده ملزوم است در فنا خود را نمایند و اصولی از زندگی

گن و سکت اثایت و مهملات غریب و دریافت مول

و در میان افراد خود نسبت امکان و گزینش از نظرم افزایش کنید

زمان گویا سکر نظر نمی گردید و ماست در میان ایران چون یافته

امان است، بل و مستقر، بل و مهده ایست، بل و از اینکه

لزوجها استثناءً وعانياً في كل مكان، تستخفه وتستهينه وتجاهله

میانند و پسل نزدیک بود که سر اند و سریل خان نزدیک بود فریاده داشت
 خارجی نزدیک بود و هنگام میانند بین اینها در مسافتی بود و علاوه بر آن
 پسل بیشتر خانست و محلی طران گردشیده است اینها میان
 و همچنان اینهاست زیرا همچنان اینها شخصی بوده اول اینهاست
 و دوی اینهاست در عالم بخوبیست طبق و معرفت خوبی است
 بود و دستدار اختیارش فرموده بین مصلحت شفیع و مذکور صدقه بگیر
 شد هبته بود و بگیر اگر و لذت این ایام مسافر خانست و راهنمایی را نهاده
 و از فراسو زیارتی در حرس طوم بیست و خلو بکو و راه را بخواه
 و در میانند عالم شیرین (مسیحیت) و میانند سلمان ایشان
 آیت دین بپیکه از هاست ہر چنگ مکلات عالم از ایشان
 محل بر طران و اسریکه در اینجا سریل است دسته دشمن است
 ایشان و مصالحه است با این عالم میانیل و رشتن شده اند و اکنون

این بیو ماده سب ترا این بزرگت هنر فرشتوی دخواز نیست ^{می}
 اور پاپا در طبعن فلیم و هسته لال برآشنا با دفع فرموده کوئم ^{سر} فریاد
 صادرت و میان خوشیه را در بیان امنیت می دهد و دخواز نیست
 اندیشان در طبعان بخی شنید جو میتوفت ناخن فظیم میل زد ^{کار}
 مخلصی بود و در مسند از فرموده از آنکه دعا و علامه جنت و این بود را در ^{دعا}
 بخشش هنر بزرگ دعا ساده بر فری و دعا ده بر خش دعیت داشت ^{جنت}
 از سائل خالیه و مطابق بکثیره قیمت بزرگ است ^{بزرگ} بکشش ^{بزرگ}
 آنکه دعا ام میل از بجا باشی محظیه و میان خود و اخلاقی خلیفه هست ^{محظیه}
 در بیان هرگز و بکار بنا کردن جزو دا سام آفر و دنکار دانوز از ^{آنکه}
 بورخن مناه اینجایی این میباشیں ^{آنکه} بین انسان نیست و همان ^{آنکه}
 برای هرچشمی بجز حضوری برای احمد و میر کان فری و لطفی ^{آنکه} از ^{آنکه}
 میل نیست بکی از فضای فرگی بیان پر مسر ناخن سلم نیست ^{آنکه}

۲۰۱۰ میں احمدیہ کا پانچ سو نوجوان اسلامی ایجاد کرنے والے تھے۔

میل مارچد دارد و اند و تغیرت کن دارند. یعنی ترکیز روی مدل است بر اینها

مطیع و قت مخلصه در دنیا وی هستی است که این ایجاد رکنا

امان و امنیت و حافظان گشت تسلیم و گزینش نویم و می‌بینم

فیض، ملطف، دارکهانی، دودکشی، خوشبختی

وَالْمُؤْمِنُونَ إِذَا قُرِئُواٰ بِالْقُرْآنِ قُلْلُهُمْ يَسْمَعُونَ

Geography and History

REFERENCES

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّمَا يُنَزَّلُ مِنْ كِتَابٍ

موده سب بجهت دیپ تکنولوژی در علم مواد

امارات دو لاله و خاچی بیل اودار سیکور داواب ایمان از رسیده راه

البيهقي بارباب حرب ميدوار دارباب ذات وصطبته سعاد

بایستی از مانند آنها باشد و میتوانند میتوانند میتوانند میتوانند

10. The following table shows the number of hours worked by each employee in a company.

تازل کم سیزند عال نرال کن باشیست اه باشیست نه
 در ذکر ایں سخن مده مه باقی خوب بیش هدایت مدنی ای
 آیم برگره همه ایل کل است سیزند بکار است داده شد همین
 سی داکت کو تطیینین خود و هسته شن من اخوند هسته داکت
 داده ایان همان پایه داشتم که نه که بیست و سی هفتم بدگذشت
 اه هاد بدم راهی دستار و گزدن شدم ایان نایار بیان بود و دیوار
 در طیان دیم و دنای ای دست ایست و دهستی خودم ایام اصافیه دیم
 داشت داده شیخ شترن ایا بیصم چاپ داده کم مرغ و خرد مر
 شده است و پر ایدم ایشان ای فی بیس ایست سخنها دیگر که
 در سیح ایور است خلا دام و مدر بیش ای ایست دایمیه دیگر بود
 و من بر طیان ایم و دارم دخواهیم مخفی شد ای ای دید و هم دیگر ایم
 سخنی ای ایم ایم

من این راه نشیب سبب زاده و می باید زمزمه ایستادم لذت گذاشت
 شیرخوار چون نیز است دل و شرب خاف من ملحوظ باشد جو دل
 افکار او و میان من خواستم در شیرخوار چشمها را باید بود و مخفی بود
 در این کوش و میز است سعادتی صوره خواندن آنکه من در این میز
 و میز است و از نسبت میز است حضرت پدر آن را در قن و ملطف نیست
 سرمه ایل از نسبت داری است و چنانکه در این شیرخوار میز ایل
 بندشت و گز است بسیار بیشتر بود و میگویند این ایل ایل هم میز
 در ایل هم خوشی ایل کم و میز خود خواسته است برای بیز و مفضل عالی
 خواست دل و دل پر کرد از اینکن و میز ایل ایل ز خود ایل ایل ایل
 ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
 و همیز ایل
 ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل

در نیحنت غفت و فایست مفاضم شد و از باب از جا بسی همراه باشید
 ز خود می خن خان نیست اگر خود هم او را فرمایم بنویشنم دلخواه
 بودم مفاضم بایس برادر ایش پسر از این کن مرادی داشتم
 طرح چنانیم و از باب اینکه در متواتر سپید و نمود و از ایام سپری چنین است
 و خوبی خادم داشتند خان و خود خوشی خان و خوبی خوب داشتند
 شکر مند و در شکر مند چنین است و از باب مردانه و از ایشان
 گلخانه شد و بعد از آنی هم است و آندر متواتر دیده بودند اینه و از باب ایشان
 صفات فرزیجت دارد و بعد از تحقیق و برگشتن و نیخت و خود بیرون از ایشان
 لزمه کردی بدانست سبب نه ارسال و از آن من صفات است و
 بنده ای مخلص است غروره اگر انگار کرد و بود و آسان بیشه برای بیش ایشان
 درین کار پر کار خبرت نزدیک و حوال خود عالی ای بوم افسوس و در مردم
 ای بوم افسوس و مانیا اعلوی میگین اندیش بپر بباب و حوال ایکار خان

همین نکانه که باب آن دارد بدبودگر خود خوان از خداوند نیز است میخواست
 و با انصاف و دوایین تا که در خود نیز میخواست کلمه طوری داشت که شنیده
 خواهد بود که این سبب زنگنهان است، فرموده بیدار شدند ام اور شد
 پس از آن که لامست بینیشان را و میشانند آن قدم را باز است بجهت اینکه
 همچویی داده این امر را از این چنانه بیار سال زده که در ده طبقه غیرم نمیتوانند
 دهل نمودن و هر چون میباشد میباشد بجهت اینکه زنگنهان بجهت اینکه
 باشد بجهت اینکه اند و با علم و احتمال از این میباشدند بجهت همچویی داده اند که
 و میتوانند با این بجهت شنیدن نمودند میباشد بجهت اینکه در خود نیز
 پس قدر بجهود ذات بجهت اینکه دارند و دارند و دارند و دارند و دارند و دارند
 همچویی دارند و حال بیان دارند و میباشند بجهت اینکه در پنهان
 و داشتن بجهت اینکه در خود دارند ذات خود را است بجهت اینکه در پنهان دارند
 که این داشتن بجهت اینکه در خود دارند بجهت اینکه در پنهان دارند

و نسبت بیانیت در آن داشسته و در آن اینکه در فرموده باشد صورتی را خواهد

گذاشتم که این است که مصالحی است یا نه بعد از اینکه چنانی خواهد گردید

همانند این صورت از آن اقبال یکسانه بسیاری از درینها ای صرفت و خواهد

نمیت و اینها نموده است و ممکن است نهایت پیشبرخواهد و همه اینها قسمی

از فرمات داشتند که آن شده است پس که میان این فرمات خالق آن داشت

و درین مثبت دارد بخصوص فرآن هم خالق آن داشت فرموده است

تفصیل دادم از این مطالعه بعد از جواب ساین این که بخصوص مرغ زنده

این ایست این امر را این شیر مخفی نباشد و همان من پنهان میگویند این قسم

و اگر بسیار از این فرمات میخواهد بگویند این مخفی دارد مخاطب میشود و در این

از فرمات فرمات برآمد این مخفی است این مخفی نهایت کم و دبه همین نیست

و از این مخفی دفرآن هم میتوان این بسیار را که از این داشت

باقی و این مخفی بجهدی این سل از خوبی خود را این اند و بدین مخفی

س دلک از زن و دلش شده و هم جای که می خواهد درست
 بگشته و نایبرهم و قلب جوا خد و هم کلم و مذهبی اشتبه باش
 و این فهم بمناسبت از درجهت مادنها و میزان
 و آن حیرت از اتفاقی که از امثال اینها خوش و مرتبا میگذرد
 و انس نفس بکاره است صاحب این رفاقت بخوبی بسیار خوب است
 بسیار خوب و نیکی حاری داشت که از این پیغمبر میگذرد که
 خیرهای از شب برگشت از از زادگیت پیش بند عاده را برگرداند
 که این مذهب مردم و ایام بعده تا اور از این پیش بند خود و همچو
 از این اتفاق و این دو ایام پیش از این میگشت
 و از این ایام پیش بیت المیکوت توکار ایمانیون بیهوده
 بیشتر از ایمان داشت و این میگذشت که این ایمان است ایام پیش
 و از این ایام پیش بیت المیکوت توکار ایمانیون بیهوده

نام پروردشند و زری افظعه ها فلکه ها هشتمان سیانند و رازگشان
 دست کفر متشیش کسان بینایانه و گزانت در ذات باختت اینها
 شتر و دستیان خود را دور گذاشت و شهر را پیکر مردست بهم شرمه خود را
 دعطا کرد و هنرمندانه ایشان بودند مغلب اهلان و مهلاک آنها بزمیان
 پیغمبر را در دوچیع ولائی مداجیان آنرا تقدیم و تقدیم نهاد
 و مشهور میباشد که این افسانه ایشان مسکر دند که چنین است **نهایه**
 صرتت مسکر دند و مسکر میباشد و بعد میباشد از ادامه با اذیل است **جا**
سی
 من مسلطان را اخراج کرد و هنرمندانه که ملتان خود را بحال برگردانید و رئیس
 داده این داده کوشش خیز فخر است و همچوین سازی میباشد و مغایب
 کری است از اگر ذات در شرط ثابت کرد هنرمندانه میباشد
 باز مسکر دند و بعد از خود را مسلم میباشد که هشتمان خواست دست
 هاشمی همچوین میباشد و همچوین بعد از همان شیخ اسما مسکل خود را میباشد
نهایه

فریاد به قدر خود تعالیٰ با خود ریختند و مطلب پیشان گردید از مردم
 داشتند از جهان چه امکن تغییر این نبود و ابن تیمور در این آستانه
 از اهل عدالت سایی در حاکمیت فعل و اعم عالم است نسل امکن بسیار
 پاییز عالم و خود رفته و بحیره و اخشن و منشیخ در کتب و فتن سیروان را پیش
 از اوان و معاویت کردنی اکبر امیر و سلیمان و شریعی و افسان و میراث
 او و هشتاد و پانصد نفر اهل این بدلیان از اهل علم را امانت حکمیه
 و پادشاهی نداشت طلاق است صفتی خود خود را کنیز از هرات و در آن
 بر این دامنه ای ایشان شنیده بودند ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 فریاد در میان و بده و قدر ای از زین و ای
 دو صاحب فریاد و نظری فریاد و ای
 و پر ای
 و کتب ای ای

دیگار لبانی هی اس طرف میابیم هرچند اینجا نهادت چشم هم
 هرچند افتخار نمیشود و بدب دامن کشم و چشم هم برای از اینها
 دیگر است غلیل از اینها دایخان صورت هر چیز است هرچند لایه
 دیگر پر و سیره کنگره است این راسته داشت مظاہر هر چیز و مطلع آن
 دو قسم داشت و قسم اولی هر چیز است که در وقاری و خانه و پناه و نظر
 هر چیز در سیره هر چیز این راسته داشت نه از اینها که از دو قسم
 هستند مخصوصاً دو قسم بیشتر از اینها هستند که از اینها که از دو قسم
 هستند و میتوانند اینها را که از اینها هستند را بینشید و اینها هستند
 که از اینها هستند و میتوانند اینها را که از اینها هستند را بینشید
 همانند که از اینها هستند و میتوانند اینها را که از اینها هستند را
 بینشید و میتوانند اینها را که از اینها هستند را بینشید و اینها هستند
 که از اینها هستند و میتوانند اینها را که از اینها هستند را بینشید
 همانند که از اینها هستند و میتوانند اینها را که از اینها هستند را

درین حساب پنجه من گلشید سپهات همچل همچند داده ام
 در زان خود را بست مخصوصاً استرات در زان آهات کرد بیان
 صد هشت در هشت آنرا باب قدر بگذشت و بجایت دست اول آنها شباخ
 گلای اصلی به سرمه مدد و بجایت آنها باید با افق از نیز بگیرند
 صوره داشته باشند کارکرده بسیار تغیر و تغییر داده و زده
 و غذیه باشد اینکه این حدس بینی اگر اطمینانی داشت الوجوه بگویند از آن
 نموده اند و آنهاست همچوی است در هفت زانه است و این دو شتر بر زانه
 خود را نداشت بلکه اگر اینست و اینست باز بجایت است خدا از این دو شتر
 شکل ایم و بجایت داشت و از زان بینی ایم ایم و بجایت دو شتر بجایت
 بزرگ و بسوی زان بزرگ ایم ایم و بجایت فرازه است و آنها از این
 حدس منع ندارند اینهم می‌دانند از این ایم و ایم و داشتند اینها
 از ایم باز نمی‌دانند ایم ایم و ایم و ایم و ایم و ایم و ایم

و زنی حضرت گلزار سپهبد و گاهست نزدیت و مدت نکنن و نکن
 و سلطنت در سالیں نادیدم و بیان این روزگار شنیدن منی الفخرین به اینها
 از جو هشت نفر قدر که هم مری من علیهم السلام نیز همانند
 نکنست و میان یوسف باشیش بیشین امیر از خان و امور خصوصی خود
 اخراج دیدم اخراج آن را در برداشت و دوکر و نزدیت سه سپهبد که
 من این را پیدا ننمیل از بزرگتر که و مدد و مدد و مدد و مدد
 جانب و مدد کیم و حاکم صفتی بیست و چهار سپهبد و مدد و مدد
 ایشان رسیده و مقال خود را اخراج کردند و بسات افسوس ای ایشان
 من خود من شش سپهبد رسیده منی رسیده منی رسیده منی رسیده
 سپهبد که را ایشان رسیده و ایشان رسیده فروه و ایشان رسیده منی رسیده
 ایشان رسیده ایشان رسیده ایشان رسیده ایشان رسیده
 و نو تباخ ایشان رسیده و بایشان رسیده ایشان رسیده ایشان رسیده

درین دنیا بدهی سر بری و بمال خواهیست و نموده میخواست دنیوی
 دنیوی دنخواهی سرمه خواسته داین خواهی دنیه من است باش ایشان
 ای ابا نعمت دیش داین ناشی جیل خوار بده و بسیاست خیز شد
 در صافراز این خان خسیع شد و شد ای ای پیر و صافراز کیز ای پیر و دنیا
 سبیده میخواست همیز دارم ایشیه داده ای ای دیده و بسیده همیز کیسته
 کیمی تحقیق نمود علاوه بر این خواست و دیگه دیسته دنیا نمیخواست
 کیسته ای ای خوار دلاسته ای ای خوار دلخواه بدهی ای سبیده و بسیده کیز
 ای سبیده ای ای خوار دلاسته ای ای خوار دلخواه بدهی ای سبیده و بسیده ای خوار
 ای خوار ای خوار دلاسته ای ای خوار دلخواه بدهی ای سبیده و بسیده ای خوار

متن باندازه ایشان از نایابا پروردیده است و به مردم خود

دعا خواهد داشت و این ایشان را نیز بسیار بسیار پر کنید و شوهر بگردانید

اگر اینها ایشان بین دو زمین باید باز خود بگیرند بلطف آن

اشرافیست و میان این دو زمین داشت و شریعت و عالم و جعل و جعل و جعل

مکروه که بیشتر بخوبی ایشان را خواهد داشت ایشان بگیرند

از هم و بیانات و صورت حالت فرم خود را آنچه کنند و حال و بیان و بیان

نایابی داشت ایشان را بخوبی داشتین لوریل من ملا اشرف و میرزا

و سید و امیر و قوت و قدرت و قدرت و این دلایل ایشان که باید از نک

حال بیشتره ایشان داشتند و این دلایل ایشان که باید از نک

با ایشان داشتند و این دلایل ایشان را بخوبی داشتند و این دلایل

بمناسبت از ایشان ایشان را بخوبی داشتند که باید این دلایل باشد

سرگز کنند از بیان و در جوش معرفت بخوبی داشتند و این دلایل

دلت

و خبرت هستند میل زاده ایان از نهار آن شورش دیدند و در راه
 هاست و حاشیت اعلی داده ایان بودند و همچنان آنیم مردم هیچ کسی
 قزوین را زده اند و به محل آییج گیرد و هم فقره از رجال دست و پهلوان
 ای ای ایان هم بر شرمنه و همیگ استنسته خارج طران شد و این شخص صیلیک
 داخل خونی امیر سنتیم ضعیف بیش خارج ایان بود و خبرت نیز
 شاهزاده هنگام عاج طران دشیش که ماران بینداز است بستانه و رنگ
 چکت و حدم طران و عادست سبب بود همراه است صلنی پیشانی
 خارج طران جسد شیخیانی این دلخواه خدا و مدد پذیر و منزه
 این انسان ای ایکلا با ایشان و ای زیب و ای ایکل سیاه گیردند هر کل
 اسب بیسی گیردند و داشت ای ایکل ای داده ای داشت
 ایکل هاشم و هاشم ایی گیرن دشیش دیسی کردن او در نزد
 ده هاشمیش بخوده و همینه و ای همینه ای ترازیل و پرپن ای گیردند

صفتین بازیست میباشد و تقدیر، و گویی قرار داده است و خود را نسبت
 ای ایشان اغوا نمیسی باشد علی چهارمین چیزیں مابین اذکر و مسند
 درین هزار بیان نهادن و این سهادن بعد محمد حبیم نمی باشد
 کل دیوان و داشتی و اینکن هستاده است او طبع خود را نهاد
 داشتی داشت هست و نهادن ملک ایشان آن چهارین چیزیں هستند
 برآن داشت که رفت و پیشتر ای ایشان خبردار گردیده ای ایضی
 دشیز و درین درست ای ایشان به جست و داشتند ای ایشان طلاق است
 درست بیکند و محل این ایشان خاتمه ای ایشان بیکن است درست
 و حکومت نمیسی و تو غبیب بیانند و ملک ای ایشان خاتمه ایشان
 ای ایشان خوش دارد و این هستاد ده بعد اکرم دادل هستند ایشان
 فرمود جای بخایان ای ایشان فرمود جای فرمود پیش ای ایشان
 در ای ایشان بخایان بیانی است فرمود ای ایشان هم هستند دادل

من

من بیو مطلع برخانم و برا چن مرم طلاقت داشت و مل مذاهاب باشد
و گورگور ناد تقدیم داشت و گزینه سبب تما به فرمود و خیر یشم بگردد باز است
نمی خواهد عورت بسازد و بسته دوست داشت مل مل از قبیل خانه بزرگ
آواره صفت نیل کمال و سخن و بیکاری را میگذراند و بسته مل
سلام شد قیاق بوده است از گران دندان است من در راه است
گل می برد پست صدری است نفس خود را داده اون احوال
و لکب را از ده گنجینه زناید تا بر حضرت والاده اتفاق نمی رسد
دانزید و خست ادمسلم سود گنجینش بهم صوره خانیز از دارایی
ایال گل بگان و خواشک می باشد و متال زناید فرمودن گل
فرمود گیم فرمود چرا فرمود اذل چنانگر و چنانشی میل نماید
بر بسط این هم دلیل نمایم آیینه شرع از ازاد اذان بجهت اعن ایل
حقیقت این هم دلیل نمایم آیینه شرع از ازاد اذان بجهت اعن ایل

فردا زال هم صنم و مژده شدم و تجیب خود را به این دلگی بین نهاد
از اصحاب ردن است و با این عذر و تقدیر و دعوی دارم و دین خود را در خواست
و پایان حس خود را داده بدانشن خجال تجیب خود را پرسید و نهاد
السلطنه چنان و در جواب سخنوار فریاد از شیخ بر تبلیغ این بود و داشت
منزه و نیستم که در فرمود و نیز ملا زاده ایان فرمود خدا را خجال نیست
که اینها از این است و از تجیب جاییست بدایم و از اینکه میم نشاند
و منزه ایشان در زمان این فرمود پیکر عالی تو عصیان هاست که در فرض ممکن
و در فرقی باشند و فرمود و نزد این و کجا و تباشید از بود و دین خود را
از اینها بخواهم از اصحاب ردن چند سؤال میزام و دستور فرمود و گفت
نهایت احترام و احترام و در این میان اصحاب رسان خود و فرمود و ملک ایشان
و تجیب جاییست خاریم اگر این در حقیقت باشد و بگذارد
و این میان فرموده باشند با اینکه میزست دستور داشته باشند لذا

دا فرازیست فرموده ایل غافلیست را نتوال فرازیست از بجا خیان
 جواب درین بگن دینه نم آگاه درین درست سری خسته
 لز عاشان حابی تو میس است در توان بیدارم بخشن خوت
 غصنه دیانت نمودیده دشنه باست اذا هستال فرازیسته دا کردن
 فرازیست فازهم خاطر شود ایشان بگر خسته شد هر مردوال فرازیست
 الیت فرازیست و جواست جواب درین بگن فرموده از ایشان بگردان
 اگر خاتست میخواهد ذکر نمایند فرموده از بحترم داشتی ای خسته
 حالا که آنرا زیسته نمایند و ممتاز بخشن اجتنسته از ایشان نمایند
 فرازیست دشته شود و بگل از ملام موثر شد خواسته داده
 بخیان کچای بیشند داسی بزیر که ایشان بیست و دین کرد
 خبابان حابی تو میس است که خسته ایل شرف داده از نزد
 ده خن ایسته بنت دانهبل هم دخن ایسته بخیاره طران

بجز داشت و بخواهی کرد و نماینده از مردم بود و این این شخص در مطران برای این
خطاب خوبیم دارد همان‌جا نشست و نوشته کرد که شنید اوراد از شیرینی‌ها در خارج از شهر باشد
بی‌دانسته و فرموده که اینچنان می‌شوند و من کردم بجهت اینکه کلام می‌دانم
نه بجهت بودن من که این جهت اینکه هم را آدمیه نمایم باکارای اینست و مسلم است
نه با این کلام فرموده بینیم و بینیم این شخص را داده و بگزینم
و درست اینها از طلاق این امر علی کرد و دستور داشت و پس بست
ذین شخص همین بسته از اینها را بشیرینی کرد و اینها به هنال
گزند و دخشن و بین و درست شاید این کلام فرموده آنرا ذکر نماید
این دست با قریح نامی نداشت بلکه این نیزه هم نشتم و اینها صاف هم نداشت
من بجهت مسلط بخواری بود اورای احمد کلام را هم بسیار بخود خود
دکن و بسیار خود را در قدر نهاده شد و سلطنت و سلطه از سلطان را در چشم داشت
و این سلطنت و این سلطان را با این اینکه داشت و داشت و داشت

3.

فین و گرمهشل فرمود و مخدن بن و هرگز نهاده شد و خوشبخت شد
نهند بکسر نه برخواهیش کرد و شنید امن با ای ای رامت شنگر فرمود
فرمود آنچه هم یکبت نزدی دار ای سرپا بیکر فتنه ایشان سفر خان از زیر خود
و دست داشت بگردش و مرسن هم بیده لاد و منشی پنجه
و مصلوب بچشد و بگوشید و جای خرسی دارد و دش ایشان را بجذب
و ڈگت و گماشانه ایشی از خود و عالمرد خانه ایش خود آسوده بخود کشان
و صنعت من هم به استش و من مطلع نباشم و ایسا بجد مرادیک از
بسیاران و نزدیکان فرماده هم نابند لذا ایش دادا لای ای ای زل شیره هم
حاصل و هزار ای ایف و ای ای بیف و هفت جاین دروغ ای ای ای
پاری حضرت مسیح اجلیان رامست فرمود و نیز است سهرین با ای ای ای
گز ای ای بی ای ایل زکر شیبی که قیمتی ای زکر کن و من نیز برگشته
و مخدن خود را با ای ای خضرت بدارم بخایه و باین جایل بیل شنگ

من خواهیم بیک هر یکند و مکن در حرم خدا هستیان برینه همیز من
 شیرزاده ای صد و خلیم میل و دوز را سور شاره و بگزینه اصرار که هست بیک
 اسرای آن سبیل است هم اینکه مشتی نشی به کس نهاد که سخن داشت
 همی خانی کوست زل خیرت لامحه فیضی مردی لری خود را
 که در حرم و نتوان مشتی شده و قدر ایران و علا و فتنی و اینه دزدید
 ولار کان را عیان بودند و با اینکه در حرم شیخ رفیع میل از نهاد
 با صدی ایجاده ایجاده و خادم خیرت طیشان ایجاده همیز را
 و با اینکه بخت ناید رس در حرم عالی برینه ای دوی سخواری همچشم
 ستم خانه زینه نه ای ایکی و خلاب بخت خانه زینه نه
 میباشد بر یکیم بسته داشت و دنده ای مصاحب برینه همیز دسته
 و پیروی کن و در بسته ناید و شسته و مطلع و ناید ایکم و دارای
 و خیرت و خود دسته و خلابه و خدم و خشم بودند و نخواستند ملک
 دلایل

و اینان داینیان دارند مون داینی ایب و جان داینی ایب نه
 ستره همان ناینیه از نیست هر کوکه اصراری آگه مونت که
 دهش و خش خیرت الی الفضائل و لیل کوکه میز بود خیر کوکه
 اصراری آگه مونت صهیز زبان اید بایی بیانش داده علی اصراری
 هدایت کارها در فراز و اسرا ایلکه در هر چند داشتگار میزند پدری ستر
 خانل کوست نهی ایز مرگور دلکه گنیه و چه میزند و در خود پروردید
 اصراری دیم و داگاهه و مطلع از امر و مطلع آنیه ایب جنت داینی است
 دل ای نیان دوسته کوکه دار گفتار داشتین چهاره و دیمیزند که ای چکه
 ایب ترا و داینی کوکه مازجنت که نه دارانک زانه است که نه
 دل ای که نه ای ایکه مونت فرق نمود و بسیار مسلو آن مسیده ایلکه هر چهار
 بودند همچنان و بیان دخودیست لسان دوست نیان
 و قوت بران و تجهیز بیان بودند از ناینیه ایلکه و دیم

و پندت فریز بیک و اردشان گردند و اشتران از زبان اشان نمودند و آنها
فخر بر شان والد و هیران شدند و هنوز دب و دشنه را گرفته بودند
طای خربستان میخ بیان ایران خواهی خفت این هادا خود را کشیدند
گردند و لایاره و دندانی طیران خسوس من در حرم بزرگ هیران چشمیان را
گرسد اغصیم پرورد که صلیبدند تا با بیک خسته باشد ای امریکا زادی و پهلوی
که هیلان و خراسان و نامیان و ازرا و گور و نیشیان ایشان نمودند
دلیل مبارک بیچ شیخ حکمت از سرگار رزبت خسته از دست آمدند
ایشان از قلم میخان خدمت نازل و الراج مقدمه سر بیدار بر زرگری
صاریکشیست و عالی فرجیین فرجیین در مدار السلام بخواهد که
دستهات نایبات و بخت اخترفت از ای اهلک و اکابر ایرانیان در
وسیله درونیان رفیع این بودند و چون شاه ایران فرموده است
که عجی فستی و بخت اخترفت زمود از بولاق بیر مردی بتر از علی ای ای

از نیزه اور اسخاد و خواست داشت بر این هر سرت و دستور این سلسله
 از نموده بسته توان نمود که پرشیزی گردید و این بسته باشی
 بنا بسته و با پا فریان شد این شخص هایی نمی خواستند رفیق نباشند
 اینها و ملکیت پیوش و درست کرد و دوست کرد و ملکیت
 خواهند داشت و از قبیل احباب بخت بیهوده دادند و میزد و پرخواه
 خواهند داشت و عاجزش بیرون شریعه ایران چون خود را عاجز نهادند
 بگایند که در کنایه اینها بگرد که از آنها میخواهند
 در عابست میگنند و مادرهای اینها و جواب میگویند فرمودند اینها
 میگویند مسلم و موسی و عاصی ایقون و ادیج و این تم ای ای ای ای
 خواه کار و مسی اگر بخواهی ایشان را اسلام خارج کنی گفت زمان
 دو لغت های طایف است فرق این لغت هم فرمودند از پیشترم این
 دولت ایران ای ای

مذکور هم بگم این دریچ فرآن تبری خود بپیرا مکم پات در فران میباشد
 اسلام مکر نخیل این خود بند و خلیل را با این خلق خود میخواهد
 گردش و غصی برسی خود بند و بعد از این داداشت و این ساخته است
 آنها باید در زیارت آنهاست نیحنت مرغ و طعن پوششی داشته باشند
 و مادر و بیوک شد و بر خواست از این طلب صد افسوس کیان میداند
 خود بگشته و بر خواست و میبیند کشت و چنانچه این خود نما جان باشد
 بیان آن ازین شیوه خود و با این تبریت این بقیه پروردگار شده
 آنها باید سریز از این بجهد این سیاست کیان را درین سیاست مذکور بگیرند
 ایان بود و در عین متکلمیت و از اول با در آن سیاست دانهایی به داشت
 و هنر سفر کیان بود و در خواست و داشت همچو خود و قرآن ایان
 دارای ایان خوبیت بود و جویی از خود کیان ایان ایان و مهد از دشمن
 ایان ایان ایان در حالت همچو خود و همچو بود خود و میگفت ایان
 بیله

جمال قدم دا سر و فخر را میخواستند و از طبقه باور نه موافقت نداشتند پس پنجه را
 هکای و نیاز بر این شخص شد و صادوت را باشنا در میانند محظوظ کردند
 بعد از این اتفاقین در حضور دوست داشت علی ابران مصادف با پیدا شدن
 پنجه باران و ایران زیست و زنده گردید و همچو خوبی خود را میگفت
 شاهزادگان از این میزبانی خوشبخت بودند و از آنها درخواست کردند که
 بوسیله این سرمه از طبقه باران و ایران گردیدند و میگفتند که
 از اینها مطلب کوچک است زیرا اینها زیستند و میتوانند در هر زمانی
 در سرمه خود بخوبی بگردند و میگفتند از این اینها خوبی خود را پیدا کنند و از اینها
 در این قرار امیر گرسی فرموده که از زرگری خود و پیرامش بزرگ
 سپاهی و پیشنهاد میکند و میگفتند از این اینها خوبی خود را پیدا کنند و اینها
 باز ای امیر گرسی در خدمت خود را در پیشنهاد میکند و میگفتند

اندیشه هنرست بیان را که صفت و جاذب دوستم که ارشان پرچال هنرست
 و منشیه اشان روپا است و نیز زنده است و مسلطت و بیان هنرست
 داشته است و در تبریز اشان سبید که شیخیم و هیرندل هنرست نهاد
 و نیز در حق داشت و خوش بود و متفق است داده است با این معاشر نهاد
 این که بیم برگردست و قوت و هنرست و زیگ و زیگ که ارشان از زاد
 دارند و مسکن که شیخیم و خیره داده که سبیل هنرست حال دوستم و زیگ
 با این شخصیت زیگ است سبیل است اینها که سبیل دارند
 وقت با اینها از زیگ دستور نهی و قتل و مذمت که هرگز لایه
 داده نمیست دارد و میگذرد خانی بنت و دیگری نه خانی که با اینها
 نیست و ترکیه اش مصروف علاطب دارد و نیست که میباشد از اینها
 و هیری خود و مذمت اینها و بیان خود و نیست چنان و زین بیک
 علی وزرا پدرست ایزت نییک و از هر دوست ایزکه مذاق نیز و دیگر

حاکم و محتف خانم و دامت نافی بای پسر بیم در خشکان و چکویان
 دامت زنان بزرگ کارهایش بیم و هر روز بایم خواست دارکرد
 بخواسته و بسیار از شیرینی می داشت و این دعوهایش
 گل تر صبا کرده و فرموده ای ای په مفتر عرض خوش نداشاد و قرآن برای نیاز
 خدا کوشیم حکایت خوش آن کل فروان داشتند و قرآن برای نیاز
 خوبه و پیش از این و برسی برای خوشی فرمودند اگر که از بیست نه
 جنود مادرها فی است و مفتر عرض از شیخ بیم باز تجربه کردم اینجا
 ادامه میشوم و متنب بینه ای بایم خواهیم شد خود را خواسته
 و دفت از ایشان و دیده بگشته و نه است آنچه بیست و شصت و یاد
 سکران و دشنهایان بودند و باز بزرگان و افسوس و بزرگ کردند
 آنچه بسیار خوش خود بیم ندویند و نیز بزرگ بیم و بسیار بگشت و دیده
 قرآن آوردم میشتر شد و دشت دشت و دشت و دشت و دشت و دشت

دنال در نهضت سنت و مکالم بزانت و خاتمه نهضت زدگانی باشند
 خیرت شیرازی دو بیرونی دادگاری افسوسیان بجهود و معاونی پدر علی کریم
 سید کردند و فرمایی صبح را خواست و خدمت خواست و فرمودند اینها باشدند
 خود را بود و دلیل برخیزند زنگنه از این اسباب شکر و آنها را کنند
 خشی خواست بنا پیغمبر و بدهان و اسرار و رسانی اینها را مانع خواهدند
 در این افعان از این امر است فرمودند ما این از ایال افغانستان و فیروز کوه هستند
 خواست و ده سفر کردند و در حضور شیخ شیخیم بن خودند و معاونش باشند
 قتل خواست و زشت کرچند کمال در بیت در دیوبخت و میخت
 نایابد و باینچه با ازدست زدن کیان شیخ خواست خواسند کی نشیب
 و زیور داشت خواست از این باین من یوسف و دندز بخواهد و شست
 خواستند و باینچه و فریاد کن که قانون و ادانت شایم مذکون شیخ
 از اهل ایران و ادب و فرمودند اینها و فیروز کان و اینها و میخان و میخان

رکت فرموده که بیان داشت این را از نموده فرموده همچنین زاده شده و پس
 از این زندگی دو هاست نشی باز نیز استند یکی می خواستند که باید
 خالق است فرموده داشت رکت فرموده که این چیز کی درین کارهای
 تجربه نداشت و دو دسته که بیان خواهد کرد این که از اینها
 مادر و داده است و دو دسته که بیان خواهد کرد این که از اینها مادر و داده
 ندان و انسانیت هسته بر جود است و درین منظمه که اعلام کرد این
 عذر بودند اگر است در ذات فرموده بود و در دولت و دادگستری
 دولی با خبرت به همکاری معاون غیر مستلزم و معاون غیر معمول همچنان
 از اینهم نزدیک داده شدند و ملکیت این دسته غیرت
 ملکان و ملکی و خوازند اینها اینجا که کنست فرمود لایه لایه
 فرانی خوبی از مثابی بخود زدن این امر عالمی است و بخوبی سلطان
 معاونی که از قدر این با خوبی برازی داده معرفت نمی شد بیهوده داده
 بک

بیبار کوهد قیاره ایان پا تواری و جا بلطفت طیب او لایی داشت
 اجبار اش کر نماد شدند طفت خلاص داد او بیان این شعر نیافر
 فاعل سفت باز هست شد و بیسیر شنایی داشت زمزمه داشت
 بیان دینی و از لایح حضرت بسیاره زیارت ایان رکشیده بخوبی
 فرمود زیرا امر میش ناب و چاگیر است اگر دایران سخون باش
 از اطراف قام برای زیارت معاشر بیاند و بر علاوه بر زدت
 ایان بیاند مردم میگال که احوال ایان ایان که برای زیارت
 میگل و دینی صوره و ایاع خیرگو خیاب هردو لایع هم برای زیارت
 خیاب خضرت بهای امن و چاگیرن و افسر میش خیاب خیاب است
 و با چند چون بیصافت تمام و بیسیرت کمال جوالت نیافر
 خضرت خود و دایان ایله هم بعد از تقدیمات داد آیاست
 لایان پایت انصاف داد و منتهی گردید و بین در قوه خضرت خود

چنان که حضرت سلطان شاهزاده صفاتی طی مباحثت و مباحثت آن
 خلود را درست بین اخبارهای خیرت نداشت مخفیت و حاجت
 اکثر فرزانه دیگر نازل شد از سبکت روزانه ایشان چنان
 در میان اینها باید این روزهای ایام بیان از اینها بگفته
 اطهاران آمدند برای خوش ایشان و منزه شسته و با برخاسته همچنان

و از اینها نسبت بین محبوبین خیر جادوی اذوال ۱۲۹۲
 و مروجیان مروجیان شد با این سبکت حضرت اعلی و مردم روزهای
 پیش از این روزهای ایام بیان و دیده صدیده میگردند شد آنکه
 شرکت برین میس و بیان فیضیان شد برای اینها و مسائل اینکه
 احوال و زمانی را که سلطان بود که تحریر سایر امور که نیز است
 نایاب است و میخواهد و میخواهد از مسند خبر از فرزانه بگشته باشد
 بیرون گردش از مردم شد اور شاه و قاضی کوئی میگردند
 که

گزرنگند و فرود جایات و خوشی درست سیز خود که ایران
 قاین و زناردت و بیانی و نیز برای نیزیس نیز و زنارت و زیان
 چراهی و خادم رسانی که بود و برازش سخن پر اصل عرض از زن
 فردا پل زل بود و دن خل همکنی هم و بیانی و مادره بود
 چه برای درس و هم برای داشتن اراضی برای بستانی و از زنده
 و خانه ای این هر قند و بعد از چندی داشتن و داشت از مرد و زن
 با این من نیست و گرانست و بیانست لطف و صفت
 از طلاق بند خواسته دارن داشت مژن ساز اصراف بود
 صفت اور است و لذت شمات استه و اینکه گز است و معابر است
 اینکه است و لذت شمن است لذت برای داشت که در کنایه ای
 هم ای ایست و دو بیانی و پنهان ایمان چا و بیانی که سیز خود بیان
 گن و بخت و بیانست دارمیچ آیات گن و بیانست

گن بست فرموده که مخفی بیرونی اقبال رفاقت داشته بست
 پرداخته و چنانش طبیان در میان درگوش شیخ مسیح کرد
 از پیش بیاس و مزاه آنرا تپیش نموده و سال ۱۲۲۱ در مکان مسکن
 خود فربان درست برای آن قلعه مالا یا مین بین
 که از زین و سوئی زین همانند خوبیانه عجیب رسید این دریا
 ایرانیان بهشند که همنام خوارزم است مردم را میخواستند همچو
 اگر بگویی خوش و باعترف در بخش داشت بسته و با خوش بده
 صبوری فرمود و درست رفت این امر این پرسانی بجهت از زاده
 دست بدهند و از بسته میگشند خبره از دادگاه است را که به اینها
 اسلو رفته که بیاری بیچ نزد داده که برای سخنگویی باشی بگزید
 و بآزادی مخفیت و خواهید مسریه و امداده آنکه او خاتمه حاضر کرده بود
 درست اگرست درست نزد افسوس بیاری اینهم میگشند بگویی
 آن

طبران ماده میور شد و سبیل از امداد خانه باشیکر فتح آزاد بودند
 صادر کر صلنی پیاره و سواره گرفته و با گشته از پیواره با لار فتح شد
 و در چنده ده خانه با این بیکن خانه بیکن نخست مردم و بیکن پسر داده
 در بیشتر خانه با سبیله با گزگز گرفته و بسته و در نخست زان
 ماظنی ماده میانی سبیل گردید و در بیرونی خانه با خانه چاده را
 بیکن شده است دلایل حرب خدیده گرسهل است کاره
 پیاز خود را کن هم خیزند و چون آمود بودند مردان و پیران و دختر
 صالهای پرند و سبیل گردند عاقی طبران بود و درست پیشی برا
 خاطر را تبدیل به شوان و المصالح شفته شد صادر صلنی پیاره
 و سواره در خانه هجوم خانه دهند و پیکر خانه را اسپیه و پیگیر کردند و زمان
 دلخواه ای سبیل را بازیل و مرتبت نایابه پیگرد و دیگر
 زمان و المصالح را از میت خوردند و خادم کردند بیشتر بیست

آنست ای و دیگر میخ شد و این جو هم شده بیرونی بخوبی و مخفی
 و غرضی داشت و با این این اشیم نمود و باز از خسین و مخضی
 در دنیا بچگان خود را در پستان نشاند و نگیرند و ناگیرند
 و میخ داشت این خود را با خود این مثل همان بخطی برداشت و میخ کردند و خود را
 خواهی این خود را در طغیه کرنده و میخ کردند و بخطی نزد سنا و خواه
 و گفت و داشت خود را رجیس نمایی و بدان و خود را این خود داشت
 خلیق داشت و خواهد خواهد خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
 و میخ داشت خواه خواهی
 و خشیش نمایی خشیش نمایی خشیش نمایی خشیش نمایی خشیش نمایی خشیش نمایی
 دو دلایل این اتفاق و خیال است بودند و علاوه بر اینکه مطلع خواهند
 کار را کشت خود را کردند همچنان فیلم و از این سببیدهی با این دلایل
 مثل شنیده اند و ناداد و ناداد و یکی به یکی خود را بخود داشتند

ده دیست و صد دیست و زده بیکن داده و گز بگفت مفرغ منشی
 و گز بگفت آشوب خواسته والش تر لال و هنلر ابی طیبی در خوان
 و صادر بلان ابران عاصی جسد و فقیس بسیار مشرفه و بیهوده
 دخان سباست و بابن دیست ده دیست
 امر استان سیه بیان فرمود و فنا وی علی را افت نزد مردم دیده
 سیه بیان نایب شاهد و با این گردانست و فرست صدق بجانیان
 و گذب و بیهان رشیه طیں مخصوصین در مسدود را خیره و اینیان
 خدا و بود خ و مفترست ملائیان هم بالفع راسی خبر من نمود و چند
 داس بیش بجانیان را بخواسته و با پیش بران از نزد
 علامه و احمد از انجامی سیه بیان نزد مردم بجا را آیی گیکن بگذاشت
 و خاست خوش بگذشتند هنل را آیی گذشت که خاست
 احست داده هنله خانه مدرسه خان دره دی که من نیست و بیهوده

وابدافت اشت بودند با همی و دیده مخصوص و متفوّل و فرق نداشند
محبت میزندند سخنواره داشتند و قریب پسندند، پس دچاری
خواستند داستاد هم راست با همسی دوام داشت آنها را در اشتند داشتند
از شرب چای بردن نمک طبخی باز اشتند و مگر نیمی داشتند
و مگر آن دیردن هنوز نایاب خانی داشتند با همچنانه دستاد همیزین فرمودند
سخنواره و مادر بزرگ فرنج در درون اشتند و مجاہد اخراج و مدد و دادند
و دیگرین همیزین کامن انسام تراویب داشتند بازن و مغانی را نیز
دانستند و خانم خوش بخت با افعی زیسته و بر خوش بخت و بند خوش بخت که
کار و انجیزه بسیار آش و پر این بودند آنکه سخنواره داشت از بدبخت
و علاوه بر این داشتند که این خانم خوش بخت داشتند داستاد همیزین
نمایل گردیدند و همیزینه بودند که از کنایه ای از خانم خوش بخت
جهنوبیستند خالق دشمنی بینی داشتند و همیزینه بخت بیان نداشتند
نه

درینی کام و دوست بگنیده دوسته داشت خل و دیگر ایند هست
 زندگانیسته نمی‌نمایند خدا را نهست و آدم و از شاهزاده سب می‌داند
 خانه داشت شاهزاده پدر کار بگارد عال من و غلبه دختر داشت
 داد سبیل و دیگر خواست نمود و نیز هر چشم دیگری گزشت خواسته
 بجانان خوب می‌باشد که اور پستان کام و غولان نیز بگنیده داد
 گشته شویم و من بسیار مغایر شده اکنیست دانسته باش
 هموم طرفت بخدریس ایلان و ایلان دیگر روز سایی رسیده ایل هر را
 داد پیشی، خیرت سلطانی مشترک نموده داشت و دارم کنیه می‌داده داده ام
 تیه است جنایت و نیایم و الحکام خیرت بیان اینها هست خواسته
 بجانان از جان و دوچنان دوست داشت داده اکنیم شدند و در پاده مردیان
 باهم و بعضی داشت دستیت و اطیعه نانظر گردید و در هر امری از امور دیگر
 دیده و عالی نیز بگردید که اتفاق نهاده ایست و صورتی را اطمینان

و کمال شکر را دایم که در بیان این اسرار خانست و حکم خود را
 از پیرت شود و خوشتن شش تغیرت داد از مردم ای ای صادق قلی خان
 از حضرت پادشاه شاهزادگان آمیسید و در فیضه هر چندی در زمان
 ای ای صادق پیرت شش تغیرت کرد اما ای ایان شش نیکی که ای ای صادق
 و حکم خادل و خانست و میزبان دو دست داشت ای ای صادق
 پاک کرد و خیرت را ای ای صادق دهنجان خود را و به ایان خادل کرد
 از آورده ای ای صادق ای ای صادق دو دست داشت ای ای صادق
 کسی که فنا نمود پاک ای ای صادق هدایت پادشاه خیرت را میزبان داشت
 خیرت را ای ای صادق دیگرین ای ای صادق میزبان داشت ای ای صادق
 خیرت دو دست داشت ای ای صادق دو دست داشت ای ای صادق
 میزبان دو دست داشت و خیرت را داشت داشت داشت داشت داشت
 جنی نیاد خود که میزبان داشت و خیرت را داشت داشت داشت داشت

در من ای ای بیجان من نهند نه زرود آذکار نه همچو شن از مبارکش
 نایام خود بگزیل و دو ضعی فرموده و آینا دیده و دیگر شدم فراموش
 خیر نهاده عابست ایان دایرا نیاز از این جمهور و منشیان ریاهه ای
 منی مرکت نایند که آنقدر پاراده نهند و دیگران نیایند دلست
 بجهه باشد و مسیح مهاد تاجدند تهستاد فرمود آنها زانگهر بالملو و منش
 خاص خود سان جه سانش و دسانه شن چهل خونه بسیانه در ای
 گلرها صنایر دلت و میانی قلت و میانی راحت فرم داشیش
 خیع ایان و نریل و میش داده عان و ایان ایسلام و نظم خیرت
 خانم آناییکه و آنگویی استنبه وانه و محنت ایل م خوبیز و هشت
 ما اخلاقی داریم و هم در آنجهت که نزد صفت و ایشانه و قلم بیان
 و دنیاهست دشکسبیش نایل من طبیعت گذاشت و در ایست دیش غیر
 صباست و دنیاهست بیان و دیش غیر ایشان ایل این بند را

وکنیب و پیمان آخوند و ای ایستادیو ای گزین بک خان قارچ

از پیمان صادر شد و پیرا پند پیپوره از دیانتان بگذرد و

امانیت را میتواند بثبات نفایت و خود رسانی آخوند باشد

گندم شیرخواری پر کنیم یا باشیم و از حق خود بخواهد میانیم فرموده ایم که

دار بزری از اصل ای هر سلیمانیت برینت فتح فتح یا پیمان آخوند

خیس چشم کنیب و پیمان است و نیای از صد و خمود و علی است

و اخوب پیمان که سبقت است سایمان هر آن فرق بگند نداش

ضد ای پسند داشته و از حق بگند و خود بخواهد و میانیت

تریبت و داشته فرموده و براش ماضی همان حکایت فرموده بدهی

صرف فرمود و بخواهی از ای ای ای نارس و گران سیاحت فرموده و دلای

و احتمال و در مسایی در ممالی ای ای ای و خواهی بیانات فرموده

و حکایت داشته و بگیل هر آن داریب و دستیت به یکیت من

و دلای

دشمنانی که خود فرمودند سایی عالی نزد مان این شیم کراین
 از عملی کشیده بسیاری از ماده از هزار سویی را که نایاب نداشت
 نهاده است و پیش از آن داشتند و با چند خواردن و دفعانه
 صاحب دعوه بیک از سال ۹۳۰ میلادی دانش را در آمد
 خلیم و کیره همیم بود آنها بین بین این خوبی و خوبی از آنها
 داشتند و خوبی داشتند و خوبی داشتند و خوبی بودند و داشتند
 در این ماده و ماده داشتند که خوبی داشتند و داشتند و داشتند
 و داشتند و داشتند و داشتند و داشتند و داشتند و داشتند
 نهاده اند که خوبی داشتند و داشتند و داشتند و داشتند
 دارند و آن دارند و دارند و دارند و دارند و دارند و دارند
 اند اند و دارند و دارند و دارند و دارند و دارند و دارند
 دارند و دارند و دارند و دارند و دارند و دارند و دارند

بایست نوبت نموده بکار آرد وی نیز شد که از این راه خواه داشت
بایست لایل را خود مقدوس داشت بهینه زانی باید با خود داشته باشد که بفرموده
خوب است درین مسیب از این طریق عمل نموده باشند که گذشتہ مبنی است
که قدرشند پوچن بدان دشنه پر صادرن این هجده برومن اینچه
دواده فردا نیز مدار نمودن میشوند و همان روز از این پس
بینه ها گسته اگر مشغول فقرت البته خارع بگشود و نیز هفت شب
هسته است اهل و زنها هسته بگردی بگشود و نیز هفت شب دواده و هجده
جنرا شماره تراپ بسته شدن پنج هفته بینا پند دویں بینه از این خدمه
دان این اگر درگز احوال مبارکه من با بزم بمن منشی که آن
نظام با تغذیه هر چیز از ظایه ای خوب نموده بگردید و گذاشتن
بانه ای که این ساعت اندیش و نیز این ساعت هسته بگردید و گذاشتن
دو در چنان این مسایع نووسی بود و نیز مسنجه و خفظ آنها بینی را بگزید
پسندیده

بودند و قصدا بنا بادت و اتفع و آن بمنتهی خطف و مهابت
 و صباست قدر است غرایی شنگز در هر ای محبت در آن بدان از این
 و ز دلایل استخوان بسیار خود و علی و از اکارم و خلوتیان نا انتہای
 که مذالی تراپی اندس و پیغمبر مرد ف بودند و در حیثیت سیده مریم
 دو سال لی سبل است غایا و مذالی داشت بمن و خارست داشت
 میرت خلیل ز بودند خیر و اونه که حضرت ناصرالسلطنه ز بودند
 ناخام چهار یار از انسانیم و از مناصیان علیع شنگز شنگز داشت
 پیغمبرم دو دولت در خلیل علیع است از احمد و من کرد از معاشر
 که بود رایسته سده و هم اور ایشان سده که بود و نفع زان به خفت
 و اسلام چه بود و اگر قند گشتن و مذاق که باید اند و که بود و
 عارف شنگز ز بود که در واقع سده است که آن دادم و از ای داد
 اعتماد متوحبت داشت و ایم گفته و حق و علی که بر از معاشر

خواستیم و میروده نوارش و میرال زمودیم و درونه تمام داشت
 گردیم و خواستیم کرتان و ره داساری نداشتم کفت خد بند
 هستم داده داشتم و بسیار از بست و زبرد همراه است
 بازخود دیگر که هستم خواهیم شد و قرائات در پیش
 آمدند و این سکنی و منصب خود را آنکه داشت میتواند باشد
 بسیار کوشنی طافت تخلی آزادی اراده ام برداشتم که در پیش نباشد
 و داشتیم باشند و بسیار بگویند دلایل بخوبی خاصه داشت
 پی اعضا ف دوست و دو باخت و دخانیتی اگر پایام و بستانم
 بگرم و حال ایشک باشند فهم علم و اذیت و جهانها نیز بزرگی
 بسیم و صد هزار همراه است بجهود زیبول بیکن و درستان و بند
 خلاصه بیکن و خلاصیم دلگیریم و آنها که چنان جا به خدا بهم
 بگرم دلگیریم عمل من انجی است از این شرمندیم و همان این دسته
 درگاه

و گرداد و گفته از آن دیده شد غسل پیشگان شدیم و اور غسل پیش
 فرستادیم و زاین اینجا را مشغلا از دردات منته و حقیقیتی
 غیر موصیین هم بررسیه و چون این غیرها نجس اینها هم
 و حضرت ایشان مصطفی علیه السلام و مخلص و مخلص و مخلص و مخلص
 و مخلص و مخلص و مخلص و مخلص و مخلص و مخلص و مخلص
 پنجه ایشان هم بسبد و اگر کوئی نیعنی هم نجس ایشان را با سه و سه کشیده
 شخص ایشان را بسند و اگر کوئی نیعنی هم نجس ایشان را بسند و سه کشیده
 نبست مثل ایشان خوبی خود خود را در قدر ایشان را در محل و پنهان
 حضرت ایشان برای تجلیخ امور است و فشرنخات از مراحت
 فرازند و صفرشان با احتمالش بر خیره برگشت و معینه و معموله
 اند یکان چنان و میان و جنت و میان و مصروف بختام فریز ترا
 آذل برای حضرت ایشان و بس برای عالیان و میان پیان بود خلا و بیان

در پیکر شد بر ایشانه سود بان ایست و پیکر کنی سیل زنگنه
 نهادن ماجد است و خدا نیست و دو خاچت و دو خوش بان
 مردانه فرد اسرایت ناکن در حال نیزه رئیسیه محمدی زبانی
 تجیل وارد ایران شد عالی شاهزادی ایشان ایشان خدا نمایندگ
 گذاشت زیرا او در همان صفا بدان نزدیکی خواسته بود و خواسته
 و سخی باش ایشان شفیع شاخص خون گرم نزد من مخفی داشت مستقیم راه
 را آواره این تجیل بود و خواسته دولت علیه ایشان رئیسیه این بندگان
 خود را پس نهادن نمیخواهد و دیگر از خوار خوان احسان اد و مرازی زدایم
 از این بعد از این حیثیت از مساحت ایرس و محبت ویسی و مطهیر این ایران
 بیان پهنان حضرت و مرن نزد داین سبده بندگی داشتی و بسیار
 در ساروس زمشیت و مکنیت ایزد خود را با ایشان ایشان بروزت نمیباشد
 و مساحت انسداد ای جاده هر قدر بی ای ای ای و مساحت نمیتواند نمود
 و گزلا

هر سر از خود گذاشت گز کن تمرکت از خس باید بیان شود
 و چنان می‌باشد که این بیان از خال داشت از خال را در پی
 می‌دانست بیان نمایند او پیر و کوچک و جوان سه بیان داشت و خواست
 پرسنل و تلقان و شفاف از از مرگ نمایند و خود از مرگ نمایند
 و خود پرده خود را در پی بخانی این آذی بخانی کنی خش می‌باشد
 تمرکت خواهد بخواهد که تاریخت این زیبایی این در پی فرب و سام
 و از مرگت گز مراد و با صفاتی بیصف ای خوب از خون مرگ
 فراز پی و منقد می‌باشد یه در داده بگو در قرآن فرموده است مبنی
 علی الصابعین ان لذتیم عن صاحبهم سایهون هر چون خواست و گز چون
 ن این مرد و مدن این مرد و مدن خس بیم و بگز لذتیم را با اینه دیدی
 از مرد خود مرد بخشن شده بخاید و می‌گز که در بزم و درست شد
 و از زید بیانم و حضرت بسب شده اگر کن و دیگر دیگر بیانم و بخاید

بدم دلهم سعادت سول الورى الذى سبله الراسى، اگنى فرشت
 العطا حضرت عبد البهاء روح المقربين و مخلصين زراب ائم رضا
 الشاگ، مرتضى شد که لذت نفس آنار، دوستان شیخانه دوست
 خاصه ابن پندت درگاه، و بندگان هشتمان افسر عظیز را به زیرها
 نهضن امدو حضرت عبد حضرت صفیه و ایامی از سید اذکر شیخان با
 گر عظیز من امار عظیز من طبعن پیاس نود را فیضین محمد جمال زما
 دادم اطم این چهارشنبه نایم خداوند عصیت شده و خادم حضرت
 صبا البهاء در بیان ذات صبا و سبیلا و جسرا و رود طا بوده اند و داشت
 بجهود کوششان پر کشش آنار، داشت که این این باگه داشت دل
 بمنتهی شفاقت شد و دلکت نزد و دستاری داشت عصیت زدنها
 نزد ده بپوزد اما از نوع دین عیش حضرت دین گردد و داشت دلها
 این نفس دسته ای انت بمحیط نهاده همه داده من المعنی تسبیح

درین پنده است و اگر شخص بسی داشت و بحیثی و بحیره هر چون مردانه
 زیاد و بزیاد و اصل اینم از اینکه هر فرد داشته و فرموده است و برجسته نبود که
 جفت است صحنه بگرانشان نیز شود و آنکه مکروه مصادره
 قبول میگردیدن اساساً اینم آنکه مطوا من قلبم را اصل اینم
 نبود و موسمیم بود و اگر بسیار فوجی خواسته بگیرد که راهی کند و اینه بخواهد
 که با هم مسروکون فریادی دهی و فرباتی حقیقت انسلاخ را آنچه مبارک
 بود از طرف ایشان بگفته و اینه بخواهد که اینها اول میل میشوند و دعای
 علی ایشان کنند و اینها میباشد و نایم شدید میشود که آنچه در آنها داشت
 قلیه پیری و کشتیه از مردمین اینها و باستانیین اینها
 که هر سده و ده ساله و نواده حضرت محمد مورد باختیار داشته باشند و اینه
 و اینها با پیه و افع شود و ای ایشان آن یعنی نوره و اگر که ایشان فرزند
 ایشان نمیشنند ایشان را کشند و مخفی بردارند اینها

انتیهه و آدیه انتول است نیز نیزه و دیت که اکامه و مکات
 و سعی داشا و قبول و افکار رضا و افغان منابع منابت و اعلان از هر
 فضال خوبی که برخورس خواه امکان است نیزه فایر میتوه مرتب
 بر صفات حست و افعال خیزه تا بهره که ناشی و طاخت ایمان
 ایمان باشاست و با ایمان نادام خلاص و خود ایز او پروردگاره
 و چون آنقدر میتوه مسلم که شن و مشهود میشود که ایمان و ایقتنیه بجه
 مسنوی بود و در ایست و مسخره و نایاب دیده و دلگ
 و چون نسبیل شخص همه و معاویت شد اعمال و شخص شخص میباشد
 میان نادیش است ایش صادر است و چون خاورش شد
 و دش صادر است و در بود حال میشان است و که
 اینها ذات و بیان ذات بینای حضرت شیخ داخل بودن بهان
 و دباره بوجی و سجیهای دش ایش سپید است و دان چرک که

خود و مرض بگند این ناخن من میان بند از زریب آنرا بچال
 داده بکمال حضرت رتبه اور رباب رفت مجده سال ب شب و مرد همانجا
 شفند و بگیره در دود و گز بسب و فرعی ناخنین گاکین می خشان
 خواست و درست بابل ناخنین اینم مثل باردا با راهنمای وظیفها و جلبها
 و یقینها و افسنهای انتہای ناخنین گذاب جهی گهر سفرس چون
 بیان در صوریں بحال قدم و هم افکر داشت و برعکس گذشت
 و بیان امانت ببارگ که بجانی مراد و تر و پسرگرد و طرز و نعقره و نخن
 شمرد و نهادت خود و صوری از گز سپس امداد عالم داشت و تواند
 احوال و نصلح اخلاق اخلاق و احوال و نهادت و اذیات
 گذاشتب سبب و ایامیل و ایجی قشایرا ای امانت و گز بیان و ای ایش
 خود و میان داده بیدار بیان راسته لایات مجده سال آن
 انقدر خلوص را داشت و بخوبی و مهربانی و ناکن یاده ای این یک

چون متوجه شد پس اندوه سهیلی بیت حیران شد و این باید از خود ممکن است
میگفت و گفته که دو دشمن و دشمن و دشمن باشیم اما این نزد ممکن است
شده که این دشمن را از دشمن میگیریم و دشمن بوده که از دشمن خود ممکن است
نمایم از زنده آن دشمن ممکن است و میگفت همان دشمن را نیز ممکن است
و داشت برخود این ممکن است حال خذار جواست و بحاجت دشمن است
و دشمن است اور با خطر فراز نباشد لیکن برای اول الایاب خطر
میگفت اور با یکدیگر از اصول و نیز ممکن است بیچاره اور ای و مذاهبه داشته باشد
لیکن این دو بیچاره ای و ممکن است و زبر و محنت فربیزه ای و فیضه ای
آنکه واضح از هب داشت و این را یکند و با اخذوب فرموده و این نزد ممکن است
دو بیچاره دین و این بیچاره دین ممکن است و مسدود زاده ای و میگفت دشمن
نمایم بخوبی خسته نشست اول را باشکنی بیان کرد بیشتر گفت
الآن دشمن از دشمن اگر نهاد و دشمن سالم و بینهم ایکام داشتم
نهایت

فدا خم دیپنیم خان خشم داین الذی فخرالسید بابت السکن و دیگر
 نازل فرموده و باین فقر و فتیب و مخدوچ رگرستان شده و حال
 حال ناقصین جمال اندیشی که امرین عهد و میثاق رخانیم
 لذاب سبک اندیشی کن ب مدد و درگیری از کسب اندیش
 برگانی است جایش په فرد میانی با مقاصد غیر قومیست اینها
 و پیغمبر مدد و داد است و آسانی از مردمیست و پیغمبران این
 هنایم و زلزلین ارتبا تی از انتبا است و په فرد صادر از اینها
 جمال بیش ای است که باین فشاریت این فرموده و گذشت از
 و نازل آیه حاضر را آن و بیان بالاربع و افزایان و دیگر اولین آنکه
 من این اکبه داشتیم فرموده از معاشرت از اینها آنچه گفت
 حضرت ائمی فرموده و اگر میکنیم بود من بیز مردم و خذل مردم نیز
 که میکنیم فراز ناقصین است فراز ناقصان بیست ایم و دیگر

انسان آنچه ایسته باشد که هر سه داده تا پیریها به مکمل خوبی
 در بخش دنیو و سیاست بگذرد و این بسی مسلم و میرزا بن شاهزاده
 باشند و قطب این ایستاده بسیار بگذرد اور ایستاده نمایند از اینها
 درین پیشرا پنهان خود را از گوگل ببسی کر خود و جعل کر خود را شنید
 بلی افتشین اصلاحات خواسته است و حق کرد که معاشرین حاشیه خود را
 صاف نمایند و معرفت نهاده ایشان را اشترق زانش و مفتر از آنین و مکلف
 از آنکه این مطلع دست قدری فرموده بگفت ام از مردگان در اینجا
 علی خون پیش بسته بسته بسته بود و بیکم این داده با احسان جسم و بجز این داده
 علی این حرسته ای اگر بر بزرگ و مددان مهاتم فنب و مکلف بگیره
 و قلعه بیرون ای و این اینکن ما دارمش دمکریش اینکه این خوبی بخواه
 و از خلاف داده ای و مذاق ای و مذاق ای و مذکور مسیح را به
 حضرت ابوالحسن اصلی فرازده و قدوی مسیح مخدومه بمال و دمکحال برداشت

میسان و طفیان و گذاز از این رود پهنه افت و خلوب شد سرمه
 نزد دشکل روزنی خاتم به سانان بس زردی بخت داشت
 و در راه پرسیم کوی آورده نزد گذگ سیدگ استندب زبانا
 باز داد و آن سانی کتاب صادرات باهازار دناری میزدایم و میگذاشت
 نزد عابی عالی کن اعلم خدا ای طران و نهنی عین ایران بود و گذگ
 شایسته نزد که خاییه بهانیان هسلام و قراز از محروم نزد دشکل
 گین از اهد کشت ابر از جوش داد و بذلت یریشک که نه دیگر
 این بجهت طرد سل نزد جوش و خوش و نازد مفریز ایل پیش زنگنه
 شد و چنان سید صادق که اگر کزد خون خوارز و ریگن بخیه خفت
 و بسانی سگا پست از بهانیان و گن کشت و سید صادق هلا
 بر گلکه بخون بهانیان سیدارش و خن الگن هم بود و سید
 دغنا و بدبخت اور داشت این سیک اکن داق مرد بخیر بگفت له

اوسیب کا ذب بناشد لایتے صادق درینه بیدار میم
 تا بدرومی فرست دو زینه بہم بناش تلخ دلخدا راخوش
 پاسطه نشیم نزد دازن نیت شاند با بیس زرد مشمش ک
 سان ملکه داد و بیکن اند خاص غرہ با کن بیگانه باختا
 تر زن بیت اللئه فرستاد او نیت سلطنه سوال نزد فوجانه بیان
 رفیق پا ایشان جون دعوت تو بیانه تو آنند در عرض کرد من نام
 و داشت اللئه هم زبره طره مشمش نزد و پریں شاک سانی دلک
 اوسیب صادق از این دوسرو دو بیس بیک شد و خانکه زنگ
 والیل شیره دلخدا باشون و بزرسی نیلیم نزد و ده منبره دل
 حموی داسوان از اع صاد عصیت دخاد و شریعت دینا
 اعمال و نفع انسان را نیت بیان کردند کردند رسما
 حضرت ماند و دعوت بدرکی بحسب اقام نزد پیشند دین

داده بود اگر کمال خوب بخاطر داد و داد
 برخواست داد و آگر داد و مخدوم برخود ک نیم و فرمود الها سورت
 شما از پیش این مصلی نانید و احترام شاپرها را بیست
 و پنجم این شب که عوی بود از سبب این و قدری و سخن ایشان
 جسد این پیشنهاد و سلام تمام این خواه بسیار تسبیح داده و زیارت
 من و اهل زمانی شدند و همراهی را شد و زبانه برایش سخن
 را اینست زیارت و زیارت و ملکه زیارت و فتنه زیارت و معاذ خدا
 و دجال این بجزت آمد و مخدوم و مخفی اکبر شد و گفته و قدرت
 و دادرس زیارت این آسان رسانیده نه اما مرد ای سلطان داری
 امور سبب کرد و از سلطنت و فرمود و فرمود خود را سبد
 داد و سری بکرن عوی زیارت ای ای دسته برخواه ای اسان بجهنم
 و گرفته و بسته و هیس گردید و جوانان آبره است مازلما زا

و دو نفر زان هم در بسی امر می سوزند و آنها نزد کتب والای
 داشت و آنها رسانید که گست چون این پر پیش می شود و گرفته شده
 از جاهاد صفت خود را با خبرت برداشت و چنان هم می شد از خدمت امرا
 داشتند از این و اخراج ملکه بود و دیگر نظریه هم گشت و درینها
 فخرت نمودند و مندان و اخراج ملکه نیز نام داشتند و آن دو زن
 چون کنای و دنیا را ب دست گذاشتند و دلکل افسوس خود را گذاشتند
 کاری داشتند که این بچشم این خوبیه خود را خواسته بودند
 از اسرار داشتند که در این دو زن داشتند و این دو زن از دو زنی
 ایران سریعت نمود و به این دوست چنان می سوسم بعلم دو نایاب بگش
 بیان اتفاق اتفاقات و چنان متفق بازیاب می شد که این دو زن
 چنان متفق بازیاب می شد که این دو زن این دو زنی را داشتند
 و گذشتند که در این دو زن داشتند خواستند خواستند که این دو زن
 داشتند

و مکمل را ز دند و ز ج نمودند و دویل گرفتند و ز بسته بسیار داشت
 و گر شواره ای از آن است و گرفته و همچو خواسته خانم گردید و بخواست
 و این اعضا نیل بایک و دیگری تر که گذشت ننمودند از این اعضا این
 پیکربند از گز اعلی تر برای من و باید دیگری بی فرم ای این من اگر به
 صد هزار درجه بتر از طازه کرده نباید خواهان میخواست سرمه باشد
 صد هزار دویل بود و دیگری نیز اعلی است و سه هزار آنکه باید است
 و مضر نباشد و باید قیمت و جفت اینها بخت باشند
 و فرست و تقدیم را باید است که در بیشتر و کاشان و اندیشه
 حکمت صدمت بیانی بودن را اعلام نمود و دوسته اصل داد
 او گریز گرفته و آن را دند و دستال و دیگری بگردید و نتوانسته باشد
 از این بیان بودن اور گریز گریز گریز گردید و خیان تریکن مادر
 گش داد و گنجینه ای ای سین گی دلاین بناست نایند اگر بیان

نظر سایه میز است مگر با این عذر و گفت خود را مدنی
 اسلام را هاست و نیز می بین کنیت پانجه بخت خوب باشد
 هم اکنون درست کاری ایمان داشت من عیت فرماید من نه
 در این میچ نیز نیز کشیده بیان این نیز بآن این افراد
 کنیتی اسلام میدانند و تقبیه درین هرسدم راهب این نه
 خوبیت سیان آری خوش ای طویل هم می سسم و می بینم
 شاده هم گریز فهم ای همچون نیکی کرد و خوبی می کنند
 و این کلی اهل بیشسته درکن و اوراق ایمان و گرفتاری
 نیست و حق نیز درست و بدبخت و بحسب تمام عیت داده
 و بخواست و قریت فریضیم خودند و از جمله درکن والی خوبی
 و اوراق راسته لایه ایت عیت دست و چو دیگر نیز نایاب شد
 احمد زمان ده پدرکن و اوراق ایمان ایلان فراز نیز بود
 داشت

و نشسته باشی تغییر کرد نه داشت و از این بخت سرور و دشنه گرفتند و آن
 از اینکه در هم است در میانه و میشه است اما شاید میزدگشند
 و این براز خشند که اما این اتفاق تغییر کردن در ران را میباشند اند
 هر چیز خود و اینه مثیلیان میخواهند خود خود را فرموده همان
 خودت نسبت به سلسله دیر رنگ است او اینها بیان این بود که کسی
 نزدیکی خود را نمیخواهد بحال خلاصت و علطفت با او صبیح بزرگ
 داشتن یعنی سر بریدار و اگر زیری و پیوی را نمیخواهد با اینها است خست
 و در هر این بزرگی داد پس اینه یعنی تغییر بیان این میخواهد دیگر
 و یا نسبت گزینه است که اینه است لذت بر ایک با اسم بیان آورده
 و بزرگی داده اگر از اینه افزای خود داشته و همچوی هم گزینه کردند که اینه
 داشته بدب داشن خواست همچوی داشتی همیزی فراغت داشته
 اذ چهارم و پنجم اینه فیضی بذوق بزرگیست که حبشه بنیان از اینه داشته

گردن و زنی و دهن مث مرد و مرد
 و خانه کرد و سبک خود را در بند
 خود کرد و سبک خود را در بند
 و بند کاری و بند خست و بند پیر از خشم خود را در بند و بند سرمه
 و آب داشت از این خشم خود را در بند
 نشانید خدمت و لایه ای از آن را بست
 بند و قلت و از قلعت زبان را باشد کامی و بیش از این
 و خدمت و از قلعت کو و بیش از این
 و منفعت و بیکری خود را کسب کرد خدمت را داده ام و
 خوانده ام خواهی بست و لایه و براجهن و بیش از این بیکم و
 مستقیماً است و شوپش آیات فرگان و مادریت ساجان
 فرگان است فرگان این بیش ایات فرگان مل نینین تمرد
 و بیکری این از شاه ایشان برای خشک بانگرد اود اود خداوس انتقام
 خانع

نایم نائب السلطنه نیم فرمود و فرمود پس فخر بیهوده
 بین جنون زدنیم کرد و باز اسان بزدان رفعت رکنیت
 کسری ایل ندو دار درگرد آنا جوابی همکر منین داد کرد و فرمود
 قبل از سوال بخوبی نمودند و چنانه دستبهای گذب ایلان
 رفت با جایب که شفیعین اهل امر و اند و نامه اشان را گزید
 از آنها را برست آسان و طرس مسد رکبان مطلع بود بهای
 شد و باکمال غصب و خوش داشتبا مر فرمود ہشت کردن زبان
 درخواست و فرمود و مصطفی شفیعین و خپلان و پیانی اول گرفت
 پیش و مسني خود دویان بالا ثابت جازم خواهاد آن داد گفته و داد
 اسخان بخاخ احوال برداشتن حسن احوالات و احوال نسبت
 و من اخیره و ایمان ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی ایمانی
 رفت فرمود و بعد از دو ساعت که حضرت مسنان برداشت بجا

بدرهای ای از آزادی بگذش و در خس فرمود اند من اینها با دادن اینها
بدرهای ای از آزادی بگذش و در خس فرمود اند من اینها با دادن اینها
با اول از باب نامن اورده هستم فرمود بهانی هست من
گرد مسلم مردن با خدمت و ما از زاده ای
فرمود شخص هست مسلم بیشود بهانی نامبت بازی هوش کرد و گفت
مسلم و هر چنین با سلام هستم فرمود مسلم گفت اگر من در خدا است که
گاذین و طلبین و مشرکین برخواهد رسول را و خدا است که خدا
و خصل را فرمود شخص مسلم که تو را به ای
حضرت اهل دار است بگذش که میزی علی است و قدری کا ذب در من
گردید در آیت میزرا به لائس بر ای
دیر میزرا به لائس بر ای
کن فرمود فرمود که میزرا به لائس بر ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

آنها در عشت و هریت دعیت و دعشت خود را که بجهشیده با این برآید
 کردند اند که هر راه من نیکنند و زیست دهن کن بجز ای ای ای ای ای ای
 خود و من شد قرآن در پریت سبب شد ای
 باسم خواهد خود هر چیز که صد بدینه دست داشت ای ای ای ای ای ای ای
 با این نیکنند من بیکنند و ای
 سلم و موسیم و لیلی ای
 صبح است ای ای که ای
 دار فرموده استاد دادی ای
 با کمال احترام که صاحن عزیز من است و بعد از مترب خود آمدند
 و از راهت هستاد متوال کردند و بعد از این ای ای ای ای ای ای
 جانی ای
 ای

درین گذشتی خود را مانع است از بروایت حفظ کرده اید اما اینها را باز بینی
 از سلطنت و حکومت پاکشید زیرا حکومت از آنچه قبول نیز بینی
 نمی داشته و ممکن نیست و ممکن بابت دید و خواست همچنین نمی
 دید و جو در فرض و قیاس و قاع مجاز است بی اینجا در پیش از تبیث شد و داده شد
 و آسایشند بسیار تائید و تذکر است و حکومت از این ملک نیست
 چنانکه شاهزاد از حکومت مملکت نیستند و حال حکومت بجز حکومت این
 را ای برای داشت گردد این خود آن سود و کل دلیل این نیست
 گنه و هاینرا اسله از ملک اداره نمی کرد این چنینکه از ملک اداره نیست
 و با اینهمه بازگردید و این و قریب است از شد و از درین خود خواهد خصوص خدا
 و آن را بسیار داشت و گی هم صد نعمتی سپیک از ملک اداره ملک ای از
 و میان یکم هر دو این امر را پیش بسیار میگفت است پرگردیده
 از قدر داشتند و زدن داشت که دند و دمیس نمودند و گذشتند و ممکن

سب مزونه مل جون دار این طریق داشت بیشتر مزونه ای
 دادارست من گناب اسلام و پسر پادشاه هستم فرمید و گفت
 بسیار، و حضرت ابراهیم بن کوفی گشتن داشت شاید که
 او گشتن مشغ و تمام نبوده بی لذا همچو جرم و گشتن دو پیش داشت
 گردشت گردان ناگوی مرتب فرمیم کرد داشت این وقت برآمد
 داشت و معلمین شدند هست و اون خواست گرداب عرض گفت
 فرمود بخوبی قرمه و اول فرموده بایران منت و معاونه شد
 و با بانی هستیم ملاحظه فرمایند از زمانیک حضرت بهادر استاد را
 السلام بیندازند فرشتیت و همچنانه آماں گزند گفت سی سال است
 با اینکه بر حضرت بهادر استاد فرمایان دارای حکمی داشت دارند
 از هر فریض اتفاقی با صدمی حشرتی شده اند داشت شده اند و گفت
 شده اند و این است داشت بر حضرت بهادر بایان داشت زر

بستم و صدق و صحیح است آن افت داشت و این بان نشود زیرا
 و متن آن دو از است هسته و دگر خود سنبکر زنگ آمد است
 از این و بدگاهان حضرت بهائی است و در حقیقی زبانی مادر و هرگز
 از نگوچی با پدیده ای این حضرت با احترام بگذارد و زیرینه و سبکه تراپ بگو
 هسته و آن شخص این اتفاق نیارند و این حقیقی مادر و همراهان پاگرد
 باشد که بر عالم حضرت داد و تبر و علم غالب و بدن او خلاصه و مخصوص
 بر مکفی نمایند اگر برخواهی داشت بیان حاضر شود پهلوان طرش
 میباشد که از هنر خانه است و بسیار کسان میباشند که در روز
 از فرود زمروه حال آن مادر و میان خانه است زاده است آنها
 بیان میزان تکنیست بود و بدل قول و مرتباً بین امر مدارجی
 و ناگهان در قدر و صدور و هر رف و شرعاً است و مکران بجهان و
 در بیان است و مدارشان هم بود و هر ساعت مدارش داده است مان

بسیار بسیار بحال است و در آن این که سایر هنگاههای زمان چون چون
 در اندوه و چشم ایم و پنهانی نبوده است در راهیم بحال بخشناد است
 من ناکت این افسوس مادر نموده است و بسیار چو بخوبیت داشته باشد
 و بحال و کسان او نباشد و باز این مومن و مومن نیست و خوش
 پرده و ناکد و کسان او نباشد و گردنگ است و گردنگ است و در آن
 شوهر و زن و پسر و دختر و دختر و خواهر و دختر شرکت داشته
 مومن و مسخر بدرافت بوده است و از حال بگیر مطلع داشته باشند
 و از هم هم سفر و پیشان بگرد و از هم پس هم سفر و پیشان بگن و مسخر
 و ایشان هم و دلخون بر حضرت و ایشان هم نیست که خود هم از اینها
 نیست سبب و اسای اخوات زنان آن بخواهد برخواهد سفر و کار است
 بگویند و فتن ای و فتن دیگر نیزند و ایشان گرای ایجاد و این هم و فتن
 سفر و کار است غیر صفت بصره و سیر نموده و نهانی افسوس میگذرد و فتن

و خشی الفشد و چال دادن آن سبیل اندیاد نکم موایب است
 در لرزش و آواره ای همایش جاردنی مسماسته اینست بازیخ را بفرموده
 اتفاق براحتی میگردید و صبر نیاید و با هم برایشان هارو آورده
 برادرانش از اسندر میدارد و لرگشته و سخن شنود پس باش
 درست بسیار کرده بنت این نتوس سس و دان اولی کاره و بخوبی
 شنی و مصیب بیداری و بگوشی ایشان بسیاری میگشود و خشنه مخصوصه
 درست فرد ارش میگردید و بسیار تحریر فرموده اید که بعده این شیوه
 بسیار شد و آن دشی صبر برداشده بود بنت نازن این شخصیت هم باش
 اما بین سنتینین مردوف و مرد نمایند زایش در قوه خود را اند
 این نتوس شرمناید و در بحاس مهی و افسر بشوند همچنان که بگذشت
 این شخصیت باشی است بر این ریکان دختر از همان هم نموده
 چنین نظر سیرا که باز غافلی خارند و نسلی از غافلی خود را دارند

ظهور حضور پیغمبر معاشر است دایر این گزات هنرست این خواست
 والای امیران فرموده اند پس زاده شود و اخراج و اغذای باری
 و مستولی بسیور بعنوان از ایاع داشتم الکافر و جناد بیکر نشسته
 بسیع دولت داشت فلت دامد ایال سرگفت راست و بسیع که
 رفعت پروردی پیغمبر است هر چون دلائل پیکر و بازیون نشسته
 اسناد شبیه پنهانیه و فرمود بسیع مرادی و حقیقت دارد
 برایان بیان ایانت صبور را بآنکه ای پیغمبر است هم بران برخیز
 و صحیح و صواب است و بیکاریها باشند و ضد بیانش برایان خواه کنند
 اسناد و بیان بیان بود گرگنی است فنا تیر و فقری است و زنجی
 نخدا ایانت ترقیات خود را با عنی در خود را است لبکه در دنیا
 دسته از بخت و فکر گشتن بندگان آنند اما نیزه بکرید و دود دربار
 مسلط است با خواص خود و زندگانی را داشت و تبریزیان در بین

خانه ای که می داشت و منشی شود نه فریاد باش
 گردید هنوز هم در میان کنندگان بودند
 و گیری را می خواست و چنان که برای خواست و فرموده لامخته بود
 صدر شده اند اینها که از آنها آگاه بودند می خواستند زبانش
 مصلحتی باشند و دوست دوست فریل و در زمین بسیار شناخت
 گفته که ام برده و داده باید بدهد و این گفتنی و منشی هم بگفته
 اند و منشی هم که همکنون همچنان داشتند از آنها میگفتند
 بعد از آنهاست برده و همچنان داشتند و بسیار بین دلیل آن دارم که
 از آنها میباشد مثلاً میتوانست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست
 و آنهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست
 اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست
 اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست اینهاست

شاید این شوند و بیدار کشکل باشدن هم شوند رسیز نظر گفت
 بربان فرازه فرض کرد کسی را که بخواهد این شخص بوده او را می‌داند
 پیش از بازگردیده است و باختیش شده است و این هم گردیده
 بازگشته و باختیش پیش در پیش کشیده که بوده و هر دو طبقاً در داد
 و خلاصه گشت و راه تسبیح شنیده تو بر خود و باز فرموده که باشند
 من نهایت اطمینان را بر نمایم صوره بسیار آسان و ارم از جان را
 سیکند و خواسته باز و خامی بهمه بگذراند و من بی خسته می‌گذشم
 و نمایی بهمه بجا بیان نداشتم این است و فتح فرموده بمناسبتی
 گرایان خناجرخ نیز رسیده اند این از خوبی شاهد چنین نزدیک
 سبکان هم داده اگر فرمسته اند بروید و آن را رسیز نشینید و تو کی
 بر خدا گفته و بالغ این لذت گشتن را ناطر داشتند و اینها از این لذت
 خوده گرفتاری بر داشتند و این امر حتم را نهادند و هسته و بعده خود را

من ایش بسته شاهزاده دوایل طیان و سرداره که مسند بدل
 فرم و صاف و متفهم شدم گریز به عدی همیشی اولی خودنی شد
 باکل خوبت داشتم در هر یاری یا این معاشر شد بیاپ و بیاک ای جای
 احیخت پادشاه دلایت مشریت شد و خواصی از خود را خرس شد
 دلخواست که هر یاری ای جای برد و دلبر خوشی عطوفی خود را زنی خود
 و حایی بنا بر خوبت خود رفته و دلکسر بودند بخاسته و بگفت ای هر زنی که
 صحنه داشت دلایت اشکانیه فرمود بگوید فلان یاری ای هر این مثله ای که
 نزدیم فرمود نایم و بعد خواست که دنی خن و شنیخ نزدیم بخشم
 ای این یاری مسند دلیل این بود که دلخواست دلخواست شیر غایب داشت
 ای این یاری ای اشکانیه بر دلخواست شد و دلخواست دلخواست دلخواست
 گرد و دلخواست دلخواست دلخواست دلخواست دلخواست دلخواست دلخواست
 و پس زیر ای ای دلخواست که ای خوبیان دلخواست که دلخواست دلخواست دلخواست
 دلخواست

و معلم خصم فضائل اصحابیه اپنی مراد بود، لیکن مشتبه نموده اند
 آنکه نتی از زدن خاند و قلم رف و افزایش آن کل را برگشم و نیز مظرا
 معلم نموده اند و حضرت همسنده با سلوب خوش گردانی نوشت
 بعد مذهبین گفت، فرمود که صحیح است، و دیگر از همان روز
 و اعضا و اخلاق و اندیشه اند علام است اهل کفر کنیه و خسرو آیین
 و دلالت گنیم و اگر متال نمود و افراد اصلی کرد و ایستاده بجهتیست به
 دلائل جواب داده شود گفت، بیان همسنده بجهتیست به
 و مذکون نمود و از سبکویین بحال جذاب عالمگرد صنایع پروری بود
 که منتظر در میان فرزند های اسلف اش و رجایل دوست بسیار داشت
 استفاده و جایت مر صرف و نیز تغییر بیان اند
 صده و نیم نموده اند صرفت و میان داسط صبرل کل او بیان
 و مذکور اند باید نظام و مذاقب اسلامی بوده و چون بسیج پیشنهاد
 میگردید

سخنواره داد افتخار شرکت میزرسوده و با کمال شرف و سخنواره
 قوت تدبیر ارادت و اصلیت و اکتفیت نموده اما بسته میزرسوده شد
 دفعه هشتم خانمی فاعل ابتدا شرکت فرمود و پایان داده و پس از شرکت فرموده شد
 فرمان سید محمد با این خواسته اذن اسنان خوبی و بسیار بیا
 مصلحت را آمدند چه در پیش از این مطلع است و در ذکر موقعم خلاصه
 طلاقت فرمود و گفته سید محمد را از آن دار که حاضر فرموده
 شدند و دوست را اخیرت اجل امروزت دلایلی عین فرموده
 اصلیت میزرسود است که شاهزاده نیز باشد پائیزه که بیان
 احوال و صلح داشته که با خبر خود میسر باشد و بگفتند و بیان
 و خانمی بود و محمد میمن یعنی دیگر است بخانم آن آوردن و گرفتن پنهان
 گردند بخانم آن از من فرموده است و اخیر فرموده است
 ایشان از شب را پیش از کمال میعنی منتهی داشت ز غنی کرد
 لذت برآورد

از خود کاچک سب براى نهادت و باز او بر عک و باش فراز باشد
 پیش از مراه خوبست و خود بخواهست و از آنها نهادت باشان در هیئت
 نهادت و آنرا گل اسبدار بزیده و کمال سمع حق ذمک درست بجهات
 حاضر است و در بخش هزار نسبت اسلام و ملایی که آنها خبر من نیست
 و نهادت و سبب مهدی را آورده و مبنی سلطنت امن سلطنت اخیری اور
 نهاد و نهادت سمات ارباب صفت از مقاصد پیغام و دفعات این
 اتحاد بین عالم و امیر بود که حضرت پیغمبر اسلام نهادت نمیس زن
 همچنان
 همچنان راهیست برین خود و میخواهد و بعد خود است آنچه اخراج است
 قبول خود و قرود برد پد و همچنان فرم پنهان شب آنمه و نهاده
 کجا هاست و چی چی را در اخراج کنی خاری برآمد که آورده است درست
 همچنان خوش همان پیشیه و خدا همان است که چون درست برس هاست
 صور و صوره شد و پیش از درستی همچنان را در دیده شد

دست و دو سال در بیان از این مطلب این دیوار از شیخ به راه آمد، پس که بتوان
گزشت و داده و داده باشند چنین پیشنهاد دهد نتیجه خود را داشتند:
میکردند برمودم بین آن اطراف از درختان و گرد و راش به دفعی برده کار انجام دارند
ارجعیت میگردند و این انسانهای زرده شدن از این دست غایبند و میرا
شاد و بزرگان است چنانا با برآمی مسأ طهرا باشد این دو چون گذشتند
دو آن دلایل این ایشان و مکار از مزدودان و دو گردان حاضر بیشند زیرا
گذر این بعلم و فضل و افتخاع از مسئول و مسئول و قوت بیان آن
بر این دو بیان هم صرف و سراف بودند و از خود و گجرات ترکان
دیگرست و باقی چنین انسان ایل بگذین چهارم و مباحثه میشند
و آنکه در جناب قدر از اینها برخود میگردند و دیگرست برآمی کار از دست
دیگران ایل گردند و چهارم که جوانست و جوانست و جوانست بر این
دیگران ایل و این دلایل ایل و ملاحده ملدوں گفت و تقدیمه شد
با این دلایل ایل و این ایل و ملاحده ملدوں گفت و تقدیمه شد

پیشان از این می بودست و گذشت فرمودن خوست و گیر و نیز
 فرمودن نهاد و عدم اضافت و نزد طبائع این میان
 از شبهان گل و ساق و جن و اگری از عای سیم لذا آن دو نزد خواش
 بود و پیکن حمله از گذشتند نهاده بود و گذشت و گذشت
 و ببرست و فرموده اند شدم و بگذر نسب پیشانه و صاحب اند پیش
 هر است و میان اند صاحب نسب است و تابع و این اند
 سب و فرموده اند حضرت مسلم این هر است از اند اند و زنگ
 حلام و سینه و کشاخ و فرموده اند است چند گذشت
 و اند میان اند و هر است اند گذشت و چند چهار صافت هر اند
 ابانت مثل فرمان از فرمودان میز بیان اند بازی جلو و زنگ
 بسیزی و میز بیان اند چند و چهار صافت هر اند بیان اند
 فرمان اند اند اند و فرموده اند چند چهار صافت هر اند

حضرت را ب داده از یکی از پیش نایاب کام خدا را علامت نمود
 دشای پیش کرد از کام خدن از مسماه و مجهوچند پیشان شد
 و نیز داده شد میرزا میرزا اگر ای کاشا به و فرموده مگرچه یکین سفر را شد
 هفت است مارگان خامت و نیز ترازو هسته باشد داده شد
 و میخ دخولی اسلام دلیج باشد و ببرست از انسان دخشم بدری شد
 و با گشکر دنیان برگیب کرد و در دو دست د کام ببرست مساله
 فرمود صحیح است بجهت زیست بجهت و میراچنیه کام خدا را از کام بجهت
 بیان کنید پیشسته دگر نموده بقای این مسائله اینسان و بیان
 منزد بر حضرت اهل امر فرشت نیز بر حضرت رسول بوی حضرت شریعت
 از ازه فرمود این گفتنی و بیب نیازان اعلی عده ناد نیز این مساله
 واده داشته اگر من و دنیا این گفتنی صاف نمیشود بجزت رسید
 راجع است و گذگن من و دنیا است فرموده اگر ایشان داشتند
 میگین

هر بیت که آن را شوی او و نون چون بیرون و باد نون چون میگردید
 داشت نزدیکی است و حال نسبی داشت بسیار داشت از گذشت
 آشناست بر پرورد و غولیان داشت و تواند داشت بین خود
 با گذشت داشت و چنان داشت بسیار است و گذاشت آن بیرون
 داشت داشت و بجزیره نیست اهل آن و اهل از از از از از از از
 داشت داشت که این نیست داشت داشت داشت داشت داشت
 پست همیشہ داشت بیان فرازند و داشت که داشت داشت
 اینجا میباید داشت از
 داشت که هر کوچه پر زبان است لیکه از از از از از از از
 داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت
 داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت
 داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت داشت

دھنیست اقام شیداده و از آن تبریان و بخت خا نزد دستاره
 دکه بست میدادیان هستند و بین اونها به مفسوس هم نمی خواهند
 طاید گشته و هستند و زردو خانه ای که کمال مراغت این سندویله
 از که داشتی و شیخ نایم که بیان سبب و این باب ما خرس دسته
 برای اسدی خانه و پیرنائب السلطنه بیان هستند اما اعلی خود و زردو
 بکل نایم این نازه از که احمد است و از اینها سخا پیده نهاده
 و این شیخ ایوان سمتی که فردی که جوان مای ساده و بود احصار گردید
 مأمور و زردویگیت هستند ایوان بلوس ایون و حسام السلطنه غاریبه
 خوبی داشتند ایوان هصر و دسی صرف و دریل است و اما
 در زمینی دلی و قیل و دریل و پیل و نکت شیخیت و که بین اینها
 و بجز است ایشانه و خاکب زردو بیرزا ابوالفضل بیش
 که سائی خشیان ایشانه و درین است مثیان و خسروی هرب دیگر

فا جز نموده و همیشہ از پیش زاره میگردد و کل اینست و در اینست
 دیدن و خواندن خوب را نموده است و با کمال خنوع و ادب
 اسراه نموده بی پس گردگرد و اینها عجیب است را و اینها دیگر نموده اند
 حضرت پیر از پیش و پایی به چیز است خاصیم و مسرد و مذکور
 سبقت شغل و معلو مت فضیل قدم بجهه از توان اموده را که اینست
 سرفت و نسبت احوال و قتل و این و فساد و فساد و مگری بنا نهاده
 نهایت بسب متنزه نموده نام آن آنکه نموده بودیم و ندانی مخفی بودیم و دیگر
 دخیل ننمودیم و بجا پنهان کردیم و منشایخیم و حقیقت هنر شغل نمودیم
 و در بینت و میوه بینت هست این که این میوه بینت هست این حضرت
 اینست صرسشد ایام اینست بینت را مثل شمعی نموده و بینت هست
 حسام الحلق اینها نهایت و خنزیره کوشش را با پاکیزه خود
 صنان باند و اینا لزمه نموده بینت هست و دیگر نموده بینه بینه

اندیشکن ملی بین شخص نشی باود نام نسبت پاناه است و هبته
 فرمود و یهادم دهد اگر دیگر اینجا راست خود که بین شخص نسبت پاناه است
 سال پنجاه هزار زمان حساب برگزشی اندیش است و هبته پانده کشنا
 جایب داده که بیشترم کله و دستاں خبرت بیشترم باید که
 آنکه بر این نسبت درست خواهد بود فرمود و آن عالی هراس دادم و هبته
 کشنه بیشترم دست علی دانسته بجهنم و دوچار کری خوبیه و
 پانزده بیان نهاده بیشترم دسته داشت خواهی گشتن بیان است
 دوچون میخواهی این نام بدان اساس از است تمام فرنگ فنگریم بیان
 داده طوران شده و دوچل بسی دیده اگر کشت سرمه از دیگر دسته داشت
 فطر خود و فرمود و بیشتره دیده بیشتر بین خدا و انسا گفتن داده از دل خود
 دیده بیشتره داشتادی اینبار فرمود فرمود خال داده گفت آنها را
 ملک داده بیشتره آنها را از این پادی از ای مادری مادریم بیان
 میخواهیم

من نشل اگه و ناول ایه را گرفت این گفته است مخواسته خود را نمایند هر کجا
 حضرت اجل و زیر عهد است بیشتر فراخان غصه او است بود و این در پنجه داشت
 و از پنج هزار طغیه در من کرد و نزد ام فرموده برا بی به دلیل عجیب
 و سانپه برا بیست و نیم دست از ایران صادر است نیوون و در پیکار
 ناخوش ششم پرستش زد بگفت برده شریعت نکاح ایران نداشت
 ای باز است و بسیار مسان دوست و مسان خوازند چهارمی از تبر
 و فریب باشد و مخصوص اکرایان وهم و ملکان و دلمه را گرام خواهد
 نزد خود بیکان صدم کردند و مساکن ام فرمودند و چون صفت باش
 و خصم کردند فرمودند کشناز و بادی و من کردند بیهی از خوش بگ
 و صادر است بنی نعم و دخول اینوار و اینوار بر حضرت ایان و بیان اینها
 در بحالی می خواست و خبر است و میتوت و گزنه شنیده
 که نزد خود خنی از بگفت بیاس و فرس نزل دل و نزد صنعت

چنان همیشگی و همای داشت این دیده و داشته بود بیشتر

و چنگی کیانی صابست فرمود و می کرد ای بد نزدیک از من باز بود

فرانسیس کریام و صابست فرمودند فرمود کیان و خواست

حواله قوس ای عالم

سخاکن با هم بمنی از هرات ماده این و مدریسی بی محنت

و مکن همیشگی بخیر ساد و نیاگت و لیلی همیشگی بدان زنی نیز

علی فرق ایکیات ایلی منشی من اقرب ایکت و اغوشی ایلیک

کی بیزدیل منشی ایل ایکت ایلی منشی همیشگی بدان کی

او بدبند ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل

و ایلیل ایلیل ایلیل ایلیل ایلیل ایلیل ایلیل ایلیل ایلیل

ایلک و ایلیلک و ایلیلک ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل

خیلک ایل ایلک ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل

ویلک

و همراه شنی و لاینک ارائه نشود بلکه همراه آنکه نشود
 از هر زمانه داین شیخ اینها حس از سری فضیل بمال نزد داشته
 که هم این مفهوم را باز نداشت بلکه این را در این محدوده
 بدرست که هم زمانه اینها خوب است بلکه بدو همراه است
 از میان جانشان نمازی از قسم اندیشیدن اینها مناسب نهایت شیخی داشته
 و در نظر شنیدن سراو گردید و بود یاد داشت با اینها نیک و با اندیشیدن
 شادی و بابی بابت و در داشتن درمان و روش میان شیخ میانها
 همراه شنید و همراه تقدیم میانت از اینها میباشد و با اینکه
 همراه شنید خود را اینها بسیار مایه دانند اینها من از سری خود و باید
 از میان بسیاری از همین که اینها نداشته اند بلکن خواهان نظر اینها خود و باید
 خود داشت و بخوبی باید خوب داشت و خود را اینها بسیار باید چنانگر خود
 و اینکه بگوییم که بدانند اینها میتوانند که میتوانند و میتوانند

و مکن و خیری حق بیل جلال اسرافان معلم و فریزان خداوند خوبیها
 دو قاعده دندست و زنگ با بهمن و شاهزاده شاه و زنگ
 خوارمودان جمال فرمختی سیان و بصیرت علی است بجهات
 هشتن و خانیان شاکر و کاشان گرا اضیان و خادم هشتن
 از کنایت پیشین متریخین ابرار خوب شد و در کنایت پیشین صاحب
 تقدیر بخت سیکرد سیان کنی اکلم اذکر لیکم بر آن و دم مکن دلخوا
 احمد و باشیان و والیخ نهضتی برادرت و کنایت پیشین از خضری
 ضمیح و توپنج و نیچی خسروه اند خوشبک نام بخوارن خادم
 دهرانه این بیل آیات بداریست و قدرت دالی مرکز
 برسن طین اپهیم است ملی صلح اسلام و ائمه و ائم اذیان که این
 کافیست زیدت نایابند و مترکن که بازی بایان و لغت سیکرد
 و در ملک ای خادم شیخ طاها را با مردانه خسروه اند و شریعت

خوب مقدمه داده بود که پیش از آن بسیاری از شیخان و زاده های
 مسلمان و مسیحی از این مکان رفته بودند و از آنها
 زل داده که من مقدمه ای از خود را بخوبیت و مهربانی از خود داشتم
 اصلی از حمل و فوج و غول و هر قمع از آن را بخوبیت و مهربانی
 بیامن دلیل زانه را در تصرف علیم بخوبیت خود را بازگشتن
 و دستیله ای از دوچو و ایشان را از دست نمودم و بخوبیت مقدمه رسیدم
 سبده نمودم رایج بیان فبل شویم پس میان اندونزیا
 پرسید مردم ایشان را از میانه داشتند و میگردند که درین
 ایام ایشان و بزرگان از دولت و قوت و مسلک از نیل پاس داشت
 و خانی و سخنی و مسادف همان خانی را کم باشیل خوش و مطلع و آن
 در قدر متصرف بیان از آن داشتند و میگفت بیان از آن
 داشت و بخت خانی از آن داشت متصرف بیان از آن داشت

می‌رسانند از نگاه بصری کنیم فریخ از مدینه و درست شد

والله اشان نزول دارند محسن از زام پیاوه بیرفتند و بسیج باشداد است

حکم دادند و فرشتادند رگان باگری هوا و بند خشان پیاوه بیرفتند

حسن پیکر همراه بیشتر پدر فراز از این پنهان و بگردست پیاوه اشان مرد

گردند و باگر تسبیب و فرمایش خشتان بودند و این بجهت شدن

و بخوبی خشتت بهادهات را نداشتند و خود را ابل و لازم نمی‌دانستند

و بسیج ابل ملیس به بورت و خیر و خوبی بل شخصی و مخصوصی داشتند

حسنوس سفید آنقدر را که انسانش بی‌حسن شده شد اگر اس کرد

و بروایه بود خود جنایت از طران پذیرت گیری بود و شنبه بود

از بین از اصلیه و دری و ساره اصلیه پیمانه حملت و راهیت و جمال و

بید و گز نکت از خوبی بازند و از اینهند پیکار که حسنوس خشونتی داشت

و فرمایشی داشتمی این کشید و حاصل داد نگاه بر عده نموده نموده

دو زمینه شنی و خود این کشید و حاصل داد نگاه بر عده نموده نموده

بدنی

بر این میان میرزا نهاده است و این شانزده بحسب دو دین و دو فتن
کلیسیا گفت و صفات شنید و حضرت ابراهیم خان فرموده است
اینچه و آن خوب سپاهی که این صفات داشت در آناد مریت
و هال و عورت و شدت محنت بدوان آشید و خربت الهی نیز
و فتن است و این قدرست و شنوای تقدیر شدیده که بر این مذاق
خواهد رفیان و مختارین رسی در حادی پسر مرتضیانه و درین است
محنت و شدت غصب و کمال غبی کشت آباخان بخت نداشت
و اسم بزرگ را نهاده است و فرموده اگر اراده است پس کسب
والمسروقات از این زیرا ای هرگز یه شخص من عکس نماید و عنوان ایمان معتقد
که در هر زمانی این کلم میان ایام زبانی داشت که این ایمان معتقد است
و همه طالب ای این باشد اگر انقدر فرموده است و این شخص من با خود را در
کسری نداشت
و درین دوره فرقه ایان فتح مسعود داشت و اگر اینها را فتح مسعود درگذشت
و این دوره فرقه ایان فتح مسعود داشت

دشت است من بیت او بعلم اوس رو را کنی ساخته اند من اینها

مشهور است صفت آن از زر و فرموده من مشهور است هسته و فرموده

از آن ششم از این هستم دنایی اش اش اش از زر و فرموده بختیه عالم خبر است

صفت آن از زر و فرموده بختیه اینها بختیه میگذرد و نهاد

که این بیانه مکانت داده این من احکام متضاد برگردانه خواهد

در گذشت صفت احکام بت بشیوه اینها بهم بالای این دلخواهی خواهد

سرانی صفت آن از زر و فرموده و فرموده صحیح است اسلام و سلوک اینها

گردید و این از میان هم سنت بختیه و دلخواهی سنتیه که

لا بخت است از جو چیز که نمیتواند خواهد و دلخواهی دلخواهی

و دلخواهی صفت آن از زر و فرموده کن متفق و مزد و دلخواهی اینها

و دلخواهی دلخواهی اینها می خواهد و شهریاری فرموده کنند لازمه

مانع بخت است و پس مزد و داره باری چون مسلسل و متشن مدران میگذرد

باشد

هذا نیم سر زدی و مستود باشد است و فرمود آن این بده لذت خواهی داشت
محبت و حنفیت و فرضیات این را مختار و مختار و مختار نام نهادند
و اینها من زبان استفاده موقوف شده و با این عضله و مشکل و مانند
و چنان کتاب کام و محبت و قوانین و مطالعه کردم بجز این در هنوز
غیره محاصل نمود و جز اینها بحثی این درین تحریر بود و از افراد بسیار
پیش از این که حضرت والائمه شافعیه و گرجیانی بزرگ آمدند و خوشبختی کام که
سیاست را ایجاد نمیکردند سیاست اینها بسیار پیش از این را داشده و این
و بناست و جوان و صنایع و هجای و صلح و نیزون و درسم و خلق
و احوال و امور و مهارت و مهندسی و مهندسی و مهندسی و مهندسی
و هنجده و میزده که در این امور که میکردند ماقبل مقابله کردند و از این
آنچه که ترین احسنه ایشان را که میکردند ماقبل مقابله کردند و از این
که بین پس در خارج از این کار اسلام نیز هر شرط و متناسب با این ایشان
که بین پس در خارج از این کار اسلام نیز هر شرط و متناسب با این ایشان

دلیل خود بر این است که در مزبور صفت سرمهن از اینها
 در جمله سمعنی از اندیاب اینچه هست: خواه از شدید شکاف نباشد
 و آن تغیر و تغییر در پوست است. و چون خواه از شدید شکاف نباشد
 بقدر داشت و بینه و مذهبیه داشتن هم که خود را شدید شکاف نباشد
 خانم اینها داشتن هم که خود را شدید شکاف نباشد صداقت
 داشتن هم که خود را شدید شکاف نباشد چنانچه بخواردن خادمت
 داشتن هم که خود خدا و پدر بسیار بیشتر است از این داشتن
 داشتن هم که خود را شدید شکاف نباشد با این داشتن
 خانم اینها داشتن هم که خود را شدید شکاف نباشد داشتن
 از اینها داشتن هم که خود را شدید شکاف نباشد داشتن
 از اینها داشتن هم که خود را شدید شکاف نباشد داشتن

تویی را و که حال از آنها بین ایراد است اگر از تجربه سبقت
 پرسید و گفت بهنده نیست بیاست و دیده داده نهش
 حضرت هشتم امام علی مبارک منیج معنی شفیری خود را نموده در
 آن افضل باخیز غیره که من آن قاتب را از من این سرمه
 نامنراش مییند نه از من این بخیرت باخیج بالای امام را ابرقش
 صلیل ای ام پا این اشد اورم بیرون زیاد مردمه اورم سبلون
 نه بحاشت اور هم پیشون این قدر از ایل قل آن جان بیول
 خشار ای عزل والیان و گفتن ایل آنچنان بسیون و لامبلون ای
 من شاه و نیکتیه ایلیان ایلیان ایلیان
 منیج نموده ایلیان ایلیان ایلیان ایلیان
 فرانا و دانوار آن قاتب سدل که همرو با همرو همرو با گرد و دهن
 خام مدد ایلیان ایلیان ایلیان ایلیان

طران ای این بیان است شنیده بین سه مفت خواه هر دو صدر از لشتن

مفت اند فرموده به تقد فرموده اند ازان فی الاعلی نیز من چند

آن پا در خاست متفاوت ناید و چنان خواسته گفت قلم ریست

نماید اکنون گزینه هست از فرموده شد ام خوب و بدیر بسیجی زن خانه ای ای

از این فرایند نیز چون خلب و مان غده ای در بحث ما که قلم ریست

فرموده اند و بیان است اینست که صرف نظر نمود و فرمود ای زن

شی از نیز سبیله را نیز نیست و بیان است راه پردازی به داشتاده

چهل سال دارم حال آنور نیست و بسیجی دهدیم و دست

برآگه اند بسیج دارم داریم از خوب بسته ایم و فرض نهضت ام

خوبیم بست بای این اینست هم عینه ای همان اعلی و میزدای این

کارش اینست کرد و بای که فرموده ای این مرد خود و مشترک ای اینست

نیزه و دست بست این از فرموده مدنی دریج است آنچه خوب است

دین

هنری مراب داگ است داد داشت نمکیه مراب دنبیش بیو مرد
 همچو داست و مینام از خانه است بردن بیادم هر سوی خان
 ده است که دست خندی داشت و ناریت احوال اسباب
 بود و دخانی این گزب دایسح همچوی هادیه رسانید و وزیر
 هنری صدق و میخ فرموده و این فتبه ذکر شد تا خانه کان پنجه
 و مشکر شده و بخوبی بزرگ که گزب دیر شد است غرب ایران
 بزرگان ایران عادان از حادثت هبایان گزب خانه هر دویکه
 درین دوستی همانی و بیکی و مذکونی دلیل بهت امراء
 فتبه جانشیت داشت است اینی زیاده اصل دیگر است
 گاهیم داعلیان هبایان دهن و محن داشت شان میانه
 میانه دهن و فضل بزرگ بکسب کاخی صفات نهاده است ایش
 احوال فتبه داشت بسیار که بخت دیران منظر جان خود را با

گز دنیا پیر میان و دشت گل آنده بدم احباب نخوده و جاده ای ای
 لب خدا پر گلن رکن این شان از امراض و افسوس هم دهلیزیان چو
 آن غریض دیده و مشتیه و شسته بود و خسته بیش راضی خوده بود که
 سینی خواه راضی بودن خود است که جدا بستان خود را مانند این
 فصل و فرازات است و گلن ای
 گبانه ای
 در میان از اعلم بنیت و صد شب و اکبر و زیارت و صد بنیت
 در رامکن حبست تبران خشی نسبت هستیه و بیان خوده بود و بدین
 تا پروردشیت همچو و افزایش ای
 سیبر خون چاریت داشت و گشت ای
 ای
 ای

ادب و نهادت خصیع و تسلیم این در داشت که این فی و دلخواه
 قلی از پسر بن و بیان رفته قیم سبیاد شنیده دام و خواهد ام که همه
 اینها در مساجد نسبت داده اند و پیش از اینهاست که هر کس خود را
 انتصب و اونه پناه گذاش فراز است و منتظر است و بخوبت
 از مردم فرمود که مطلب داده و نامن اتفاق این فخرست معلم خواهد
 کرد و این حکم و جمله من اصلی است مگذ که خوب است از پیش از
 شنید پدر ایکن سنبه نیافت و درستندم با اشت یهودیان ایکان
 ایکن ایم سو و داده است ایکن سنبه هم ایم و بیان میگم چنان که
 بر سایر گزند و ایکن ایم نسبت ایکن و ایم که بیشتر مطالعه نداشتم
 بخلاف آنکه میگوییم ایکن ایم و ایکن ایم ایکن ایم
 خود را بخود بپاره و بخوبی ایکن ایم ایکن ایم ایکن ایم
 داشت میگوییم ایکن ایم ایکن ایم ایکن ایم ایکن ایم

استدیو و گاراژ درون سبزین قبره اش بر اینست که جو سبزین داشت
 در در طرب شرک شرک کن باشد و باید بخت در طرب سخناد داشت
 باشد و با این اتفاق و بینای خود و آنچه از همان روزه از سبزین خواهد
 داشت و نزد فنی و ادب در در حوصله بر یان گزین افزای نوشته
 خواهد افسوس و سوگ و زکنه و جذاب خواهد و مذکور میشود میتوانست اینها
 قلی خود و نزد خود از خسیر میتوانستند که در گیری و او جو سبزین نموده باشند
 خود از اراده از دی و شهادت نمیتواند و میتوانست که این داشت
 بکاره از این دو مردم بیچاره کسب و محقق نزد صد ایشان میباشد
 تزویل صاعقه داشت و میتوانست این سبزین دیده باشند خود و هشت
 هزار خانه که در همان سبزین بر پیشان شده اگر به خواهد رسید و در همه این
 آنچه مخطو و خصب نموده اند و کسی تبریز گردیده باشد و داشت
 برای خواهشمندی خود زنده و دینه و نه کنیه بر روز است گلبرگ از این
 داشت

و مقصیگیست **عَلَیْکَ دَمِنِ حُسْنِ الدُّولَةِ زَانِ الْوَنْتَدِ**
وَمَقْصِیْكَیْتَ
 خانه شاه کنزه زنگ جیش و منادیت نیشی بوده باید بجهه کرد این سعادت
 بقبل فتوحه سپاه و خدمه رئیس بیگنشتند و امداد خانه و پناه بود و با
 مبارکه و مدد و او مشغول بخوازدن ادبیه و منابع است بود و کاری کرده
 فتوحه را هم کان کانه سر بر زند و پیشکار پادشاه گشت و با تقدیر خانه نایبیه
 بالتاب بینه از آنده بسیار بسیاره است و دیده داشت که ای خان
 خانه ای ایده بقبل صنیع بود و در پیش بعد حضرت ای القضا علیه السلام
 بالحضره و اخیر بر سر ایمه ولی خود خود نایبیت فرموده و از اینها
 خود نایبیت سه چهاره سنایی من درست بگویه خانه است بجز اینه
 بود سه شنبه باشد و در پیش ایمه پیش است بجز اینه بجز اینه
 سه است فرموده بر اینه باشی خانه پیش و کل این کار را بجز اینه
 صفت است فرموده بین اینه است اگر اینه بروجیت این شرکه نیست

آنچه بیان و مخال فی درستگی خود را درستگی داشت و مخال فی درستگی نداشت
 کمال ادب و فلسفه پیر کر نمایند که این شانس حق درستگی داشتم نه است
 مثلاً بردارد باز کارو میزرا پیش از خلاصه بردارد و درستگی از این اینجا ای ممکن
 وسی دیگر ادب و معرفتی داشته باشد اما این اتفاق کنید در ادب و ادبیاتی معرفتی
 خود را پس از کمال ادب بگیرید اگر اتفاق کنید که در ادب بخوبیم سرمه
 و تکرم و صفتیم زیبا کند و معتبرم آن اخلاق خود را نه صاحب خواهی
 دیگر ادب منسق از این صور و قیمت است و مست خواست و داشت
 داریل و احوال و احوال ادب و مخصوصاً اینجا ای اینجا ای اینجا ای
 فراموش بجانب ای میزرا ای
 ای
 دیگری هم ممکن داشت که بزرگترین احوال و مخال فی درستگی داشت و بزرگترین ای ای
 و ای ای

جزء

هر زانم من لا بیز بگان هنوز رکشی و براب ساره اند ترین
 داده جا ب علی از ای هنرست ای انسانی هر زانه و دلخوا
 منج همین ذکر اد ناخوده اند بیان از بندگان دنیا
 لازم از من ذکر نمایم خلود رسمیه کرن بگذشت بیهوده
 تو اب دلاعنه اند و فراز بیهوده اند بیهوده همچو که
 بیهوده این مخلوقم با این داشت لایان اسب بارگردانست
 نخوده اینها در نظر نداشت و دبار و دفعه هنوز همیزین که هنوز مخلوقم بر
 تری بیهوده خواهد گردید اولی عصر بیهودی و گردنی بیان همیشی خواست
 آن دهند و نزد همچو هنرست براحت فرمودند این ان دارم و آنها
 بیان پیشترین نکلم نمایند اگرچنان هنرست ایان رسیده این
 کلامات دادند و نزد از قبل مخلوقم خواهد گردید
 بیهوده ای اینجا

باین شکت خیزک مایمی من بیل کام من این سرمه
 خود را ایوم زانی بیورام چهارمین المهره و بیمار لاذدی
 نفر من اشنا رکن المقام چهارم چهارمی و بیرف و پنجه
 از هزار پیه از دوست است درست ایشان و او قدرها بد القدره شجاع
 من زیرها آمدند و ایل او خود و بخشم المقام بیکن ای صدره الامه
 و انتقام اگر هم من ای ایشان یا هم شکت سازن ای هری هنری
 شکت راه را ای بخشش نهاده خیار داشت زیست من کل کل
 با این ای ایشان ای شده طوبی ای من تصرف بجهه کن و بسیار
 شکت و بوج زیب شکت ای قل بخواهی من بسته
 ای خاکم دلا ایشان فی طریق اذکر داد و صدمه بخیار گل من بیل
 و ای ای ای ایشان ای ایست و بخت با ایست برس خواه
 من هندی بیل من لون متقد و قدری بگسل من خیزک ای خیزک
 دل ایشان

والآن نهادت في بنا انتي اعظمي ونها اب، وکرم الحجج من
 منشى الامر الذي في سيد محكى الده، ونصبت از زک
 ونشیفت الصدور وذابت الالباب، وپرسن الصياد الانس
 صادر رتب العالمين ليس الامر بسيء بليل بیده اذ هو
 المترقب ان لاب الدبر

وابن لعن مفسوس مني واصبحت صفة القول وصانعه وواحرا مام
 ارف وورز خود نه ما هم باید هم باید این از از از از از
 هم است فرمود و خواسته دستگار و پنجه و پیوست شد و گزیر شد
 و با هشته تقوه غمود و چون اذن رفخی غرسته هم بیشتر و بیشتر
 ادب و اشتیت و خصیع نمود و با هرام اذن فرمود و گشت
 و طایی پیش در حی خود نمود و بعد کسر ساقی از اب این شخصی شد
 و شنیده که مد مجلس برذکن مردمی ذکر این لرا اعظم شد و بود نیزه

خوبون آن فرخون را که خدا در آن نادل زده است و دلیل
 درین سنت آن فرخون بگیرم ایند اتفاقی در خواهان نیز نیست بلطف داده
 باشیم بالبینات من بگیرم این بکت که از پایان نیز گردیده و این بگیرم صادق
 بسیکم سیزدهمین بیکم آنچه خلیفه ایان و مسند و مصلحت داشت
 که این نبیل و فاعل را اخواره گذشت بحسب تجربه و تفاسیر چون چنانچه
 و گذشت نبیل از این معرفه ایشان بیسیم طلاق در پیش از گذشت جایز
 این توانایی است خود و خود را می‌دانی اگر این خوش بخشی و شریعت
 و متنی درست شده است و خصوصیاتی می‌دانی از این توانایی
 از از قدر علامه افلاطون را که بایم گرانی کری فی اخیر دعویز چون چنانچه
 و اینیم که این کتاب تفسیرهای سیزدهمین بیکم ایند که در قدر
 طلب و مراجعت می‌دانی این چیزها را که در این توانایی دارند و می‌توانند فرموده شوند
 و بسیان را مسلط قرار دست گذشت این کتاب اینجا را در مکانی از نهادهای معلم

فرمر و در علاجست خود و در طiran چنان که از شست هسته با انسان نمود
 خوش انداد خواهد بودست که اگر نامه امکان مضمون بخوان باشد که
 مبارا این امر اطمینانی سلطنت و خزان امنیت را داشته باشد و حال آنکه
 فرست و فرست و سلطنت و سلطنت بوده اگر این است بس این غصه
 و باست افسوس بر تبریز است و از معاشرت بین اکون خدا و شیرازی
 والیان و دوستی در خلیفه خواهد ایشان آنکه مبارا که فرآیندش و ایشان
 و گز بب نهاده خود بجهوکه قیمتی ایده عدو و خود خیریت از انسان نیست
 است نیکل پسر بیار و شغل شده بجهوده و بجهود پسر از ایشان
 و اطمینان دهنده و این راه بیک جزو ای اسناده و اسناد ایشان به اینسان
 و ستد و با این اطمینان در محترم باش سلطنت و باینین چنین مذکوران دسته
 ایشان و این
 خادمات و ایشان چون حضرت هسته و دیواری که فرموده نموده از این

من حاکم است و نگرمه مطلع است و تایم صفات است و دیگر نیز
 باشد خلیل اینها بود و خلیل اور اینها باند و نیز باشد و نیز در
 در اکنون است بیل میتوان باور نهاد که اینها شد و پنهان و بود و سنت نیز
 مالیان خود سبزه را که لایه دارند باشند و آنها را بپرسیم و لایه
 در بسیج اکنون است خیام معلم ایران است با مراسمه و دوی و گذشت
 در میان دیگر
 میخواستند از این دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر
 این دیگر
 سبزه را بخواهد و اینها خود و میخواهند سبزه را بخواهند و میخواهند
 و دیگر
 میخواستند از این دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر
 میخواستند از این دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر
 دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر

و بین دیزد کار نهاد خانه را پیدا و بخواهی از حضرت بهادرات خانی ساخت
 آگر ظاهرا نزد موداد و مکنن بسبای خان این فرماد و معاشر و مکنن
 خوشی فخر شد اما انها در سکونت خانه و میراث خانی و میراث خانی و میراث
 اعلان سخن خانیم اپس اسناد و کارخانه خانه حضرت و میراث صفت آغاز کردند
 موقوفه دسته است و درسته اصلی در امارات خانی میباشد و این دسته
 دارد که صاحب املاک ایام خانه اپه مسئولیت خانه داشت و در عین دسته
 داد و باین صراحت و دشیع و دهنه تکون خانه ایام خانه ایام خانه
 در این سفر مسئله خانه ایام خانه جواب داد که این تعبیت نیست
 حیرت داشت و از توافق و آن حضرت و ذیر و خانه من و دشمن را که
 نانی داریم داریم و سبیده هم جای تعبیت و خیر است و برای این دشمن
 گردد و خوبی داشته باشد اما خانه ایام خانه ایام خانه ایام خانه
 هر سهین گنبد هر چه خانه ایام خانه دشمن داراست و آنکه در این

و حضرت زیرا ناشی از این اتفاق میرزا بشیر و خواه و میرزا شاهد
ادام و افضل را نظر داشت و درخواست داشت و معلم استاد زاده ایشان
الشکایه را چنانی از زاید افضل آگر پنهان نمود و میرزا افضل را فیصل
از این کائنات شده بنشود و میرزا فیصل با این امر خود را فرمود و معلم را بخواه و معلم
بزم و فرشت بر تخته داشت و معلم را در حضور میرزا بشیر ایشان و خواه
و خواهان و زیرک و کوئن خوش بگشته خواهند از این اتفاق راضیاری خواهند و خواهند
دان این برگشت و طلب وجود میرزا میان زاید از میرزا و خواه
که بزرگ شده اید که هر قدر فخریت و ملائمه داشته باشد میرزا که بزرگ شده اید
وقتی میان مسیح برگشت را مشاهده ایشان و خواه و معلم را توپ خواه
بیشتر شد پس را بجست که طلب میزد لیل زیارت این مسیح را بخواه
حضرت بهادر ایشان و خواه و معلم را توپ خواه و معلم را توپ خواه
و توکل خواه و دام سیزده بزرگ و مسلط و مفرغ و مقدور و عالم

و ایران ماریث ان دلگت و بخت خود را نسبه صادر خواست
صهود از داده باشی لامخی است فرموده اگر می شنیدم این اتفاق
دانه های خود را فرمودم فرمودند تا مصالح و بده بگشته باشد و باز کنم
خواهد بود اگر غصی لامداری در سلت فرموده اگر نسبه شرمند باشد
و بخت ال ای اگر خود و ایمان و مسترامت خود بگوشی بان
غصه زدن و بکار خواهیم بگشید با قبول خود نهادن بگل فرمود
دگاه نسب بود فرموده است میگویی قبده بگشته ایم پس اگر خود
نشود که ایمان و ایمانی مسئل احوال صادقین باشد و خوب بجهان
صادقین صفت عالم و دنیا خواهد داشت و گمان تقریباً خود که ایمان
و ایمان ایمان ایمان بر قویت ایمان و ایمان است حسب اینها
حضرت پیغمبر ایمان و دین خدا پیروی ایمان داده ایمان بگزید خود را فرموده
و آنها را جاذبه فرموده و گفته ایمان بگزید عیوب ایمان ایمان ایمان ایمان

و چن اشت دار کانه بن عیینه السلام و موت نمود و بیچ گشته
 از مردم میرست سخن اکبر ایل مردم بیرون شیخ رضا ای اشاره داشت
 شیخ سید احمد احمد ره است بسب و موت و حفظ همچنان را که مشهور
 نوازی هم می باشد است زنگ و تبر و راه است بایان نهاده خلیج
 نهاده داین عالی از مصلیه زرده داده زرس و نویس کشته دیگر
 از دنیا و دنیا نهاده شنیدن در سخن این نویس میرست سخن اعلی از
 لای ایند و نایاب خاست و نوشی زده و می سب و امراء و ایام فریب
 و میشون شیخ نزد من داشت برگشته و داین را بر سرمه داد که
 کردند فریب و هشتاد شنبه اول شوست همان یوم کوسم خود را
 و مسلمین با اینها نهاده صفت و تحریث همراه آنی خود را بایان نهادند نویل
 نهادند خود بگردند از من بات را گازه صنیعه مانندی می شد از اینها
 را بارگیری می کردند خلیل از شنیدن و تحریث من بایان از اینها بگیریم

موزه راهیت بجهت امیرت و زرده خد و بگزین موزه سنجی صنف و موزه
 و بخان و اتفاقاً نیز میل میله میکنند میان بسیاره دیگران
 بگزین بدبان شکن دسته زیسته رهبت کردند و زرسند نتوانند
 موزه بگزین سنجی ایشان خوبی شدند اما دیگر میتوانند موزه را
 خاص نمود که پایه داشته و داشتر دایلی دلکرم و فروش سنجی داشتند
 اهل سنت بود انتقام بفرودخ و موزه خربت بچشمانت زرگان
 که بگزین و قواره علیه موزه ای داشت و میگفت خون بگشانند
 و خانق و خضراب و پریان گند و گذرنخان از طرفی را نهاد
 ایشان سبزه لئه نماید و چون خضراب شد و در جهات داشت
 موزه ایزرا و مسیه نقوت بجهت در بیان و مصافت و بخلاف
 ملینه و پیزه بیان شان بشهیه جال بخون و اورام و مفتات و دیگر
 مفتاده است این اخیر اثنا نیز بجهت و در مصافت بگزین شد

۲۲۱
و مذکول ملیخه و بگز از اصحاب این نشان خالی بر و فارس من سند من و خوش بخت
طبیعت سوال و من کنیت با خواست و بهجهای از نیشنده و ناگاهه
و مخفف دیواری و در ایران فرموده که تو من بنداز هست بیش و بیش
کشید و بمن رسانید بچشم دلائل در برا این وعی اینجا و مطلع اینهاست
فرموده و داده بگزید و بحسب و میگزد و تا خود و خود که بگلدارانه
بسیست و هم داده طبیعت من اینها را و آنکه سلم و مرتب علم و خوب
من میخواست و کادی ای سبیل از شادیه و این و این و این خبرت
ایمان و ایمان
میخواست و دیوان عجزه بیرون است و در خواست بیهوده و خوش بخت
فرموده شد و میگزد و میگزد و میگزد و میگزد و میگزد
و ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان
و ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان

در مراجعا

گام زین و چین و خیزین شتری کی شست و صرف خیر نمودند و هر چیز
 ای ایان دست و برد خار و بس ایار و علاوه آنها دوچه و پیشنهاد کردند
 و عرض شد فرمودند و در حقیقت ایمه معرفت بیان شد
 و من این حکایت ای پیکر تا آندر صادر ای
 این بیان است خبرت برآید که است خن ایان فرموده بیان کردند
 با اعلام این طوره نهادند و بحث اینها از هر جهتی باعث باکار گشته و ایک
 فاعل شدند میباشد نهایه آنها باید از امور بیست که باقی شده باشند
 پیکر کمال و متن و فرم مبدل و بجز متصور است این عرضیں و نشیشیں
 سلب و مانع هر دو اینه عرضی و مطلب خبست آیا و طرف ایان
 مشهود قدری در من میگذشت اعلی و اعلیه ایان و ایان میباشد
 و با اعتماد در این میدان که منی بیش خبرت میگذران آیا کشان ای ایان
 و لایی مطلع ایان فرمودند که این میدان با اینی صورتی میگذشت

حضرت مولانا ایشان بخت در گران سپرده این شیوه خاطرداشتن که

پیش از نزد راه آمده تا خفیت امور بیشتر و حضرت مولانا دفعه داشت که

دست افرادی که داشتند این فنا را بر پشتکش نگیرند اوقیان ایام

میل میگردند از این ایام این بخت در گران سپرده این خواسته

و از خبر طرف زنده ایشان مطلع نداشتند این سبزه ای را مطلع باشند

نموده اند و دیگر بخوبی این ایام است بخت ایشان داشتند این

نمای داشتند این ایام این بخت در میان این ایام ایشان داشتند

و ایام داشتند ایشان از این ایام ایشان داشتند این ایام داشتند

و ایام داشتند ایشان داشتند ایام ایشان داشتند ایام ایشان

باشند ایشان داشتند ایام ایشان داشتند ایام ایشان داشتند

و ایام داشتند ایشان داشتند ایام ایشان داشتند ایام ایشان

و ایام داشتند ایشان داشتند ایام ایشان داشتند ایام ایشان

و ایام داشتند ایشان داشتند ایام ایشان داشتند ایام ایشان

لایل است چاپ داده شود و داشت ای ای خواست دزدید
 میان افغانستان و گیوند در مرگ کرد ایشان هم بین اتفاقات من
 دارند و هنود خبرت اشرف گنج نزدیکی داشت ایشان را
 این و بعد ایشان را بیشتر و بگران داشت خسرو ایام برای
 حنبد را ایشان آوردند و میان کرد افراد خود را داشت
 و میان کرد این شخص بهائی چاپ داده ایشان پیر سه مرد
 پرستند و چاپ گفتند بیان سیم را کردند من و دادم بیان
 و دیگر بیان ایشان داده نمیشوم ای ای خواسته ایشان
 بهائی ای ای صادر بخشد و این رسمی سبب آزادی بسیاری ای
 و میشند که جویی فندی گیک فند و مرضی سجنده و دیگر مرضی
 گرفت ایشان از داده داشت که داده صدر داده داده دشمنان را
 داشتند خاص دنیان ایشان باید داشت دشود داشت داشت

و طبیعت باکل رخت بیزیر است آن و پاپی شخص کفرم خست جهاده
 باشند هماست میگردد و بخواه او گرسنگه ای درینجا هی سچوچن فیروزه
 هر صانعه که باید از پنهانی شخص بخان و تراشان و زدنیان به مریده داشته
 و تراشیده ایشان شده و گفته و تراشیده ای شجاعه و عصیانه و دشمنانه
 گرفته و شکست آورده و دلکم لی انتصاف از خود خوش بازی خود
 آنرا امداد صاحب امر برتری نماید و بخواهی جویی هر قدر فروغ ایشان
 صدالی و دلایل اشتینه دهد و بایس از این هر رسانی کشیده بود و خود رسانی
 همچند میگیرد بخواهی اینکه اتفاق فرایاد و نار زدن و ایسوس و مادر خود
 کوئی اشتینه نیز گزین کرد و بیرونی خوده بودت صدای امداد اشتینه داده
 تباشان سرمهانه و میگرانه برآمد و چنانه و مناجات مشهول است در این
 دیگر زم کرده و میگذرد و میخودد و میگان پرورفت همس زد و میگزین
 که اینها ای راکت و بیزیرت و زدنیه بیزیرت و دلایل ایجاده و بیزیرت داد و میگزین

به دریزه زمگانی رناید و محبت بخوان در خود و پریگ و از هفت شنید
 دیگران این منان بود که چند مال نیل نایگر جمال نمودند
 در عالم از این ایات زیب مدارک ایشان در مبارزه و محن ایجاد این را بین
 جمال سیاه پیر پر ایوب مقدم میگردند اینهم محبت بود و آنها میگفتند
 داشتن قضیه غرور و ایمه از قلم منان فرم نازل چون شنید
 شد و زیاد است غرور شد و او بآسیده است چنین میگفت
 واللهم ربین و موسی و موسی و مطیعی ایمه ایمه ایمه
 موصود کل کتب و سنت و ذریعه از آن در مصود و پیغام بر جاند که
 صاحب میان پیش ما مذکور و قدر مسان غرور و دریزه بیان
 خدا و ایشان و دو بیکاره و بگشت ایشان و مانکت بر ته با هم از پیش
 و گفت ایشان از پیش و پیش ایشان ایشان با هم میگفتند
 فرمود چنین از جمل مان ایشان و مانکت در فرز غازی نایم ایشان
 ایشان

زیاد و بیش از دوستی در دل و خوبیت بود و حامی استاد شیخ
 که به عینی کی در هنگام مسند کوچی برخی دنده خواری پیشنهاد نمایند
 در صورت که شنیده باشند مادری و زنده موضع باخانه بپرسند
 و حکمیل بود که در بخشی هدایت و دلت فرازی کرد که درسته نداشته
 و ممکن است فرزند که این برخی جانی باشد هاست بنابراین این فرزند
 نام کمی که از نسبت نیست سونه نامی سنتی قلی بنی اسدیان گردد گذاشت
 عزیز از سوی اصحاب این بیان گفت ما اهل فنا همیم و شخصی برخلاف همیم
 سنجاب و نسب امام و ماقبل عیسیٰ سلام همیشہ ناکریم طب
 خوشی هاست که رسانیدند و از دین محبت و خودی میباشد و
 داده دهد و آنها اینست لذتی از میتوانی فخری چیزیم که شاید این افراد را در این
 سلطنت
 بگلی برداشته شود و گزینست که فرزندی داده گرفت و از این هم مطلع شوچی کی
 درین دین و از این اکمال از گفتو و مترک و اکاد با هم بدبوده

برخی

ایمان نشانه کرده بود و دین بیشتران را در میان این اسرار و فربز
اتخاب جمال از سریت ایلیان و فیض مرکزی است پیران و دریج
امهان برایم و خبته بگشان از اس و نظر خالیم و آواره و نوشتی بگش
اصبته بنادرگ و فندک و نهره و قادم عوام کو از خدم گفت: آنها
السلطان ما سرمه بجودم و خود باشیل به اینم و ایمه و بجودم که
مشتمل بگشنه عقی شاد بخت و نهاد کنی و گن بخون از اینها بپرداز
لوش بگل خواهیمش و فراموش بشود و حال مشهد شد که پرسی داد
که این خیل اما هر کس که بگشته باشد و این طبق او را بسراشی
داده باور کرد و بگشل دینیان گذب و احکام و آیاتی فرازد و از
دگن بحمدی و خشنی بازدی کرد و است و بیچ ما تقویت والی است
دانشیاد و بخت داده ای ام منده و من ای اعیان و من ای ایوانی
و من ای خوبی و خشنی فرقی ای من ندانم زانی و من ای ایوانی
و من ای خوبی و خشنی فرقی ای من ندانم زانی و من ای ایوانی

سیدل کن دیگر دنارست شود بخت چوک هدایت داشت
 دستول و میانه و مسابق خواهی بود زاغزراها و میزند پیرهای
 شاهزاده صهان شه کارگرس ایم دین دنایب پیشی نیز من میزد
 آنست که داده بگشم و فردیستن تربیت یکم اسون کنیه دلک
 دوزل کرد خداوندان را پرسان از نایاره غصب کرد میزد پیرهای
 صاحم الدالیه و میزند مالی بست گردان نا وزنند دلارهای
 از خود عجز است از درگشی از اقسام دلخواه دنالت و دنست شیخ
 بناست دوزن غلط دنیوات دنیان بیان داده کنیه دلک
 دکوه و خاکشیب کنده بمنطقه دلک دایر کرد یورنامه
 دنیابد گزند صد حیله و گران این شد از یورنامی بازیز بکفرهای
 بسته بر قرن دفداد و نیز دیمال در یکشنبه با دشنه پنهان
 گشت مدیریت داده و بحیثیت بورنی هر زن مصادفه کارگر

صاحب این امر ناگست و دیگر باده است داشت و که در مدار عرضه خود
 باشد از کجا باشیم با ای خواص کرد این درست و تر من تر و بانجای
 بست و چون تجربه پیمانه داشت و توان مطالعه باده است در خود راه
 این بخوبی می خواهد و بکسر انتقام افسوس کنی که از این امر تماش چنانگه باشد
 و منع اخراج فراز آن بسیار است بلکه کشیدن در جهت خود را خواهد
 بنا ش احتفال نمیرا و اون گزید و هنوز نهاده شده و میشان میشوند
 و خدا نسبت نزدیک بسیار دند و خلاصه بگزید از این احتمالات نمیرا و از
 جهان این بگذشت و خیابان و دیوار را خود جواح دسوار کوچک کنید
 و نظر سرمه ای اینهم این خدمت کارسته میگذرد لسته هست
 بجهان مظاهره کار کردند و دنیا شرکت داشت و از هنرمندان
 بیرون از این بیرون رکشید و دلخواهی اینسته و این حکایت داشته
 و نیزه هم خود این احترم میگزید و این نزد خود عین دلیل نیزه داشته و خیزد

چند دجل کرد پر شربت دادن گوایر خود جمال و مزی بجهش
 سه و صد و سیم پنده است و هفت پادشاه چهل سال پیر باشد
 که هفت هر سهی با خوبی نهایت عالم و دادن سه زانه من
 داشت و داشت و داشت و داشت و داشت و داشت و داشت
 داشت و از این سه کار و همانسان ایست و نیز گردید و میخواست
 که هر کسی میخواست و دادن خواست و رفاقت را امکن نمیخواست
 بیان میکند و دادن که بخش و فخر و فخر بخوبی که چنانی زیست
 هفت نواد و از این نواد خواست و آنی خواست که از این ایست
 لبکه دخوش از پرچم خود معرفت بهم و کاران در بسیار میخواست
 باد و زاده خود را میخواست و میخواست و میخواست و میخواست
 تغیر کند و از این ایوان پر نیز را بدهست این ایوان را میخواست
 صحن و صحن

دستگیری نه اشیان و غیرین این حزب را صفت دنیا کش نه افعی نه بند
 نه از کشیده است بزیست داشت ایل کشند و بزیان دعوت شاید و بدهش
 آورند و خود را در سرگاری میان نمایند و موسسه ای از هم فرعی و بند و بگرد
 نمایند و دریان و آن و می بخشنده و با نیاز سلطگلی خود مدد و مدد و مدد کرده
 میگردند
 مادامی نزد کشان نمیشود تبراه است وزیران بجهود میان خان نامه از
 آن کشند و بخسندند و از نزد کشی و مصادر ثبت خطی منجذبه به سیاست
 ملک خوبی این بجهودی و نخواهی این بر مکان موسسه ای بخشنده نه و مصادر کرده
 و مصادر میان کشند و از نزد کشی و مخواهد از نزد کشی کشند و نزد کشند
 از کشند و میگردند کشند و از نزد کشی و از نزد کشی نمایند و میگردند
 و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند
 و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند
 و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند و میگردند

بادا شان بهمه دیا آنها افزایی کند وال آن زد آینی سبیل از شنا
 و با حکم دعیه دهند مزبیت خانه هسته همین کوک نهم این خواز
 هم است بخوبی ایش داشتند دامنه اندوده رسیده مارونی سبیل از شنا
 و در حقن پایا هم بات ناخوش ریشه هست دیرینی دیان و دیگر
 اندوده رسیده دلسان دین و دو دلت و دفترا گشته چهار سپاه
 و ده بند و ده لرگه بگشت شاهه به عصب معن خوب خوب کاری
 و رکن خود بسیز نام بروم و دست خود ببریم ایهار بگلم و بگل
 صلنان بر ایتمام مکوران صفر شه و تحقی بجود بزیسته ایان و مانعی بجهی ایان
 و فتح حضرت صلنان و داده بود و چنان که در گردش والی سیده از ندا
 بجز ایهار بیم ایان چون داده شد بالا نگردیده و داده ای ای ای ای
 گرفت زیر ایام را ای
 بجهوده و دقت ایان چهار صفر بزیره و بجز ایکه و زینت ایان حضرت و بگل

اگرچه درین دستوری دست و مصل و نفع نداشت و اندیشه توجه کرد
 کن مل بود و مردمش را کریم باشد و بسته و زندگی کرده و زاده
 مالکان را اسرار ندوش و اسرائیل را فراموش کرد و بجهت مدنیات
 تو ای کرده و آنچه مکن بر برخشنود بود و امثال اینها را مرض
 می باشند و همیزی اینها را می بود و گاهی اینها نشیستند و می خواهند
 بسیار خود را زان و سینه ایت اینجا با خنزیر دادند و صربادگیان
 امر ایشان کردند و سبب شد که خانه خانه طویله خانم و دخانیه از اینها
 چادر گذاشت و خانه را دارایی امور بودند و خانه خانه دادند و مطلع به خانه
 اگرچه نوی صد قیمه طا بهره خانه از همینها بخوبی جایب داد
 و استفسرت و از اینهاست ایند و این دیگران از خبرت بگش
 اگرچه خود اگرچه اگرچه جست اخترم فرمودند و باشد که بچشم
 خود بزند و بیان از این این بذری شده باشد خسته باشند و بگش
 و گش

وگاهی پنجه نمیباشد لایت کرنگی را که بین نسوز بال مزونم کار دیده
ظیب خود را خاند و خدا انت که از این سفر را آغاز کرد ای زبان
مشی ایل میبینی سپه ایل میل عدو ایل هر چند خوب است بگویی
دسته در پنهان ایل میل میگیرد ایل میل ایل میل ایل میل
اعتدل ایل میل ایل میل ایل میل ایل میل ایل میل ایل میل
که ایل میل
و دیگر دسته ایل میل ایل میل ایل میل ایل میل ایل میل ایل میل
اخوی و دیگر ایل میل ایل میل ایل میل ایل میل ایل میل ایل میل
کن ایل
ذخان هم توجه میکنی ایل میل ایل میل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
صدم و پیکن بند و حقی دهی دلیلی برآورده میباشد و ایل ایل ایل
شند و دیگر ایل ایل

شکر و شکر خود را از رطاخه زنید و آب خود را از پنجه خود بگیرد و با آن دار و مار که میخواهد
 همچنان که این دستور را پسند نداشته باشد و در این مورد اسرار نیز اش دارد
 این فرم است که درست شود و صادر از اول تراویح فرشتگان اگرچه برای خوبی
 در سبب رساندن بیرون خود نمایند و آنها بپرسی خودست شده خواهند شد
 اگرچه خود را درست و داشت و گرایست و بسته و بعد از شنبه علیاً انتقام بگیرد
 و حضرت قاسمیان در فرشتگان ای اسرار اعلیٰ نسبت خود را در خبر طلاق از پنهان میگذرد
 صد و سی هزار که من سبب از خود نمایند و بجا بقیه را که در جهان گردیده
 بودند ای مشتعل و محبوب چون با مردم ای اسرار بگوی و بدین شیوه
 از حضرت شنبه خود خودی را که مظلوم است بشیر کرده طوبی شده
 سبا و درست های اینها نهان کنند که اینهم شد و فروغ درست های اینها
 پس از این سبب از خود نمایند و فرمودند و بین آنها خیم خوش بخواهند که ای داد
 مشینه و فرمودند که خود بخیم نمود و مطریت داده گردند ای داد
 داده

داشت و بسیه داد از این را نشیدند و خانمی کرد که در دو سه ماه آن را داشت
 و دیگر خود بیان نمی‌نمود و همچنان خود می‌بیند و با این را
 خواهی زاید بخشنده حضرت ببروسیا بهایم روزگار و بجزی کرد و میل و پیش
 پیشان گذشت بقول خود از همان داده خوان با عرضی و سواره گفته این دست
 از این سیاست خود پیکر باشد و دادت داشت داده خود خفت چون داشت
 و گفتن را نمی‌نمود و با این فرموده گفته خواهی داشت این کان گفتم آن را داشت
 اینها باشند و بجهت دیگر ششم داده دشی می‌شسل همچنانه صادق از گزند
 گفته بست خود بیان را میگذرم و حسام اتفاق داشت از این داشت
 خراسان را چه شیوه و در چنان طرح سرا برده از این داده بلطفه خود گزند
 درست گذاشت داشت داده از پایان زیده سه لام تا خود ساله گرفت
 داده بدها نیست داشت میگذرم داده میگذرم و خانمی از این را میگذرم
 داده این را بینا میگذرم و دیگر داده این را میگذرم و خانمی این را میگذرم

بی جست و بی رست دامن بیانی خود می خود و بی خود دایمی است اینکه
تو خود داری از پیشان شد و شخصی است بسیار بزرگ و بی خواسته است
خواست داد که میان برگشتن در راست داد و داد از جایات در پیش برگشته
و بی خواسته تفسیر خود را که همان خطا این صادق است و زمانی پیش خود نیست
و خدا در شکر شد که من بی رستگاری درست داد و بیت و خواست
قدیل خدیل اگر ام و احسان نزدیک و داشت که خسته داشته و از خود
که در سبیل ایم دامن و بیت او قدریل ساز جان خارجی نمایند این ایشان
باهاز خواب دید شهان که درستگاه داشت هر قدر باهایش را بچشم
بیشود و درستگاه از خود خود را بگرد و دیگر بگرد و بخوبی داشته باشد
و ایشان دلخیل خود را از خود خارج کرد و خود را با پیشی از خود خود
که ایشان که درستگاه از خود خارج کرد و خود را با پیشی از خود خود
نمی خدم است و اسرار ایشان بسیل است ایشان خود خود خود را بچشم داشته باشد

قه اندون و جانداون و جادی شدن طون و بگیش خودون ز هنین بودند
 بنا بحالت داشتند از اول کار و نهضت نیزیم تا در مسند در میں هم شایسته
 و هسته سنت کبرای افخر سنت میخواهد که بجز آن ده صادر ایشانه
 صفت و خود رخته در خود رخته در سه خوارگان ایل اخنان خرابید و سیان
 ساختی بر مذکور فرمانی و حکای پیغ سافت با نوع داشتم و دو لام
 و ز هم را داشت و منابع شدید ملیم صینی مسند بوده و بزرگ
 و بارچ شد و این میں ایسے هاکت شنی مصلحتی به صادر ایشان ایل
 ایل جدیانند خاتی و جهاد و پیغمبر و مقبل ای ایز مرسرای فی سیل
 بیان ایل که بایی فانین عافین که گلم قلت ان معاشره داشت و
 برسندی سنت بیرون بودند و بگیش افشار و اخبار و صین و درجه داشتند
 و قاع و حصول شهادت را میخواهند و نهضت بیان ایل ایل
 که میخواست مصلحت ایشان را میخواهد و این ایز دکار ایشان ایل

نه کیک محل اول که با شرکت درین و پاکنیز است بجا از زنگ
این در تخت خارق اسلام و بخوبی نان در متو سیکل آن برداشته باشد
از سما باها پر خود ایل بر خودت زخمی و حسنه ای از ده آن خیر خواهد
منظر کشید و درین میان مالک اشترن و همیشیان شدند و می خواهند خواه
و خیال و خیانت همچو خبر که فیل بیمه و مده قوهن دختر خود را نهادند
و همچو ارب دیگر معاشرت نمودند و خلاصه بکار برداشته باشد
و حسام استخلاف متوجه شده تپید راه را صدیقی مانند نزدیکی ایمان
بر خود را سپه سرگردانی که این شیوه فرموده این پیش و عاقبت
اعنم را در خود نهاده بین درگاه اورتیت در درجت داشت به
باشد اگر قلی بکسر قلیه غیر قلیه و مغل مدارد باشد این ایقان با نام این سیکل ایله
جهتی و دستی زنی قلیه کارگر است که اصلی با او مصالح دارد
و آنچه نیست که بر اساس این ایقان الوجه بگردیدم ای اور بکسر قلیه
محل

شاه سبیل احمدی حکم زیرد دل رشتنان این نسبت خصایق مثل آنست
 پس از این و در میان دینهای دینخانه کوشیده کوشیده نسبت نیز
 باز از زندگانی خدا را پس زانه و محکم کرد و آن را رشتنان نیز
 درین و صد و او کوچل از نفعه کل زمین و می خانه مضریت
 درین این و این غلطیه صادق بحسب صادق و حسام افلاطون و پیرهای
 مسلمان و تبدیل حکم اسلام سبیل احمدی خود را کفر و خوبی که خیر است
 و محیثت پیرهایان و دلت و لغت بود و کفر کو شیخه درینان نه
 همان آنچه اگان روشش کرده این این خاروش فرموده کیا از دنیا
 باشند و ترکت کرو و صالی بوس و بگون خواهیم بود و دشاده
 از خود نزدیک است از همین خیر اگاه بدهان و ما یکریان است و
 شد و صفحه ۲۶۱ صادق بده اور احقرت مسلمان بفتح و آنادی بفتح
 از قبیل میس بدهان و میخان فرموده که صحیح این خود را است از قبیل

نازیت شفقت رکشان دل و مدن بوده همچنان خوش بسته بزد
 از شده و مذکوره تجربه کرد زمان سپریان و خوش گب و میخت
 و مادران لذاتی ناگزیر شد فخر نهشیل فخر است و مکن
 صدیان و مذکوره و امور این زمان را بیان و معرفتی دل خارج است
 و میخواست پسخواه مترکی ایشان بسیار است و چون مهران شکایت نمودند
 الشابی و انتقامه را بمن فری ساکن لذاتی شفقت را که در آن
 طریق پاسخ میان داشت و بیان کردند که از شفقت که از این
 در نهاده که در آن داشت در درجه مختلف از این این این این این
 شفقت سیاسی نام کرد که پس از در این این این این این این
 و میخواست که بجز این
 تجربه کرد که مراحب و راه پیش از این این این این این این
 شفقت و با اینکه مراحب و راه پیش از این این این این این این
 شفقت و با اینکه مراحب و راه پیش از این این این این این این

پرست خاپون نزی و نای خودشان خلاص شدند قای خان
 سلکان درهان مسند خارجی سده بیدار صد و هم سیم ایم هایان
 از کران بای زیارت مسیح شدند و رکت نسیم و دهان از داد
 مال بازخدا انگریزم خود و حضرت قاطیان رسید و بدری خان
 خود دیواری بود و سید طیان نزسته در بای استان رکاب هایان
 سبان رفت و شریف شد و بمنزه اهل نسب استان رکاب هایان
 ایالت بازخدا ان هایان هایان هایان هایان هایان هایان
 و پیغامت خود بمنزه ایان هایان هایان هایان هایان هایان
 در بزرگیان قاعده جان باخ و این عاس درست و فراموش
 سید بور نطبیه دو سال ای ای خودشان سلک بی ای عصت خواجه و محنت
 ایه دست زا اسرار بی خود و باد بیکر سلک ایل دیه و دست
 بیزدات بمنزه سولان بازیز بادند کرب و هیان بدو هایان
 هایان هایان هایان هایان هایان هایان هایان هایان هایان

از خداون نهل زالمه و مر نهر سهان مانع در فن هم باشی و بدلها
 شده است لذا امر خود را بعد از تحقیق و تحقیق فرموده بدلها است
 هم گذشت بر قاعده جان این شخصی مطیاب و محبات موظفی هم
 در دولت است تحقیق هم عالی این صادر و خواستاری این تحقیق است
 حضرت فاطمه زین العابدین را محب و راهب اسماق و روسای رهانی و رسای
 حضرت خود را دیده اند پیش از سوال گذشت تسبیب کار و بیان
 احادیث خود را باشی و بود صیغ است باشیم و با پیش از سلم و درگ
 شرک آن و پیش از آن بازی و میخواهیم این را ذکر کرد که از این امر بدلها
 چهار گزین و دیز از ای جویی این نام است که داده اند از این خود را دیگر
 داشتند پس این
 داشتند این
 خود را داده است چهار گزین و آن خود است خوانند و او صیحت پرسفت از دلایل

و زیرینی بسیار دیده اند. فراسن زیست و لذتمند و فرمت آمده اند.

هدیه میت و نشیم و تهییب اخلاق و ترویج و تبلیغ را انت دویافت

و میان دو قدرت خود را درست و بخت بخوبی بگزینید

اوکات دیگر در قدرت بخت داشت سال ازول جاوده میگشید

مسنونه شد و میان ترکیز و اعانت در نهاد فخر امین

شیخ فرمود خانه پایه اینجا نخستین قرآن عالیج مدن شنید و بخط

لیکارنست و مکانت مدرخت از بسیاری از شخصیت‌های فرموده

شد و نیست خود ساخت و با فی زین و میزند و کل و بسیار و بزرگ است
 لزدا از اینها نیست و دو دو از هم است پنجه دو دو و سه ترازند
 گزنه ریشه دارد و دیگر از آن دارد از فرود و در میانه بازدیدی از حاشیه
 داده که نیست که باز نیستند و دهد هر چند که خوش باشد و صفت خود را داشته
 صفا و پاکیزگی فریب دادند و زنان بیچاره و معاشر و رکت میگردند
 فرمودند سعی اثیب صحبت داشتند و بهشند و موی و جلد نازدیک
 چنانچه کلم اسلام و مسابرات این نیستی است و در حال وقایع ایشان
 کو و شان میخواهند باشند و ایشان میخواهند و میخواهند و میخواهند
 و اینها اینها بایکه و نظیف و ادبیت روح و صدر و مزینه هستند
 و در این صورت و توانند و بازگردند و نیاز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز
 در جمل زمان و این نیز
 و مشترک بکار رسانند و گذشتند و مصروفین خیل است و مهدی زمین است

و تساوی مانند را نهادم و در قلم پر زبان داشت که بر دکلایت اینجا نداشت ایات
و مساجد را باشند بود و لذت از مانع بنا بر این مفعای را نداشت و مساجد کفر
اسلام و مساجد از این سبک کنند که کف فایده و گنب فایده پس از آن فیض
و نیاز این مساجد را نزد دین ایالی مرسان نداشت و غایبت کاری نداشت
و ایام این کتاب ایت و بیان داشت و میرزا گفت میگذشت دنیاچ شیخ
صفی ایوب داشت و مبنی این داشت بزم فردیان و پیغمبران داشت
بزم ایوان اکبر و ایوان و ایک و در خوب بزم ایوان و مزد منون ایور فرمود و خواجه
ایران و ایزدخان و مهدی ای بزرگ شد و برگش و میرزا گفت از زی میل بیرون و
دیگر ایستاد این میان سرمه دست پهلوان و در این و مهدی ای و خواجه اکبر و
خوش خواری و مهند ای و داشت و میزست ششند و متساویان بهم بیان شد
و خوش ایلی در فتوس سرمه داشت و میزست و میخاست و از خود رجی داشت
صفی ایکی میشند و پنهان نهشت کرد و میداد خوب بپسان کرد و
هزار

و هر منشی اینگو مغلب به نه بخت هم خود و خواهد و دلایل داشت
 دیگر دوستی داشت ان سهاد دخواه و زیان دخواست و خواسته
 بین خواسته را سه دلیل سبق اثباب خواهد بخواست داشت
 و تقویت این سیر خود دست داشت از برگ است که خواهی بخواسته
 و خواهی داشت و دو دو خوبی داشت که خواسته فون اثباب خواهد بخواست
 اتفاقی جی خواهی داشت که خواسته و پهلو خود خود خود و خواهی داشت
 بخواسته و پهلو اخراج صاحب از اش و پهلو اینگو با آنسته متفاوت است
 پیش از اینکه شنید و دست راند و بسب اثباب بخواسته و خواهی داشت
 تقدیمی سی اف دل سبده و چه دسته خواهی داشت با اینکه
 خواهی داشت و خواهی داشت و این دل هم خود و خواهی دیگر آنکه لیسته باشد
 پهلو ای اثباب شد که اینها شیوه است و خواری خواهد داشت
 هنگ و دروانی و کائناتی خواهی دیگر پیشگاری داشت این داد و دادیا

ملاییه و دو شش نمود که میانست طب با این نت و مزد از مردم ^{گذاشت}
 ملاییه نمود که این ملاییان و این شیخ میش و میل است و مساده نهاد
 شیخ شخصیت انسان باشد نهای ملایی ملایی ملایی نماید و سایه ای به
 اینها نداشت و نکر رئیب مشهداشند و اینها هنر اینها هم
 و اینها انسان بر جای این حکم نمایند اینها کردند و راه رسیده را
 حفظ و نگاه دارند و میسی و دریج و نمود و در نفت فکر نمایند
 خلیل اینها این و فخر اینها صاحب خطا در بیان و خبر و خبر و خبر و
 قدریب و میشی با خوش ایشی و خوش بیان فرمود و آغاز داده
 ملاییه ایش نمود که اکنون میگذرد و این نت و مزد بیشتر نمایند
 که این نت و ملاییه نمایند این ملاییان میگذرد و ملاییان و ملاییه
 و ملاییه نمود با اینکه ملاییه ایش است و ملاییان بودند این نت
 صرف و نفت و نفت امراض و اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه
 اینکه

گری و دلکل و اندیمیع از اسوسی انت فیلم داشت. مژده صادراتی
 برای بخش اموات پهلوان و نیزه پیش از دخواشان درست شد و زمان
 گری تشكیل فرموده و در صرافات از خود مردم شد و درست قبیل
 هجیب آسین و گران شد و بیان از قبیل آن ب جای خود بگذارید
 و گزینش اندیم و نزین و نهضین نزاب از این زمان را از این
 بحث و طرف صفات خواهیم داد و این از اندیمات نزارت شد
 اندیمه دنیا بود که این اندیمه دنیا بود که اندیمه دنیا بود
 و این اندیمه دنیا بود که اندیمه دنیا بود و اندیمه دنیا بود
 و بیان اندیمه دنیا بود که اندیمه دنیا بود و اندیمه دنیا بود
 جانشنه و نهاده اندیمه دنیا بود و اندیمه دنیا بود و اندیمه دنیا
 جیمه باده و اندیمه که اندیمه دنیا بود و اندیمه دنیا بود و اندیمه
 دنیا است اندیمه دنیا بود و اندیمه دنیا بود و اندیمه دنیا بود

در مرگت و مسافرت درست است و درین در فربت خبرت درست
 و بنزبیب مشغول روزیست نشان بازیمال نعم و ام افکار
 هست و برازیشی اصفهان و خود را ان مرگت فرآیند و فرموده بیب
 مرغیش برگشت کرد به در نام دکسان آنیں را پیش از جایت شنید
 و اینیاف را تلقی و تسبیب در فربت مرغیش ریشمی باقی اسب بگذا
 سبیب و فربت اراده و خوب است غرور و زاد اصفهان خادم اصفهان
 شند و بین آن سفریان بود و فوتفت فرموده بیخیه خانی
 بود و در بیکت نزول ایویم و دوچی لباس شیپیل و پیغمبر ایوان ندانند و بیک
 که است و با قربت اراده و اظهار خواست و فرستاد از دوچیه و خونی
 گر آزادان میبیند بود حیا و لباس خانه بزرگ و قدریم که در فربت
 لذت خوبت و قربت اراده و ایکاده و بیاس خوبت در میگذشت
 بیدگان این بکار اصم بگیران خوش ایوان راز منکه ایمان بیش بیک
 از از از

و در فوت پیش داده و پیش داده و در فوت افت و میباشد، از این آنین بیکن لذت
 چونا و از این طبقه اگر همان خواسته باشد و مبارا قبول فخر موده و پیش
 فیضی را با اصرار و اجبار قبول فرموده و در هر آن افت و میباشد فخر موده
 و پیش داده که مدت نهضت بدهند که در فوت بدید
 گردوزی سر جنایت گزینه بین خودت و درست به شدت در هر
 علما و علمی سبب پیده صورت و در این متن هم و مذکون و گفت اینجا
 و اینجا مر صرف و فیض و میباشد سر جنایت و درست و درین آنین بیکن لذت
 قبیل هاست و مبنی بر این و اینها نهضت و فیض و میباشد خیر موده
 و مطیعا غلامت و میتوال و میباشد فیض و مذکون بر این فیض و میباشد
 فیض و میباشد فیض و میباشد فیض و میباشد فیض و میباشد فیض
 حکم و پیده اینکن لذت و میباشد فیض و میباشد فیض و میباشد فیض
 فیض و میباشد فیض و میباشد فیض و میباشد فیض و میباشد فیض

نهشتن بود در سب طبقه باشد و هسته بیش از چهارین بیان میگذارد
 چاکر شد صاف همچو عین آن در پدن باشی مکان منع شود و اس
 دست از مریش بدان میباشد که از نمای پندت هدایا پرده
 و میخ دست باگت بر تبعیز از این نهاد و میورانه صفتی از رفاه را داشت
 مطلع شد و با کمال شوق و شغف بدان این بزرگی را شنید
 چون روانی را خود برآورده بخط و نیز احتمالات شبهه اشگل خود را
 شکفت و چون فرزندان از شد و داشت شفط و زبانه از دنیا گذاشت
 خواب برخستان افسوس شد و آنکه بجز شفته باری دیده داد و ایام
 و از این کند خبرت ایشان هم چون که اگر صفر را بپند و برات خوش
 و مدار میگردیدست پدر که سکریونه شد و از تبریز خانه به و مهند
 و پهنان شده اید خصمه ای اعلام کرد و باید داشت و همان
 خبرت ای از زندگی سرپر شاید رست داشت به صفات افسوس پیر شدند
 مادر

آموده باید در این از مصنه روحانیت ما داده است و میگفت اینهم که
 عیت و هر چنان عیج نمیگیریست لایا برخیش داده و شد و حکایت نموده به چنین
 شان میگند و چنین گفته است تا زمانه قدرت من خود را فراز خود نموده و باید بگویند
 و معتقد دلخواه اما این شد بگوییم در پروردگاری خودش را باشند و بگویند
 و تبرت ای و راهیں آنکه این دو نسبتی و خود را این دو شرایط باشند
 مطلع شده و بگویند از این دو طبقات از این دو از این دو از این دو
 و میگویند ز رسیدند آنها را صنیع دهند و میگویند و راهیان این بگویند
 و بگوییم چنین جایست آنکه دو طبق دشمنی و دشواری و صریح و جویی باشد
 و مثلی پروردگاری کشند با این بذات از این دو این حضرت بپرسیم که این دو از این دو
 پروردگاری میباشد میباشد این دو از این دو این دو از این دو این دو از این دو
 این دو از این دو این دو از این دو این دو از این دو این دو از این دو این دو از این دو
 حضرت عضود فرقه خود را مابین حکایت داده بخوبی داشتند

دیمیرست دیمیرست بیز است دسانان زاده اند و نیز بیان آن شنید که
 بیکوست پرندگان است هر چند هم بسیار آگه و سالم از این تجاه در آنی
 از خواست دیده روزگارست قلوب بر قدرها اشده ایل میان میان
 الیه ایل و ایشان خود را باست افسوس نمایم که نموده و بگیر و داده و داشت
 دیمیرداری گزنت بیان و دیدارش تا در ایشان را بینه ازی بینه بینه ایشان
 دیده ایشان را باست و دناییک ایشان شنید و ایشان و دنایه ایشان را میانه خود
 دیده ایشان میانه شد که با این میزانت مدن فرازیده و داده
 دسانان را بینه زی که شرف دیده ایشان که خون لب نه بینت که ایشان
 صدای ایشان و دنایه ایشان شده و از پیکان در در کان داشت خودش و جهادش
 بر سال ایشان را مند و با ایشان دیده ایشان ناگزیر نزدیک گردید ایشان
 دیگر میان ایشان ایشان دیده ایشان شیخ او فرموده که خود ایشان خود را
 چنانچه بیان میانه دیگر دیده ایشان بزرگ است میان ایشان بیچاره

و مهربت خود را داشت فرق در بای نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک
 که چشم اگر قدر این است کلم ای و پنجم و خودی برای کشند و داده ام و گزیده
 ای است همیم راهی کل سده و آندره سبب نش و ملزیز و خوب
 داریست و همان از خود تند و حیف خاست درین میله چیست
 هدایت از عالم فیح است و مهربت خود را داشت از عالم فیح است
 اینه و میز
 بسیار سه میز است باز است این و این و این و این و این و این و این
 میز است باز این و این
 این میز است باز این و این

کنیت مسیحی بزرگی ای محی است و این اذان حضرت میراث کل ایمان
و این شد صد هزار ضرور و مشارکت دارد و ایشان حیثیت و با گذشت زمان
ای حضرت دادن اذان را بخواست که از دهده صحب و منابع
پذیری می کرد که این ایضاً حضرت دادا سیر و پیامبر نهاده همچنان گفتند
و همچنان پیش از این نیز گفت اگر حضرت دادا اذان فرازیست بخواهم برخواز
مشترک شویم و همان سعادت می آزادم کیم و بحالی دوست دهنی در خواهد
حضرت ایجل پدر از ای و ایزی پیری ای احمدیا و می خود و می کاری ای عینی
نمود و نیز ای زیر سایه حضرت ایجل مشترک شکن ایدم و داده ای جل زنی
مقدار تقدیر می کاری ای قرب بیانت ایزی مشترک داشت و می خواست دیگر ای
انس و متن ایزوگ ای سرودی ای ملکت این و رکت کنیت و دیدم و می خواست
و همان ای داده کنیت دیگر ای
می خواست دیگر ای می خواست دیگر ای می خواست دیگر ای می خواست دیگر ای

الحادي و رکت مخواهه دز از این دنیا را بانی می باشند خواهد بود که
و با این ب دنیا بگیر آسرار خود را می شناسند خواه همچنان که در این
میانکه آتش شده بین زبان و سرگردان اگر این پرسیده باشد نیز می باشد
خواه این فریب و دیوان شده است دلخواه زیغ و بیکشند و دنیا
می خواه اند این بر صفاتیست و فریبت و خواه از بیوت و خود بیوت و فریبت و رکت
حضرت را اینجا از در حرموم عطا نموده بیان نموده و میگویند این که
گشته هر کسی که قدرت دلخواه داشته باز و دری و سایر ای از هر کسی دارد
حضرت این انسانی بیانی می داد مروج حضرات مانع هست که گذشت
پس اکن بودند پس ای حضرات و گیریست یک دعوهست مخصوصه و دلخواه ای این را داشت
حضرت ای ایان همچنین باید گفت هنوز این چیز را با خل و مروج آنکه ای ای
یادان داشتن میگذرد و خارج از رکت و حضرت مردم ای ای همچنان ای ای
گفته ای ایان همچنین باید گفت هنوز این چیز را با خل و مروج آنکه ای ای

لهم انت في كل دين ودينه انت يا مسلم يا مسنيه ونذر وذريه يا مسلم يا مسلم
وغيره من دينه تم حسبه بالخلافه وتنبذه از خرس وديه او روزه
مسنیه از شیخ مسنیه مسنیه مسنیه مسنیه مسنیه مسنیه مسنیه مسنیه مسنیه
ما جده و مشربه حبیله از پیرا احمد ولدی که بکت این حضرت هر زن و مرد
داند رسوب و تمام رسوب مسنان فخر و فخر گشت در حق اهل فخر باشد
ذیاده از قدر خواهد بخوبی که این از خود خوبی و خوشی و اقام و عصی
واللی خیره و اطفیه بمن اهار است که نداشت بر صافه خفتان بشه
و باز از این بحسب و خفته و خرف و خیز و خات و خلیخ خفتان بشه
به خانی که اسان داشت در مرزه زر و خفت و خفت و خفت در اسان ای ای
همون داشتند ام بر گیت و داشتند آمال و آگرد و باید داشت آن میزه
و پیش خود را نگاه نه کرد این داشت و دیوار اسان ای اگل خسر نزد و سجن و دکم
ای ای داشتند مدد و دعا داشتند ای اسان ای ای ای ای ای ای ای

این از نمایه ریشه است جاگیر زان خواهی است و گفت در این است
 محدود است پنجه و علوم و قوی سلسلی دانش با اینها نسبت نداشت
 و داشت همان پروردگار محدود است این بود که در اینجا از اینها
 از اینها برخواهد غصه و پرورگار داشت و داشت جداستم و پنجه اینها
 در علوم و قوان و پروردگار داشت از اینها بود که در اینجا از اینها
 این شفاف شفاف نسبت داشت هر یکی از اینها نسبت نهاد است
 و تقریباً اینها صدایی در سریع که شفافیت از اینها داشت
 صدای و نسبت زندگانی را می‌داند و بین آنها نسبت داشت
 از اینها بود که در علوم انسانی بود و داشت اینها نسبت
 بین اینها این صدایی در جوانی بود که این گفت این تقریباً داشت
 و این نسبت داشت از اینها اینها نسبت از اینها بود که اینها داشت
 مکانیک از اینها داشت اینها نسبت اینها بود که اینها داشت

۷۸۴

سبت خالی که را نموده سر بریده خود را که در بین داشتند می خورد
نمایم این شواد بدم که اگر این بیان است با همین دلیل از من پسخواهد
در فناهی اسلام خداوند عالم پر شود و خانست ایشان و مخوب و باری
با ایشان نمایند خود را پر فرم اند زیستند و خوده و خام چکنه سلط
صلوب و متفاوت و خیزیزه بده که ازین نیزند و با همکن گذاشت
این قوت طاقت ایشان و قوت بران و طوطجهان و قدر نیز
هر دو حاشیاست و دو جهانیات الهیات باشد باطبیات نیز
خوبیم و قوت و باش تم نموده باز ضبط بولایی ایشان درست
داده بود و همکن میرزا صب انصار قورکان اکرم اعیان را بسیار
دو باست و مرام فرمیم دین بد و دین خدا مصروف در مردم شد
دان احمد را که ایشان درین حق و اصول درست و احمد بودند فرشت
علاوه است از رو چنان میگذشتند میت میگذشتند که خوده در مکتبه
و پل

و مال بر بسته بی به و بی می می دادند هم فرود شد که
 آنکه در پریان خارج بودند از اینکه نیازمند بودند بگیر سعادت خواهند داشت
 فساد می بوده بخوبی آنها را طلب نمی تشنند و بگیر سعادت خواسته بودند
 اینها نیز این خواسته بودند و اگر خود نیز نیز بودند خواسته بودند
 بر خود فران و پیشان و زیر بان و معاوی است با خود بخوبی و پیشتر است
 لازماً باشند او خواسته باشد نیز اینها عاجل باشد از اینها بخوبی
 میرای میشون فرمودند و از اینها ای فرمودند مازیم اینها همچوں میوالند
 و اینها من گردید باشندی ساخته و همچنان که جیل نظری را اینها بودند
 چاک فرمودند و پیشکار نادیگش و که درست پایه ایشان گزینش نمی بودند
 و اگر فرمودند و این هم درست نیز نصافی صدیقه ایشان بود که درست
 در و گزینه بیکلیس اینها نیز بودند و همچنان از اینها ایشان و میوال خواهد
 اینها نیز فرمودند و چون قسم سوال و بذاب و از و علاوه از

و با مردمت متفق شد و این بیرونیت خوش شنیدن بر بت پنهان
 داشت زو حسایش بگیر را است که در داشتند و فریدون ناد و نخان کرد و داشت
 سپاهان را ازین از محنت کردند این بیرونیت خود را بسیار بسیار بسیار
 اسلام و اسلام بسیار از خوبیه که شنیدند و این خود را بسیار بسیار بسیار
 بگند و کنکنند و همچو دیگر همیشی که خود را که برخانی با او معاشر است خواست
 آن ابرهان را شنید و بحثت خود بر داشت این خود بدو علیا را از جریان امداده
 و در مسای علت میل نزدیک بین دشیب در کراون بجهت دلائلی که
 خواستند و گفته دارند و دوچوب تسلیم شدند و خواستند که خود را بخواهند
 و فرزند دارند و دیگر خواستند و خواستند و خواصیان شنودند و خواستند
 سپاهان را ازین بیرونیت خواستند و خواستند خواهان و گرفتند ای احوال ای ای
 صنوس بجانان و خواستند که خواهان را بخواهند و خواستند و خواستند که خواهان
 خواستند و خواستند که خواهان را بخواهند و خواستند خواهان را بخواهند که خواهان
 خواستند و خواستند که خواهان را بخواهند و خواستند خواهان را بخواهند که خواهان

که بود و قائل و قدر داشت و این بسیار و پر و متفاوت بود
 صلی بدم است لذت بگیر از این بسیار طالب است و بخوبی خود را
 ترتیب دارد و خنثی نماید که از این است همچو کوشل و خل و اینکه بگیر
 سه ده و نانی شنید و آن این شنید و آن کجاست این این خوش
 گان است و داده است این این پنجه و دخال بر آنست شنید که باشد گران
 خود را بپارسته و بروی چهست و خدا این را آنست شنید که باشد این
 و یکسان با اینها باشند و میتوانند و این همچو قلب و دخال
 که درین مردمی خود را نماین بخواهد اینست این این را بخواهد که اگر خوبی داشته
 و خواسته خود را بخواهد اینست خیلی فرج شنی میگذرد خواسته خواهد
 داشت این دلخواهی اینست بخواهد دین خود را که پنهان نماید
 و اینست خود را میخواهد داشت و خواهد بول در جست ارسلان داشت
 از این دلخواهی اینست بخواهد داشت اینست این دلخواهی اینست بخواهد

نشنه خواهی گزالت پر کرد و بیدی در تو صفت نداشت و در این روز گیری فروخت
 آندر گیری هم بیشتر نمود و باده قوی باشد تقویت مخصوص کرد و این شدند و ایندر گیری
 داشتند ملکت گیری هم باده ای اند و کارشند که در بوزار است این
 و بایلت دستگیر است و غذا و شربت بسیار است و اگر کنیه پیر نهاده باشد
 و باینت گفته اند اور دم را بخوبی پسند نمایند و باید نمود و بخوبی نمایند
 بایست و بیشان خطا برگزد از فوکه زان و اند خول و بیسایر نیز
 گهان گردند و بخوبی پسند و فریب و بند و بند و فدا و خواربی هم گیری کند
 و عمال ای پرکار لازمی ای که با خود و بیهوده است و باید اشاده و بصلان و میخان
 اجبار و ای اند فرمودند مشغل صفاتی ای که با این در جایست و در جایستی هم باشد
 و بگشتن بالی فریب چند نه و بیشتر نموده و تقریباً نیمی نمایند ای شنیدن ای
 لکم ای ای نیست ای باید این داشت ای ای خوش ساخت جذبیت پیشنهاد و خواهی بز
 و میخان و فریب ای خوارده و ای این حضرت ای ای

گرایت و مرمت خواست و دو نهاد نزد و نیلاد را بست و دو نهاد نزد و نیلاد
امین را تسبیح و مصطفی پسر را انجام داشت و آنچه در شیخان مسائل کنونی قرار گرفت
اصفهان خود را نهاد و دو نهاد را بست خود فرزند ششیم امیر زاده گفت صدر از زاده
الملک و زدن غافل شده از ادب شاهزاده خوشیک همچ یا با اجره های
در درود و پناه فرمی شد و دلان بنجال نهشت و اینقدر قدر نهاد که اصل
دانش برخان گردیدن و مکری برای نفع خود بخود مادرشان بشه الابن یعنی
افتخاری که سلاح بسیار است و هنگامی که این نهاد خود را بسته بسته از زمان
نهشت مهندسیت و او و بجز نهاد خود را بجهه خود نهشت و بعدها
پس از این همچنان که این جوان بگیری اگر گرایت و مرمت خواست
بسیار همچنان این همچنان اینجا و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد
امور را بپشت آن حواله نمود و خانم شد و میگرد و میگرد و میگرد و میگرد
شده که این را بخت خوش کنند خیر مصطفی و دوین سبب که میگرد این را بخواهند

بیان متنی نمود که اینجا را اصفهان خواستم درکننم و کاملاً
آنچه است بجزت پنجم و نزدیکه که کاملاً بجز از سرمه بازیست
گردید که فخر نیز بود و از این طریق عازم شدم خانل و دادخانه
و آزادخانه و گزنهایش را انجیری قیمت داشتم و مسلم را آنرا
برخواه خواستم که و گزنهایش را از این مدل فخر خود خوب منع نمایم
و در سرمه و صحنه های داشتم آنرا از همانندی خود برداشت
آنها متنی است فرمودی متنی شده اند اما در صایحه است از این
جهت بیشتر فرموده می شوند این است که بسیاران از وی باید
خواهی داشت و بیشترین ایشان مسئول شد و فخر نایاب نگشید
از این اخواه برداشت داشت که بسیار خوب بود منی دلاری که این
استریل شد و اند و داشت اند پرسیده باز پس از خوبی این شد و داشت
پس فرمودند از قدرات و قدرگان خانل و دادخانه ایشانه داشت
پس از قدرات و قدرگان خانل و دادخانه ایشانه داشت

خواه کارا بن اختراف با تبدیل باشیافت زراید و بیرونی ای از زنگی / جهان
 کانی مانی دان چوب سریع کناب دان اختراف جاس از دب
 اینی اختراف سوپه سووم بجز ایده و نزال کنید اینه سیمیه و داشت داشت
 و صاقن بر علیمی ای خودند در خربت بسته داشتن و دانی خوش بجهه زراید
 لاصنیان و در اینست لایه ران و بعد از این داده داده از سه زیر فریاده داده
 فریاده سالم صفر بزرد و سیمه و چهه داده و خبر برگشته در این شده
 و نیازیل بینا داشت زراید در بخت ای ای و داشت لایه زیر شنایت لایه زیر شنایت
 اینی ای دان اکن ای زنی هر چن دنونه و دلم شده و دفعه پیشیس سایه
 و خسرو و کناره و اعضا داشت و آنها این شدن پر خوده داشت بکنیت سایه
 و نادمه علی و نیز پیشیس هیچ میبینی اینها پیشیس هیچ میبینیت لایه زیر شنایت
 قطعه زوری و میبلی هیچ بجهه و کنیت اهل رایان بزرد کار ای ای ای ای ای ای
 بدانیان ای ای داشت پیشان پر صافه زیر ای ای دان بیو داگه دوکر خوده

دشنه بیان نمایند میخواهند مرلی شود و میباشد و در آن شناور است
 انجیل و فرقان هر صفا از صفات انبیاء نبود و موسی و عیسی و محمد پیغمبران نه
 دوباره ای دنی و کتابت و شیعی خواهند بود و مسلمین فرقان و صفات دارند
 خدا و انجیل و قدرات را خوب بینند و با آنها میتوانند فرق
 بین خلافت سبب را که تراکان با انجیل و قدرات حقیقت و ناجیگی
 دارند اثیرو ایشان را از زمانه صفات دارند و میتوانند صفات داشته باشند و آنها
 شرمندی به صحیح حفظ را دارند و میتوانند اینهاست
 برخود و بجز از هم بشود و ما اتفاقاً و مابت خانم را خواهیم داشت و اینها
 صحیح اسم مُسْتَقْبَل میباشد صحیح است و اینهاست و فرموده صحیح است
 جواب سائل پنجه را میشنوند عجیب آن خود بدهم و میشنوند خواست مردم بجهود
 خود و مصالح بدهم آنها باید میباشد و زیارت را منظره و میتوانند کتاب
 مفت خارجی و این عجیب هم عجیب میباشد اگر خواهند دادند بدهند

این مسائل و مسأله خواه استدعا نمایم فلکیت ساقی مادرین
اگر کل مرزت را باشد و مرزت زمزد رسیده باشند و بین
درگذشت آن از زید است هست دزد اسما و در معیج ایوان و قبض است
چنان شیوه با خودی که ایوان کن لفظی روسی باشد اینجا چنان شده
دیگر کتاب خواهد شد و هست دزد اسما ایوان خواه برشیان خود را مگذراند
جنگی سی فرسخ که در زرد ایگال اینست پس سی سند و خود
ب دزدان بنت مذکونه در گنج بود و به عدو پنهان شد هست بجهاد
و خدمت ایوان شیرپا آنکه در دنده لوزه دست کرده ایوانی با ازیل زاده
فرمود و چنین آنکه داده است همین تبریج و اینجا بنت که در عرض خود
کلمه داشت و دخیل و حبخت این سند برخیش اکنن دست نهایم و نه
غیره مسائل خواه در معیج دست دزد ایوان کل بنت خصل ایوان بنت
و این احتمالات آنکه ایوان دست دزد رسیده میباشد اینکه در حقیقت
آن

هر چند این بزرگتر فیض مدده باشد خسرو شاه هر چند داشته باشد
و همان روز خود نهایی تکمیر مختصر آذین جمیع خوبیت مدنیات پاک
و این بیان میگذرد که این خوبیت مختصر آذین جمیع خوبیت مدنیات پاک
و این بیان میگذرد که این خوبیت مختصر آذین جمیع خوبیت مدنیات پاک
بنا را گویند از بادی میگذرد و میگویند این خوبیت مختصر آذین جمیع خوبیت مدنیات پاک
و خوبیت مدنیات پاک میگذرد و لشکر خوبیت مدنیات پاک میگذرد و لشکر خوبیت مدنیات پاک
میگذرد و خوبیت مدنیات پاک میگذرد و خوبیت مدنیات پاک میگذرد و خوبیت مدنیات پاک
و خوبیت مدنیات پاک میگذرد و خوبیت مدنیات پاک میگذرد و خوبیت مدنیات پاک
و خوبیت مدنیات پاک میگذرد و خوبیت مدنیات پاک میگذرد و خوبیت مدنیات پاک

دهال بیکار اسم اصلی است زیارت غبیب و خلی کرده اند آنها همچنان
 زیاراتی دارند و بگویند از شخص که اسم اصلی در حقیقت و قدر واده از اینها
 ناگفته اند اینهم غلام و هجن و اخ و ای و باست و هر چنین فرموده که اینها
 همان این شاهد و مخصوص اینها نشده نیستند و از همان خود و اخیر از
 افراد کردند که اینها از همانی هستند و باست و هر چنین اینها همچنان
 مسلک را و اینهاست و ایشان و خواسته جایی سلسله ایشان را اینجا پنهان
 بگذارند و از اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
 همان اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
 تاریخ و محبت و معاشره دلیل این سند برگردانه است فری دارد مسند
 باکل محبت بجهت این از همان خودیم و بجهان و جهان و ای
 داریم که این دانه همچنان دیر خود و بجهت این خود و بجهت این دکمال منطبق است
 داریم اینها همین خود بجهت ایست ایست ایست ایست ایست ایست ایست ایست ایست ایست

گش

بیت داشت مطلبی و آدم ام برای عذر نداشت و شما با مرد بخشنده
 گفت شکر و چوب سرد و خوشبخت و همراه است و آنها به دل زیست
 بنام هدایت اند متذمّر ام اگر بمن کسی سرمه داشته باشد نیز
 فرموده اگر قدر توانید باشند این بسیج خود را در خالیان داشتند
 بپرسید من شنیده ام اگر فرموده باشند پس صورت و ماده داشتند
 دل این کلکسیون را بخوبی و پیش از زمان فرموده اند و دل این کلکسیون را از خود
 نهاده اند و نیز بخوبی و پیش از زمان فرموده اند و دل این کلکسیون را از خود
 داشتند و دل این کلکسیون را از خود خصوصی اگر باشد این اتفاق داشتند
 و دل این کلکسیون را از خود خصوصی داشتند و دل این کلکسیون را از خود
 خصوصی داشتند و دل این کلکسیون را از خود خصوصی داشتند و دل این کلکسیون را از خود

لذت اینه داشته باشید که بایل رفعت در هنر این خاصم را می سنت درین
 دلخیز رنگیست سرمه زیر پوست برداشتن کاین خود را در هزار سارهای
 بیش از شصده و چهل قرن از قدر این سه از افضل دلخیزهای خوبیم و مکارهای این
 بیش از هزار سال است که این رفت و در هنر این خود نمایند
 آن رفت با احتمال داشت با تغیر فرآینده و با اینجا و اونا از این رفت و در هزار سالهای
 درست و درست و احسان خود را در هزار سالهای این رفت
 تغییر نمایند این رفت و درست و احسان خود را در هزار سالهای این رفت
 و این رفت و این رفت و احسان خود را در هزار سالهای این رفت
 حبیت و حبیت و حبیت خوبیها این رفت و در هزار سالهای این رفت
 حال و حال این حدمت و اگر بیش از این رفت و احسان خود را در هزار سالهای
 سفر و سفر این رفت و این رفت و این رفت و این رفت و این رفت
 بسیاری و بسیاری

و پنجه کمال بیعت سرخ نموده و خشم دستان خواه بگویید و خدا را بخواه
 برای سب باعث مدن و بلاد آفریقا چنان که از سرمهش بزرگیت مکنند
 هدایت و هوا و صفات و رونقیت کرو و هجدهم و دو خواه لایع نموده اند
 و بمال که کمال بسیاری ایالی و قصبه سین و دهان و زیبعت ان مکنند
 و بمال و مفضل و مکلی خاصه خارجین افغان شاهزاده هست و بمال
 خانه است سعادت فرموده و پدر بیعت ایشان و بیشک در کارهای طرفت
 و خدمت پادشاه و خدمت ایشان را در ایانی خوب افشا نموده و بمال
 خندق خواه از زاده ممتاز و محبود و مکنندان و ایشان و خواره ایان مسند و رئیس
 ایشان است آیا بایی بدان و گشت زیسته و بحال ایان اینقدر پیش باید باشد
 و محبود و ایشان ایشانه و ایشانه و ایشانه و ایشانه و ایشانه
 و ایشانه و ایشانه و ایشانه و ایشانه و ایشانه و ایشانه و ایشانه
 و ایشانه و ایشانه و ایشانه و ایشانه و ایشانه و ایشانه و ایشانه

میمن باش و میتوان بله بر این شدند اند و این لفظ هست من این بیان نداشت
 بیشتر این شنیده خوش احمد طالع اور اکبر علی زیر چون بجهشان گشته
 دخواهی بجز نهادست و مطلع نمودار از خوش بیان این دسته ای شنید که از این
 دخواهی برسد و دست را غافل راه است دو دلیل و برا این راجح باشد
 لا صفت مطابق فلسفه این در این سبک و تفصیل و توضیح و تفسیر و پیغامبر
 فرمودند و تفسیران باز آن و تجیل در تدریس و اصلاح امانت مثل افکاری را
 که برای کاست و میگست میباشد این شیوه و میگفت و احمد علی همچو
 شریعت نمود که پیغمبر محبیان آن آمده است با این راست بیان و توانی
 - خانه اور سیاست خانه با شرکه این دو مکانت است با این دوره میزدند و حضرت ایشان
 آن دو میس شدند و میخواستند و تفصیلی را با اینکه خوب بیان نمایند
 پیغمبر است و مصلحت اسلامی این است که اینکه در مصالی مرافت همان دو مکانت
 و مصالی است و از این دو مکانت حضرت ایشان میگفت این از ای را میگذرانند
 و از اینها

دانی خفت و از خواسته داده که نرسی مدرسانی شبهه کو صلح و مذکور
 الهم دلخشن الا بمنها نه که است دانی خواهد هدایت برگشت داده
 آنده و مسخر شود و در سیزده که زیر بدهان اگر رام فاضل دی نزونه
 خست اینسان بتحیل یزده ده دران ایشان بکمال صفات و نیاه
 صرف و بخواهی فویسی صرفت این قبیل اینسان بصرف داشت
 دلک ایات دانی خست خضرت ای افضل آن خفت و از خوازه اینجا
 دیده به طبله دنادهست داده است از من فوجه است نیایه است مزانت
 دیمده دناده از صفات دیده سائل داریست صرف و داده ای این ایان
 لب اینم بی درج خوده و نرسی ای از خست ای از خست خبری است
 دانی خفت و صفات اینجا است دیده سائل در مصلح دسته این
 شخص را از خست بحال مسجون خضرت هستند ندانی دیده
 دانی خفت این که سبه داریا خواست این دیده و دیگریا خبر از این

و پنجه کاری دیگر داشت سه زیره و سه نیزه اخوان پنجه کاری داشت این پنجه کاری همان
 طایف است که نواده دوستی میگردیدند از این سه پنجه کاری دیگر داشتند که همچنان که
 دیگر دوستی میگردیدند از جو دوستی نبینند بود و یکی از آنها که میگفتند خود را مسکن داشتند
 و در هر یکی از پنجه کاری داشتند از هر یکی از پنجه کاری دیگر داشتند که همچنان که
 دیگر دوستی میگردیدند از جو دوستی نبینند بود و یکی از آنها که میگفتند خود را مسکن داشتند
 که همچنان که دیگر دوستی میگردیدند از جو دوستی نبینند بود و یکی از آنها که میگفتند خود را مسکن داشتند
 که همچنان که دیگر دوستی میگردیدند از جو دوستی نبینند بود و یکی از آنها که میگفتند خود را مسکن داشتند
 که همچنان که دیگر دوستی میگردیدند از جو دوستی نبینند بود و یکی از آنها که میگفتند خود را مسکن داشتند
 که همچنان که دیگر دوستی میگردیدند از جو دوستی نبینند بود و یکی از آنها که میگفتند خود را مسکن داشتند
 که همچنان که دیگر دوستی میگردیدند از جو دوستی نبینند بود و یکی از آنها که میگفتند خود را مسکن داشتند

خارج شده بست بازم لایب ابریشی و اردیشی و درین مکان
 جنابه میتوان بازیم بود برای زانی ایرانی دلیل داشت و از
 سیه و آن بیشتر نهان چنگ کردن را نموده بگشل منافع و گرانی داشت و با
 دست و محبت و مضرست و میان خواهانی محبته و مت ای و مضرته
 خرام رساند لیسا گفت مبشره بخشش سکوت ابریان غیر از اینها
 ندانیده و این متنی هستند هم طبق لامانیش بازیم نداشتند
 چنان ایش و حذف نهاده و کسانی تقریب بسیاره دوستی خود را از این
 چندند و حاضر شنیده و قدریز بکار نداشت داریان یا هم کذا نداشی
 لایا بست و اینلئی دیگر کار از صفت نهاده بست و دیگر شده و دل
 خود را نماید و نهاده بنت بست دیگر فرموده و مخاطب کردند بست
 چندند غایل اطمینانی داشتند مگر کن اینم توپ بخوبی بخوبی
 لایا بسته و چنین شنی اکنون باین لایا استداده بحال این دستی ایش

هر سلسلی از طبقه آنکه سفر و راهت و فر بر زیده کار چیزی نداشت
 قیامت کرد و جان و میانی کیک است که در آن کاشش زده شد. تاکن خود را
 در آن راهی برد از هم ریسی این بدن داشت و آن راهی شیخ شهاب الدین داده
 که از آن وقت و سه سال پیش بستگان و بخت خود را می‌گفتند و می‌گویند که
 درین سریعه و سه سال پیش از این زمان دیگر نیافرید و کیانی است زیرا
 از زیارتی بخت دلایل ایجاد نموده و حمل نموده و می‌گفتند که این
 زیارتیم و زیارتی بخت دلایل ایجاد نموده و حمل نموده و می‌گفتند
 و زیارتی بخت دلایل ایجاد نموده و حمل نموده و می‌گفتند که این
 است درین زیارتی خوش از زیده که کوچک بود و دیگر نه بدبخت شنیده
 خاتمه زیارتی پس صرفی خود را نهاد که هر چند این ایجرا کرد و از نیافرید
 و با خود زمزمه زمزمه کرد که است دلایلی شهاب الدین پر کرده بخواهد از زیده
 و این شاید و دید نه این صفاتی بود که بخوبی و فرق نمایند و می‌گفتند که این

میخیز بر سند و صلح م شود و در گذشتچه هر چند و چه میس اس ایشان
 و ما نمی خواهد از طبقه داشت بر قابل ناس و دیگر هم اصرار داده باشیم
 احتمام نمی خواسته اصله داگر موافق است و در حقیقت بر حضرت برایم و
 فراز بیهوده کار ایشان است اگر مثل هم زنای و بجهت قوای نظر را
 حقیقت داده عصالت و فرمید زمان فرموده اکنیش هدیه برای اینها
 و برایی خواهی بجهت و من آنرا و دارای اینه بششند ام و ایشان ایشان
 میخواهم ایشان بجهت و در حقیقت خواهی بجهت و ایشان بجهت و ایشان
 هاست در حقیقت و در جای ای ای می خواهی بجهت و ایشان بجهت
 ای ای ایم می خواهی بجهت و ای ای ای و باید علاوه است است است
 علیکه و می خواهی بجهت و در مسجد از نیز است بجهت و می خواهی بجهت
 هاده ای ای ای ای ای و می خواهی بجهت و ایشان بجهت و ایشان بجهت
 و می خواهی بجهت و می خواهی بجهت و ایشان بجهت و ایشان بجهت

و ناب و نسب و نیم که بندم شریف که خیر و ازین و بسیج
و آنی و پاکی سرت شد پیشتر آنکه من در بسیاری از زارهای خود
بود که خوب بخوب ملک و خواهی خواست شد و آن امین من در بسیاری از
دوست و خواست و خواست و بیان و مقدمه که بسیز و فاتحی است
و همان روز که نیز امین کشت هر زن خود را رسید و بختی داشت
و خواست بگفت بهم از این دیده فشنجه بود راهیست که خود نمایند و خود را در خان
که را بخواست که بدل شود و خواسته و شریف برد و بعد از خواست
پیش از جایی وارد شده مشیخ و بدنیست بگفت و علیک خود که خوش
و ساز و میانی خود را خواست که با خواست اینهاش که خوش بگشته
و خواست که خود را در فرش بیه و بر این خوش بود که خواست برای خود
آنی و خواست خود و سریع ایشان را بخواست خود و گرایی خواست
و دیگر بخود خواست پیش از خواست خود و خواسته که خشنه خواست

در آن دسته بیرا از باریم مسنه ای این بین زایران ای ای ای ای ای
 در هر دو این ای
 شد و همچنان ای
 خود و هم زیر ای
 نکم و هم ای
 دلخواه و ای
 مسنه بود و هم کرده ای
 ملکه را ای
 قائم و همچنان و همچنان و همچنان و همچنان و همچنان و همچنان
 کل ای
 ای
 ای

بیان نکردن گفت اهل درست از این دو شیوه از این دو شیوه که این دو شیوه
 طالب و معلم نیز بودت و این دو شیوه بخوبی شنیدن صنف و بخوبی شنیدن
 خارج از این کیفیت و کیفیت سایر کیفیت و مفاتیح سایر کیفیت و مفاتیح
 و معرفت و تعریفی خواست و آن است که می تواند با این کیفیت
 باشی و اقتصادی و سریع و خوب می باشد و آن است که می تواند
 هست و باید است سایر کیفیت از این کیفیت باشد و باید در این کیفیت
 و می تواند می تواند با این کیفیت این کیفیت باشد و این کیفیت باشد
 و درین مرتبه باید درین مرتبه از این کیفیت و جزو این کیفیت باشد
 و از این کیفیت و این کیفیت و این کیفیت و این کیفیت و این کیفیت
 بیانات و حقیقتی بیانات و گرایشی شنیدن و زنده نمودن و این کیفیت
 که این دو شیوه از این دو شیوه کیفیت و این دو شیوه از این دو شیوه
 و این دو شیوه از این دو شیوه کیفیت و این دو شیوه از این دو شیوه
 پنجه

چگونه هاست اصلن بردن و دیدن بر سند غم میگیرد و اساساً این نیز است
بله تکنیک است غمیخت من آنکه این را بازیگر هست هست و فرموده است
شاید این را بیان و اینجا نهان میگذرد ساده سازی میگیرد هست یعنی و کنیک است
از این نظر خواهد بود که هست غراید و همچنان میگیرد غایب غایب است
مشهد غمیش میگیرد هست و دلیل هست و عکس هست و غیره هست و غیره
و هست و این و ای و پرسنگر هست اینکه اینکه میگیرد هست و میگیرد
نمایند هست و درین اینکه میگیرد هست و هست و هست و هست
که از این هست و هست
خواهند داشت و بوسیله هست و هست و هست و هست و هست و هست و هست
که قرآن از اسنون این بیان میکند این اینکه هست و هست و هست و هست و هست

اندیزه های ساخته ای و راهین نهست این سرطیم کامه بین دنگ
 آنکه در نهاد مردمت و مدنی است که همراه خود را نهاد
 نهست تقویت در سلامت نهست چنانچه معاشران خود مشغول
 درین امر و از این نجات نمی باشد و ملکه شیخ و تقدیم نهاد
 درسته است دلیل و پنهان مصلح ای اهل دریل سلامت شیخ و تقدیم
 بل این دلیل ای ایستاد که در نهاد مردمی و سلامت نهاد نگیرد که درین
 در نهاد نهاده بپرسد نهاد نهاد در سلامت نهاد نگیرد که درین
 دلیل نهاد نهاده بپرسد نهاد نهاد در سلامت نهاد نگیرد
 افت شود و درین کنکه که نهاد نهاده بپرسد نهاد نهاده
 نهاد نهاده بپرسد نهاد نهاده بپرسد نهاد نهاده
 از زیر نهاده بپرسد نهاد نهاده بپرسد نهاد نهاده

داده ایشی همچنان کنیت است اما در حقیقت آن این است که اینها مانند گزمه
 صادقین و معاشران نزدیک خود نیز
 باید شنیده باشند و یکی از آنها به عباره خبرنگاری می‌باشد که اینها
 آنکه است برای این دو یعنی دو پسر علی و علی و رفیقت آنها بوده و اینها نیز
 فرموده و می‌سپارند اینها را بدل فرنگی نموده و می‌نامند با این نام نیز چند خود را
 می‌شناسند و می‌شناسند از اینها بگویید و فرنگی نموده و می‌نمایند اینها را باید
 در گذشته و می‌گذرانند و می‌گذرانند و می‌گذرانند و می‌گذرانند و می‌گذرانند
 آنها که باید اینها را بخواهند می‌گذرانند و می‌گذرانند و می‌گذرانند و می‌گذرانند
 باعضاً و خود را در زمان کیمی است فرستاد و خواردن خواهات خود را نمی‌فرستند
 فرستاد اینها بخواهند و می‌خواهند و می‌خواهند و می‌خواهند و می‌خواهند و می‌خواهند
 و می‌خواهند و می‌خواهند و می‌خواهند و می‌خواهند و می‌خواهند و می‌خواهند و می‌خواهند
 اینها را می‌خواهند و می‌خواهند و می‌خواهند و می‌خواهند و می‌خواهند و می‌خواهند

و بیام تند و بکر و انتظاع خود از دینا و گرفت و بوده از نیاز بگشت از نیاز
 سی طلاق اسلام اعلم و شد بفرز و بکر غصه مخالق از دینا بود و بیان
 بیان و این است که این است که نیزه دلایل ناشی از آنکه همراه است
 خارق عاد است و فرمود طلب دیدن این است بسیاری از کارهای دیگر برای
 پاکیزگاری در زندگانی خارج از مردم شیخ از نیزه ایشان بخوبی
 تسلیم گرفت و خواسته شدی و مقصود خود را فرمود دلایل و بیان و بیان
 این است لایحه ای ایشان از ملک دین این و همچنان خود آنکه آنکه این است
 همه این خود خود و میزد اصلیه ای ایشان از خود طلب شده باید این میزد
 ای ایشان
 ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان
 ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان

و دست بیانات و خواست و بیت و شکون خیز ایشان و لذت منون و فخر سخنی
 خفایر کافم مر مود با ایشان بخود و بیت هست در زیر مود بخودی خود
 در نظر را ایشان بر مخفی طلبان بود و بیت دایشی بخود و طلبان بخود
 ساخته و اینها می سالند چنانکه این حساب خواست اینی و این طلبان باشند
 بیت اگر و گز بیشان نمی شده باشد و داده ایشان بخود ایشان بخود
بیت خواسته و ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود
 و ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود
 و گز و بیشان بخود ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود
 و بیشان بخود ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود
 ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود
 ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود ایشان بخود

بزر و سریع خوش گزینیست که از من افراد مصلحت داشت و در آن
 و محبت و پیش برداش و نهاده ای خفت و همچوی مصلحت داشت میتواند
 خشم شود و میان گردید از این یکی محبت باشند و از خفت داشت
 خاتمه این واقعیات او واقعه انتقام صیح برایش این باز و کش و مکروه است
 و در خفت چند کم بر خذل این رفته را بین این عیشی و همچوی محبه
 اصلی است که این عیش و مکروه است هست و مجاب بخت و لطف است
 سیاست کاری و میان از این رضامانه از زرد است کنیت مذاکره همچوی
 اتفاقیم میباید این خبر فرموده و مخاطن از این اتفاق است و درین بیان مذکوره
 حضرت رشت افرازیاب بدو خود مستقل شد و میری اکنافیم که مخدانا
 موافق با کنیت و میان این بخت ای خفت ای خفت ای خفت ای خفت
 بیان مزون سیاست کم و در وان من میخواهم میخواهم میخواهم میخواهم
 و ای خوارش خوبند تمام ای خل و ای خواهیم داشت و میخواهیم

لار گر از مشتی نیست و من مذاق هست و آنها بیش صرف اینست
با این اتفاق بیان نیست و با این اتفاق همچویه و خوب است با این اتفاق
والبته امری نیست و داده ای میخواهد و گر از مشتی علاوه است و این را که
دستور داشت همچویه فخر خواهد داشت و از نتیجه این مشتی
لذت برداشید و این باید باعث شد این را که درین پرسش
سکونت چهارم داشته باشد و این را که زیارت است و مستحب است و دوام باشد
لذت مسافرت بسیار فخر خواهد شد این باید از این مشتی باشد و این را
آنچه مشتود و غایب است و این ایجاد و تجسس و تحریر و این را
مشتی که همچویه داشت ای اینست که نیاز نداشته باشد و همچویه
ادم را بسیار کند و حال اینکه این ایجاد است و همچویه فخر خواهد شد
و از نتیجه این مشتی این دویل باشد و این ایجاد و این دویل میتواند این را که
همچویه که درین پرسش و غایب فخر خواهد شد این را که این را درین پرسش

نه او بگفت و اینست شنید و راضی شد آن پس پنجه کشید و این بادیان
 آشمند بدبند پرسید سرخ و ملخی دارد و اینکه زدن مترفع خاصیت نداشته
 و همان طور بسیار شریعه و مذکور شده و مذکور شده از اینجا باشد
 مثلاً اگر شاید مذکور شده سچه فری بگفت اگر کوشا باشد از اینجا
 علیم نشود که اگر مذاقی داشته باشد و هر چند مذکور شده خواهد بخشید که مذاقی
 باشست و اگر این کوشا باشد مذکور شده و مذکور شده باشد مذکور شده
 و مذکور شده بگوییم اینکه بخواهیں خواهند شد نشوند اگر این
 و آنها با خود دارند اینکه تردید خواهد بود این اینست کنتم و حال اینست که
 بسته نموده است خود مطلب دارد و از اینکه بگوییم باشند آنست
 مذکور است و به چنان اینست بسته از اینجا برخاسته و درسته
 مذکور خواهید گردید و مذکور خواهند میشوند و این خود فرد خواهید گرفت پس
 اینکه خود مدد و مدد خواهند میشوند و اینکه این اینست مذکور شده
 باشند

آذربایجان و بکال میان هشت شب سیاه و نهایت پنهان
 هشت سیاه و هشت بیان هشت آنچه از شرمند خواه خسته نادید
 آن دفعه باور نداشته باز درین آنها کم خود را درسته باور نخواهد داشت
 شاید این طور صدیده بوده و چون نامام گر کشیخ بیان بوسی هاست در زیر
 چند قویت لین بیان بیان و در قویت افسوس و از مردم صدق از این
 درین از مسجدان دلخواه ده خوب فرمودی خوش باشندی از این
 این شاهزاده است هایز که تبریز این گذشت شاهزاده و شاهزاده
 گذشت خواصه بباب اول برخواست و درین بیان بیان خواست
 اگر چنان بیان بیانت و دلخواه دلخواه و چون از مساجد هفت شاهزاده
 هر دوی اگر خوب هاست از این دلخیل شاهزاده دلخواه شاهزاده از این
 پاک است و خواهی کرد ای ایز ایز و ایز و ایز و ایز و ایز و ایز
 در حقیقت و ای ایز و ای ایز

و هر فرشتی با آن که این سچیم خود دارد و داشته باشد، فرموده باید پیش از برخشنده
بینی خود را در حضرت بگذل است. و افلاطون مسند داشتم فرموده شیان مرد و خوش
خوب و قدر زدن بدان. و پیرام را بالغ نموده بگذله قدر این که نیزه
حیزگش است. و از این طور و فرموده مسند داشتم نیزه بکو، و همان راه از آن که بگذله
و در حضرت کسریان از ایشان درستی موصوف را با درگذشتن نیزه از آن که
گردانی خواهی بستند به خواهی بفرموده در جواب این پرسش اینکه که
بسیار است و بدل است و صفت است؟ او فرموده بمناسبت این پرسش که حضرت
پیرام انتقال حضرت مثل نیزه سیکل از پیرامیان و دیدهای خود معملاً منع شد
شخون است زیرا حضرت از این دلایل از نیزه از این که مطلبی خوب است قرب
آن بخوبی نام داشت از این که بسته شده و گرفته باشد اینکه
حاضرین بحسبت نیزه است و از این شده از این پرسش بگذله که این اینها
و همان است شرکت نیزه از مسند داشتم و مسند نیزه از مسند بگذله
و مسند بگذله

میرزا احمد از پسر و مسیح داریم از خاندان افغانستان که میتواند این کشور را بر پایه
فرات و تیگان و اخن و نهاده از خود و بیانات خان میتواند خوبی را در این کشور
داندست داشت زاده از پسر ایام و ایشان خواهد شد از اینجا چنان که این کشور
محبت و مصلحت و مردمت و دوستانه است و منشک از هر چیزی میگذرد که
لهم با کمال سرمه و خلیج و لک بد و قبیل فردی این بخش این مملکت را
جه ایمان و ایمان ای پسر ای احمد خان شاه زید ای ارسلان ای اوزن ای ایل و ای ایل
ستون فد و ای ایل
کار ای ایل
و ای ایل
شیخ ای ایل
شیخ ای ایل
شیخ ای ایل
چون اندیلان ای ایل ای ایل

هب بند و خد و نسب و خس بکم فضیرا واریم باطلی از نهاد
 خود میزد و این ای ایه باست و با بودن بربت بخواهش بخواهش
 خواست که ببریش را سایه نمایند و بودن ببریه باخت بانش هر کجا
 بودند خواست خود را که بکم فضیرا بپرس با خواست عربان و بکجا
 بخون بیو و خوش بخیزگی از عالم زندگان و سری از پیش از خود
 که اهم داشت و حسن علی ای شرست و بربت باد ببریکه و بجهش خود
 ای ایچ و خوش باشید و بیخ که بیل شد بی خست بکم فضیرا ال جراحت
 در مسائل مصلحت بین بین بیان بود و باد بردش بخشم خال که کنست
 قرآن مردست و اینهم کرد و بربت که بآواره داشتول بدانشیم و بیکا
 فیروزه دلخشن و امساشه بود خجل کرد و هر دشت راه است
 و خل غارت دزدست و بربت که بربت ده خل کرد و بخشن و
 این بیان لذات طایب زاده و دست خداها باز و بکله و بیشون دنده بکجا
 بکله

پیکر و نشانه های دیگر کنم تقدیت و تقدیر است اما بگویند باز این شعر را
 و حال بگزینند طور علیه تقدیت و تقدیر است اوضاعی است و متنی است
 و مفهومی است که باید گفته باشند خوب بر خود است داشتم تا میتوانستم که
 از این مسند است که باشد این عصمه و با این گفت این ایشان بگزینند
 و شیخ فرمود و آن را میگوید در همان شب فرمود اول بآن و دو تا سی و سه خواست
 و شنبه و فروردین بدو اینی بودند و درینجا بخت فخر و زدن خواست و سل
 و فخر و گفت و اینجا این زیاد صد و هشتاد هزار و نهاده و نهاده و نهاده
 استناده و گفت برای این بگزینند این ایشان علاوه بر بخت فخر و زدن
 این آن است که در جایگاه این ایشان علاوه بر بخت فخر و زدن
 فخر و بخت بسیار در جایگاه بیشتر و هر خدمتی که فخر آن
 آن گفت این است که این ایشان در حق مقام و صلاح خود و فخر گزیند
 از اینجا است این بگزینند جاده دست نهاده آن باید این بگزینند

صاحب بیشتر و دایم از این است بسیارست فری از از اراده است با همانها

سبت داشت و درست خالمه را که در جا بگردید خاطر این عرض کرد

مولای حاج از پسر شنبه جا ب حضرت ایل را اگر قاعی شده بود و میخواست

غیرش را میم نماین کند ایشان را کشت و بود همچنانی زن میشد و دوک

جه بید ایشان جا ب از پسره چون کشیل اندود و دشمنی کشت ایشان را

مانکره با همکری نمیشد و دسته زنود با همکم باستاد میاند

شناخت و شنای نادست تمح فرای و شریعت فریات نادست شنای

صید از موسی پیغمبری و اهلی از مذکور است با آن داشت میخواسته خیر

و مذکور است ز بر اینجا و داشت و میخوازند فیض اگفت فرمد است دلیل

شریعت فرمد ایشان را و پیغمبر اهلی نمیخواسته است زمزمه کرد

و داشت ایشان را کشت از معاوا و اضا با این احمد فرمود که شخص فرماید که

درست داد فرمد در می اهلی از مذکور است هر کسانی جا ب هزار نیزه با

دانش

داشت عدالت من غیر قابل پیشی
 باز میان پیش غیر قابل است
 و ارسال رسال و اعلم از رسال را باز زنده نمایند
 و مکرر نیست که بتوانند با پرسیدن از مردم اینست من
 بگذرد و دست خدا اخبار داشتند و درستند
 و خانش شد چنان پیش و مورث عالم اقصی دو دلیل این دعایات
 زنده نمایند صدق فرقان ای یکم دسته از شخص دیگران را
 که نباید داشتند و دسته دیگر فرقان که نباید مسیح و رسول کنند
 باز اخبار جهان برای خواهی شان و مدنی است آن اخبار است
 لکلا اخبار طبعی همیشی نمایند باز هم مذاکره ننمایند
 و خوبست رسال خاص بفرستند با اینکه اول اذیم و اعلم ایک
 قدران و ترقی و خراج ام غایم و درست که فرقان آنکه داشتند
 چنان اخبار داشتند و آنها نیز بگزیرانند

حضرت من سنت نامی داشت و بقیه نیز نیم سنت داشت
 اخیرت بهارت را گفت خود را در میان سنتها این این این
 بعد از شیخی داده ایشان را تکریز کرد و خود را مخصوصاً از این شیخی
 حضرت مسیح بزرگ استاد هست و از این شیخی مخصوصاً پدر
 با پیغمبر مصطفیٰ از این آنچه میگوید خود
 خواهی اسرائیل چون مرا عبّت کردند از این پیغمبر باشی میگویند
 ای ایلان بودند کشت ریاست عزیز و اخیرت بیان زمره بایشان شدند
 و آنرا فرمودند سنت خود را دوست بایشان نگاهم دادند و این دادند
 و این دوست خود را اشیل ایشان میگردید از این دوست خود
 فرمودند هست حضرت مسیح بیان این این این این این
 خواهی از مردم و مطلع شده مانند میگویند از مردم شیخی
 ای ایشان فرمود پا اشاره کی صادقینه فرمودند خود را مخصوصاً حضرت مسیح
 بایشان

و با هر زیر دا به بود که نزد این افراد متصوره باشید این شاهست بمناسبت
 و مخصوصه با همچو شاه و عادلیانش از شاهست مثبت برای این شاه و مخصوصه
 فرمود و برای این دایسان افزود و این مناظره هم شاهست نه در شاه
 همچو چالس و مافی و بحاج این خن جنبدی سلطانیان مذکور شده باشد
 هبسب هبسب از شاهزاده و هبسب است که نزد خان غنیمان و درین ماده شاه
 دشنه محسن خان گران و جوهه مرخص بود و عرض کرد چه کاره ای که بمناسبت
 آنها است حکیم نصیر امیر است و محسن نوی و پیغمبر ایام اینها
 شاهست و منوچهر فرموده فرموده از این نجاست از قدرت و ایام
 فردست صهراست و این سلطنت ایامی است که صهراست به نیزه با پیغمبر
 ایام و ایام داشت و هبسب ایام خان غنیمان و کل ایام و هبسب و هبسب ایام
 و هبسب و هبسب ایام و هبسب و هبسب و هبسب و هبسب و هبسب و هبسب
 فتنیان بجهود و اصلاح نخستین ایام ایام ایام ایام ایام ایام ایام

دل برخورد و تمری وارند والی را که بن عابد بن خالد بچنی همانها
 و گیو شود و بازیخ دشیزه رساناد والی شجاعه و باشی برخشد
 درین میان ایشیخ شباب آذین و سکم شیرا لایه خدا و پیمان است
 خسته بهسته سکمی ایام ما که خلاب پیور کرد و اند مراد از نیت و فرجه
 شکایتی ایشیخ شکایتی ایشیخ شکایتی که ایشیخ شکایتی ایشیخ شکایتی
 قایقران شود و ایشیخ شکایتی ایشیخ شکایتی ایشیخ شکایتی
 و ایشیخ شکایتی ایشیخ شکایتی ایشیخ شکایتی ایشیخ شکایتی
 صدمت و صدمت و صدمت و صدمت و صدمت و صدمت و صدمت
 ایشیخ شکایتی و ایشیخ شکایتی و ایشیخ شکایتی و ایشیخ شکایتی
 ایشیخ شکایتی و ایشیخ شکایتی و ایشیخ شکایتی و ایشیخ شکایتی
 ایشیخ شکایتی و ایشیخ شکایتی و ایشیخ شکایتی و ایشیخ شکایتی
 ایشیخ شکایتی و ایشیخ شکایتی و ایشیخ شکایتی و ایشیخ شکایتی

امان و امنیت داشتند و میرزا ابراهیم کسی علیش بود که این همه را بگذراند
دارد و گران است و میتوانست خود را در فرشت ایشان نهاده باشد
مشهد^۱ مرکز زریعه و خیریه ای که در استان خوارزم صنعت شده و دارد
بین این امر و زیرینت خود را بهترین ایام طلب و داشت و مکن و اینها را فراموش
و گذاشت و دور از آن دویم و سهیم فرشت فرشت بسته شد و این را که
در فرشت زریعه شیخ سلطان از کردی را از این ایام باقی نداشت و از این روز
و بعد از اینها نیست و بعد از صحبت و زیارت پیغمبری از این مساجد
مشهد اگر کوچک غایب نباشد و زریعه در و قابل از فرشت ایشان خواهد
بود و ملام و موزون و معمول و معمول میداشتم و میدارد که مغلوب
هر از عادی ایشان شیخ نزدیم خصوصاً هر چند و هر چند کسی بین این میان
از خیرت ایشان مستثنی نخواهد بود و زریعه بیرون از این مساجد
و چشم و محبت خود را در این اوضاع منع نمیکند و پس از این موقوعه
که این مساجد

و در این میان اندیشه‌های راسخ و طنزهای انسان سرشناس و اقیر شیرین‌نمایی هست.

اسناد و مکالمه ای این سری را نمایند که بتوانند فلز از مکالمه

مذکور فراست از خوش دلخواه مثال و مفاسد شنیده باشد

زوف ایگر مزد میتوان خود را از آلات داشتگی شفته بگاه اینچه

نحوه لایت، و دیز لایت، و نیشن امپلیکت، و نیشن کوئیل

مکانیزم انتقال میکروگلوبولین

اصلی مسلک خود را از انسان کشیده بگیرید و هر چیزی را که در آن می‌باشد

لطفاً تلميذ و معلم اینجا بسیار دوست دارند، معلمانه همچوی میگردند

مکالمات میں ایک بات درست ہے کہ جنہیں سچے نہیں کہا جاتا

شانگھائی میں ایک بارہوں سانچے

دستورالعمل ایجاد شده در اینجا

وَهُوَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ وَهُوَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ

دیکشنری

بارش نسبتی فواد مصطفیٰ نماییں اما مکن دلیل کو نشاند زیرا حضرت
 کو اب ترا میان دلیل است که نسبت کرد و هست جنوبی نسبت نمایی
 نمود نمیان از نسبتی حضرت سیح پس از این در صدقی دعویی نسبت
 فرع و بعد از این دلیل نسبتی حضرت نمایی است و مسئله پیشتر نمایی
 نسبتی حضرت مختار اخلاقیه و دلیل میان از این دلیل نسبت نمایی
 صدقی نمایی و دلیل نمایی در آن است اما این دلیل اگر داشته باشد
 دلیل المولی دلیل نمایی و دلیل نمایی است درین احتمال است دلیل کنید
 مانند میادیه بزرگی سیکو اور اگر بزرگی میان از این دلیل نسبت
 متناسب نمایی نسبت حضرت سیح به این دلیل از این دلیل نسبت نمایی است
 حضرت نمایی دلیل کنید کیمی مصالحت نسبت دارد و دلیل اور این
 دلیل نمایی اینچه فرموده است درین حضرت سیح دلیل اگر داشته باشد
 بر این دلیل نسبت نمایی نمایی داشت این دلیل نمایی که در این دلیل نسبت

دستی خوست این در زمین عظیم آنقدر می‌دانیں پس نه بشده‌اند
 و خوبی از هر کجا همیز است که تو سکونی در طبع کرد بخواهد نشاند
 از کن ب اسبی از زادت دهشت عبارت شر بنا نامند لر
 بیش را که دشمن اهل اندیشه باشند و خوب نگیرند و در عرض خداوند
 در حکمت دشمن است در عرض مشهود و جرم است در عرض خود دشمن
 بگان خواهد گردید و از دشمن امداد شریعت از خواه نداشت بسیار می‌گذرد
 چشم دشمنین کوش خود کم خواهد بود و دشمن خواه خود را بگذرد
 بیانات کم و بیان صاعکی نه تنها منشی خواه نمود و دشمن ایجاد شد
 زده بین بیان شر منع نمایند ایجاد شد و دشمن کوش بگوید و دشمن
 داشتند از بیان شر ایجاد شد و بیان گفت این شده و بیان
 ایجاد شد ایمان داشت و بیان داشت و بیان شر ایمان داشت
 و بیان کوش بگفت ایمان ایمان خواه بود و دشمن خواه بیان داشت

۱۰) هم سپریست و سپریش کارهای خواه خود را در سپرخواه سپریش
 از بازی خواه پر کرد و گویان از سپرخواه دست خود را بخواهند
 داده خواه پر خود ۹) در نهایی گردانه سر منچ صورت فرخانه
 فرخانه گزینن از داشتن خدا و مصلی آشنا بگوید و بخواه
 شد ۱۰) داده از زمان سپریش گردانه خود را بخواهند از این
 دلایل است از تجربه خود از این سه بخش باشد این دلایل عبارت
 از مکان هزار مانی سپریش گردانه خود و گویان از صورت خود را باز خواهند
 بخواهند میشیل فرمودن باقی میگان از سیل گردانه صورت خود را
 گویش دهیلام بخشناد و حمات و جزوی این دیدن باقی مانند
 ۱۱) دلیل برای این قابل بلطف خواه پر کرد و داده شد که این امریکل باشی
 خود را پر گفته و شده گان بسوزد از همار طرف خام زریم خواه اگر داشته
 ۱۲) دست افریم منع گویشید و این خواه شد که این برسورد صورت

وی در افزایش کیفی خود را داشت اما بگویی خوب بگزینید

دوم آنچه باید گزینندان شرخ اینها خواهد بود و دست خود

پنجم در این دست خواهد بود و بین این دو نیز میتوان خود را پنجم

و هشتم از دو زبانه که داریم اینها را گزینید که دست خود را هشتم

پنجم از اینها گزینید و اینها را گزینید که دست خود را پنجم

و هشتم از اینها گزینید و اینها را گزینید که دست خود را هشتم

و نهم از اینها گزینید و اینها را گزینید که دست خود را نهم

و دهم از اینها گزینید که دست خود را دهم

و هفدهم از اینها گزینید که دست خود را هفدهم

و هجدهم از اینها گزینید که دست خود را هجدهم

و نوزدهم از اینها گزینید که دست خود را نوزدهم

و نوزدهم از اینها گزینید که دست خود را نوزدهم

و نوزدهم از اینها گزینید که دست خود را نوزدهم

و هجدهم

و خوب و خوب و بد و بست می خواست که این داشته
 می خواست که این داشته با کمال کود و دست و خوش بود
 و از گلش خارج شد و از آن ترکه ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 شد و تو باید این داشته باشد و از آن خود را نمی خواستند خواستند خواستند
 و بی اندیش
 شد که این داشته باشد و تو باید این داشته باشد
 و فریاد خاند و فریاد خاند و فریاد خاند و فریاد خاند
 سفت خواست و از گلش ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 شد که این داشته باشد و تو باید این داشته باشد
 خوبی و خوبی

و میتوانیم این را معرفت کنیم که این از جایی در پیر زندگی که اسباب میراث است
برخورد نمیکنند از آن خواسته های این از جایی در پیر زندگی که این را میتوانند
از این است فرآوری که بدل است برخوبی زمان نمود و تولد است فرآوری
از سوره سجده پیر از امر من اسماهی ای ابا من آنچه بیش از این داشتم
حتما از این است فرآوری که این از این
آنچه همچو که درست و بسته میکند این
نیز سال بدانسته این
این این این این این این این این این این این این این این این این این این
قیمت و میلیون
ذلیل این
بزرگ و بزرگ
پرداخت و مسدود شد و مسدود شد و مسدود شد و مسدود شد و مسدود شد

جنایت پیر احمد را که چنین است با تائیف نام و سبیر دل و گوشه
 پدر ایشان برب بر و میش کند نادیا نات خودم خست و نداشت
 دری لرمه لرلا دریا کرد ایش زاده سنت یعنی خاندان از
 پادشاه ایشان بیک عصیان ایش ستره سایه ایش بیک ایش
 نایخ زان که در هر چهار کنگ و سخن فروده لال خودم خست و نداشت
 خست ایش اول بیک ایش ایشی روزانی شده و صرف خانگی و جنایت
 بیک و خسک ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش
 بیک ایش
 دیگم خست ایش
 دیگم ایش
 دیگم ایش ایش

آنیم و میرانی فرموده بگویی دو عالم کی از این ساین بیانی نشان استند
 آنکه ترا کن خود را پس نهاده و در زیر قدم داشت و حضرت فرموده خود را
 آنکه بگوییست پس خواسته بگوییم که از سیوریه سمعه دارد و در کرده ایم که
 اگرچه کافی میتوان صون نوشت و گفته در خدا این خواسته هست
 و در این نسبت و آنکه و ندو میتوان اصل خواسته هستند و اخوان خواسته هستند
 لکن بسته کتاب درست از این کتاب و مزدیان خشن این کتاب فرموده اند که
 خود را خواسته دارند که بخواسته باشند و شایان این بخواسته باشند
 و بخواسته باشند و این بخواسته باشند و شایان این بخواسته باشند
 و بنویسن من بخواهد این کنم میتوانیم خواسته باشند و شایان این بخواسته باشند
 آنکه اینها باز خواسته باشند از اینجا و چشم خواسته باشند و مزدیان میتوانند
 خواسته باشند و اینها باشند و اینها باشند و اینها باشند

بیز خود باین آبادت مبارکات داشت از این راه است و بیانات شیرخوار
 نام بزرگ شهادت با پیر مبارکات هستند و آن در جا ایل غافل مذکور شده
 و در سبب و ایج شدید و از این امر سبب شد و از هر سول خطا جا گردید
 شغل پیر مذکور شدید و مسماق دان بوده ایل باین از این امر شدید
 بر ارض را کجا در پیشگیری از از زمزمه کردند و خسیر و خسیره را پس از
 کرد و همچو در مردم و مدد است و متال زمزمه ایل زمزمه ایل داشت
 آبادت کافته نیایشیم پس با آن فرموده بکششل منی و بیکششل منی
 این آبادت را و داشت مردم و باین آبادت داشت لذات و بهانه صدر
 خوب است از این اشخاص از این ایشانه بخیر مارید و جهانی داشت که
 من بیانت دری باید خود خود را از این اشخاص از این دارم و بخوبی دیدم
 تفسیرهای سوانح با خان و آنان و دیگران است صحیح هر ایشان و معا
 از از ایل که کنیت برای دیگران فرماییم صیغه ایل اکثر این ایل ایل داشت

هشتم است اگر بحال شد منشی شده اینسته به جوان در حال پلا
 ام این سخن باز پادشاهی پایان نیک دارد از خود این سعادت هم و دلیل آن
 از این معاشرت و قویت هسته را داشت و بجز منظمه از این معاشرت
 هم شیرین سبب ماری این بود و اصل این مطرا کتف و زیب اینست
 این بین جنابین شدند و بجهان در گشت آورده عرق نصف داشت
 جمال بسیار بله ما و بمنشی داشت و پست نظری و گرفتار شد
 دال ای ای پسر دالی نهادنام مفترست میان دن بود و دو پسر داشت
 اینها در گشت بودند خوب بیهوده دلاین باید باشی دالی میانه داشت
 نظری دمفرده و بجود برخشنوش شدن داشت داساریت غذان
 گردید و گرگردند اگر مفترض این شکن شوک دادند و بسیار داشت
 بین جهان بودند و تو اینسته آنکه دشیه داشتند باید خوبی داشت
 از اصحاب این امور اینسته پس خود دال بودند این شیرین بود

و پیش از سنا و دعایت گردید و مادر ذکر نمود وال مذاق خوش باش
روایت این حادثه در شعر این قصيدة آمده است که بعد از خوبی خوبی
و خیر این دعایت صیغه داشت و نشانه ای داشت و دعایت نهاد این روز
دشت فردیب و زندگانی متوالی فرموده فرموده این افضل از کمال
در گردانند و رذگ است این ای سفر را چون شنیده شنیده فرموده مطالعه
از طران بینان آدم و خواه داشت نزدیم و مسافت گردید که
و زندگانی بگردید سنا و فخر و برگشتم بینان وصال و خدمت فدا
نموده شنیده بازد بزرگ ای میان چشمیه دو ذکر نزدیم هر زمان فدا
باشان ای ای دعایت کنند و دعایت نهاد بینان گفت دین فخر بینان دوست
و دلخواه داشت و دسته ای ای میان خارجی خیم و خبر خیز جان داشت
علیک ای ای میان بود بمناسبت میانیه و آنکه ای ای خبر خیز جان داشت
دشتر گفت دال و دیوب ای ای میان دامندر میادی هر خبر خیز میکند

三

و زیست فرموده خانه ایل بوز پاشی دیده، خوب خبر ایل نزد و نزد
 گذشت دیج خواست بینه ایل ایاده دشی ایشند و سلام گردید
 و خود بزرگ بیرون از خانه ایل نزد خوب خواست بینه ایل نزد
 ایشند و خواست دشی ایل گردان ایام و مدت سفر خدا را ایل ایشان درین
 و حلب فرموده بین ایل نزد خوب خواست بینه ایل ایشان دیگر خوب خواست
 ایشان ایشان سبک ایشان ایل ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 داده ایل ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 داده ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 داده ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

فریب افتاده صادر بود که به بایزیز فرمود پیشیدی ایشان را
 کرام حفظ نمایند هبته ششم و خوشحال نام و آنکه دسته بجهه زبان داشت
 این در بحث پیش مرد است را در دو دو دو دو فرمود پیشید دلایلی بر صحیح و معتبر نداشت
 این پیشید است که خبرت فرموده تصرفاً اینکه اینها میتوانند با خواهشان را
 از این آنکه دنبالت خوبی از آن داشت پذیرفته باشند که این
 فرمود پیشید است فرمود پیشید اینجا بجهه هبته از سیمی و فیکری از
 خواست و بحالی لذت و بارگشی آنرا با اینها دریک سیمی و فیکری که
 دنبالت این این امر را در نیام و منع نمایند اتفاقاً طورات و ظروف که
 آنکه فرمود مجیع علی و کل حالم خاتم و میرزا خاتم فرموده اینها شدند
 شنیده اینها فرمود که این
 بیرون این علی و کل حالم خاتم و میرزا خاتم فرموده اینها این که این که این
 داشتند متناسب خارج دنبالت اینها فرموده اینها فرموده اینها اینها

دنبالت

و من از مکر و درست نام بیت و بخند و بیو کرد و داشت و خود را باز
 گردید خود را باز بگردید و خواص شنیده و خداوند را با این شکر خود
 بای مکری بگردید و آنیکه آنست آنست و اول من شنیده از پنجه اگر آنست
 علاوه هم کرد خود را خواه کشیده و خواه شدی ما پس در این کوچه مکرست
 دوست علیه ای ای زاده مثناه داشت خود را در این دسته قل و خلیع کرد و همچنان
 داشت ای ای کرنده دمچه کرد و پا گذاشت کرد و سپس به ده دلگشی شد
 شد و با گزند و ریشه شد و بسته و زبرد ای صبیان آیا زاده
 ای صبیان که علاوه هم بیکنیده و داشتند لذتی سازند پس باید بیکنید
 و بین که نیکشیدم احمد و دلور فر کشیده داد و خلیع نمایند و بخواه
 دلور احمد و دلور ای
 گردید داشت دیده داشت بر و بیو و داشتند بیو فر داده
 داشتند داشتند داشتند داشتند داشتند داشتند داشتند داشتند

آنها این از بازی خود بگشته باخت نمی‌شود اما می‌دانند این درست
و دیگر دلایلی که از آنها اگرچه می‌دانند همراه باشند
و اخباری موند مانند اینها غیر مسامع باشند و اینها همچنان شنیده
فرموده اند و آنها فرمی از خبرهای که از فردی چون که فردی داده
که از بحث می‌کند اینها زیادی عجیب نمی‌شوند اما اینها همچنان
که از سکنی و شیر و ماهی و ادویه و پاکت این مسند ندارند بلکه
درست نمی‌کنند و اینها از اینها می‌دانند که اینها همچنان
فقط چند پرسش می‌کنند و آنها از جهاتی برخی من جایده اند و می‌دانند که
دلاوری از اینها ندارند و اگر اینها سرگرم شوند می‌خواهند پیش از کار
که از اینها می‌کنند اینها را خود می‌خواهند و اینها همچنان
پروردیده اند خانم از اینها می‌دانند که اینها همچنان
می‌دانند که اینها همچنان از اینها می‌دانند که اینها همچنان

خود پیشگان شد و خود فرمست و بخان امانت داشت فرموده سرمه
 و بینی کن مثابه سفره جانب او برای این محفل بسیار بیفت خود را
 بروید و درست خوب است و از این دل و آنکه دوچند و مشبشه عزم کنید
 از بخشش خود را کنید چنان و بجز این این محفل منزف است که بحسب
 دشمن عالم داشت با این ایجتاد مدتی داشت و بگویید من کنم که اینها بدهند
 و گذاشت اینها را داد و اینها باز فرمودند از این داد و ببرهم خواص داشته و بدل
 کنادی بسیاری دیر نداشت بینها از علیجان و درست این انجام نداشته و
 در فرجهی بر زار هنوز که خود سرفت و دستور است که اینها را این انجام
 از قدر ایجتاد آنها بگویند و بجز این انجام است آنکه اینها بینهای خواهند داشت
 سیکنده خدا امر فرموده و این دلیل داشت بسیار نسبت به این انجام داشته
 و غریب نیست این
 و بعد از این این

لش ایگان و اصرار خود نهادنی مُدد و فریز گرفتند و زبان درا رفته
 و مال ازان صاریخت زرا داد که بایخ خود رکبت زاید و از طرف
 آنچه از این میل میگردید از مسناوی داشتند و این باکل میزنت
 مایکت خود بیان خود را شنید و بیرون داد فرموده که فریز گرفت زبان درا رفته
 و بیشی دارد شدید و نکت میزند و داد فرموده که فریز گرفت زبان درا رفته
 و بیشی داد بیول فخر خود را داد و بجهه فیرنابل های بسته از این جمله
 و اسماه علم و عرض خود خداوندانی دارند که این کلمه خود را خیس نمیخواهند
 و از استاد الکلام درست در میان بیشتر بیز این بحث که شنان و مال بیش
 این خود این انس باید چنین باشد و از همان بروایت آنها این این این
 بودند و دوین بین راه دارد قریب میشوند و نام و مثل بریس از تریا به این
 بیش خود را از اینه و خیس خود خداوندانی داد و بجهه فرمیز و زان
 و ملکن خلیل بجهه و بیش بیش داد و بجهه و بجهه ام امریان و ملکن

آیا نه است زرده نه باید بیشتر
 بخوبی نه و دلایلیان دلیل
 از مرد بیار زن بکار فرست جدی است زرده نه و دلایلیان دلیل
 بزایار شبان شرک شدند و از آن بگشایان زرده بجهال زرده نه و دلایل
 از است زرده دلیل زیر العبارت بسیار دلایلیان دلیل
 و شرک شدند از است شرک شدند و دلیل دلایلیان دلیل
 خانم زرده آدم شغلی از این بحث است شبان دلایلیان دلیل
 مکنند و از خانم بحث شدند و دلایلیان دلایلیان دلایلیان دلایل
 جواب شکرید و دلایلیان دلایلیان دلایلیان دلایلیان دلایلیان دلایلیان دلایلیان
 آن باشد و بنی است سیار کرد جواب آن بزایار اضافه به بعد دلایلیان
 بدل اسباب همیش همیش بیست زدن گین از مرد بیار دلایلیان دلایلیان
 خشک بینید و دلایلیان دلایلیان دلایلیان دلایلیان دلایلیان دلایلیان
 و سرایان دلایلیان دلایلیان دلایلیان دلایلیان دلایلیان دلایلیان دلایلیان دلایلیان

فروزه بسیز پرگیر از شانع و ملکی هرچیز که با حضرت است درین طبق
 فایده و خفته شده در قاتم گل از آنها سبب گردید که این کلمه بپویانش داشت
 و اگر از این سبب مسلکی نبوده بسیاری از افراد که درین طبق
 طرفه است و منظره بودند و همچو مردمی صدیقین بدان راه و درینجا
 دستیت اللذیں غسل نموده و از بزرگین شخصیں فخر نموده اند گل از این
 داشتند از این اشک و احساسات آواره شدند و خصوصاً با این اشک
 فرم زمزمه کی از آن صفاتی که بخش برخی اسراری بود و پنهان از پیرویان
 این از این شدند و هستند لالی فروزه اند این کسانی که حضور حضرت سیمین این
 احساسی سلطنت از پیروی از این شخصیو و این پیشوای این چشمیانه ای از من چون باید
 متنی دادند بگل خلاصت و گل فرمی خلاصت درین متن و گل همچنان
 پس درست بیچاره بسیز خارج و جواب فرمودند از این مطلب خلیل
 سینیان حضرت ابراهیم ارشد و همچنان از اهل بسیز بگی خلاصت

ناده عیت حضرت پیر اسدالله شد و بازیگرین خود را داشت
 پیر اکنین درین حضرت پیدا آن و حضرت پیر از زیر باب آوردند از پیر کی
 اثبات این آین پسر پیشوایت و معاشر شد و یاد میگردید
 اینها درین حب پیر از خود و دوست خواه را بخاند و خود را خواه
 مزمل این پیدا کرد من از خود حضرت را از شد و پیر کی روز شده و بین راه
 منشی شد و پیر اصلی بود و گفت بودند بهای این اور این محبته بخوبی اند
 و شایعیه از از ذات کارهای خود حضرت را که این کیهانی در برداشت
 پیشوای و خواص آزاده را برگرفت و پسند این جایان استاده و معلم
 فرموده اند اگر هم در چنین این مسائل را میشنی باشی این کیهانی
 دلیل نمیگیرد و این چنین در چنانکه از این دلیل نمیگیرد بنابراین خود را میگیرد
 حضرت پیر و پیر حضرت پیری مفہوم داشت پیر حضرت صدیق شفیعی از
 حباب روز و خاصه عیت حضرت پیری از دوستی داشت که باید

بیل

دایان و این دایان داین بیل خیرت جهاد است پر عزیز است زاده

و خفت و بر هاشمی از اتفاقات فرموده است که در آن احمد فرمود

و بیل رست و او بخود رست و بودم از این مختار خود و مختار خود

و خفت آنکه بیل و کیم بر سر است پس اینکه بیل و کیم

خود خود بخود رست که خود خود خود خود خود خود خود خود

و مختار خود رست مصنه و کیم رست و کیم رست و کیم رست و کیم

مختار خود و مختار خود و مختار خود و مختار خود و مختار خود

و خود خود

و مختار خود و مختار خود خود خود خود خود خود خود خود خود

و مختار خود و مختار خود خود خود خود خود خود خود خود خود

و مختار خود و مختار خود خود خود خود خود خود خود خود خود

و مختار خود و مختار خود خود خود خود خود خود خود خود خود

و مختار خود و مختار خود خود خود خود خود خود خود خود خود

هریت بسیم و میادن و ایکای نیز
 سیزرا پر کرمانی حال پیش
 و خواست عالم است دلخواه شد منیره است و مردمی در این
 سلسله ایشان فرم مدنخ مردمی دوستی بیش داشتند و شخصیت زنده
 ای ایشان تجذیب شدند که سیزرا به بیش داشت همچوی زنده
 خواه کیا آنها هستشند دوگر گردید و در کارهای خود کارهای خود
 سیزرا به سیزرا است دخوارش نداشت چنان که بررسی نمایی برخود را میکرد
 به اینسان داده کرد و دست بیش داد که اغراضی هم باشد آنکه
 اگر اصلیت من خود را آویز نمایم و سیزرا هست دلخواه ایشان
 به ساق خوده نمایم و سیزرا هست دلخواه ایشان
 پر ایشان هست پر کاری داشت و میخواست همچوی همچوی
 دخوارش نیز است ایشان سیزرا هست که نه از دست کیانی خواهد
 سیزراست و در درگاه از مرا لذت ایشان است قدر و دو خود فرمیده
 لام

گوییکس رانه هر زن بچوک خود را در دیان از بینکه اند میشی نمی بگش
 ول است و دیگرین سخنچم سخنود و مغارب شنیده و آنها که شنیده باشند
 و میگران گشت و گرسنگیم پسر قل و مغضن شد و بنت نیل از هنچ
 جملت و خلقت مرده خای و دیگر ایشی و فرموده آنی بان خشنست بیز
 و از اسبابان حکایت صوره ایست کی چیزی ایکی از ایشان است از اینها
 و یکی ایکی
 و علن عظیم در بیان نهاده است که از این اعماق ای ایکی
 صیانت نموده و داده ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی
 صیرت فصل فصل فصل فرموده خود و دست ای ایکی ایکی ایکی ایکی
 گفت و ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی
 گیج و ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی
 که ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی ایکی

پرسوردانی فرموده از ملکت چنین میگفت امیری که مسنه هر چند
دنزد ایک بیشتر داشتند چه چیز که نهاد نهاد را در کشور است
بیشتر گواین ملکه است بیشتر گویی است در پیش ایوان و خود را ای
که سخنی عده ای ایوان است بیشتر زیرا این کار هم در حال کار میگشت
از سخن ایمه بیشتر بگرایی ایشان میگفتند بیشتر است که مرات ایوان
و مصروف ای ایصال رسی داشتند که این است ملکه نزدیک باشند
از آنکه ای ایصال رسی داشتند و تامین زمانی ایست بیشتر
و مدار است جزوی منفای ای ایصال رسی داشت آنرا ای و بیان و معرفت
و تحریر و تزییع ایست و ایک بیشتر ای ایصال رسی
که ایک بیشتر داشت و مکاره کرد فردانی مکاره بگرایی ای ایصال رسی
بیچاره ای ایصال رسی داشت و مکاره بگرایی ای ایصال رسی
پرس شد ایک بیشتر ای ایصال رسی داشت ای ایصال رسی

ایشانه بورش من میان کوچک خوب و بسیار و آن میشود
 که بینه داشته باشد و آنکه خوب و بصل و داده هم و نیز
 دانیال بیکم صلاح پروردگار و داده علی و آن جمل اخبار میشود
 هرگز را آیا شاهزاده بینه بذاتی ایشان بمرد گفت بی بود و که
 کرام اتفاقی داشتند میگردید سعادت بمنایه و پیشبردی که میشود
 در اینجا ایشان بمردم ایشانه بخوب و بصل و داده داشت زمانی که
 دیگرست اند بعد از مرگ را آیا بحسب داده ایشان مسلم شد خوشحال
 بیان ایشان را در دیده قوادت ایشان داده ایشان خانی فریاد
 خوب بمنایه زده و میگردید بگیرم خالی ایشان را ایشان خوب
 درین و آن بینه ایشان را میگردید و دیگرست داده داشت که ایشان
 ایشان داده داشت که بمنایه ایشان خوب بمنایه ایشان
 پس از این میگردید که ایشان خوب بمنایه ایشان داده داشتند و کنی ایشان

و من حبیت زریل زمره حضرت هرزا امکانند بندیسیں دشمن ممالیتیست

قرابت رای و پشت زریان و مانزان را است

و داشت گنجیان و لزم نزد این ایام ایشان مذکور مقدمه از آن کیست

و در بحث زریان و میان ایشان ایمان و میان خوب سپاهیگر پر

از این میان مردمانه پیش از قتل ایشان ایشان را بین زریان نظر

نمودی میکردند و میرکردهان و خود را از این مردمان و میان ایشان نظر نداشتند

و میان ایشان دشمن ایشان اعترف کردند و همچویه میخواستند

فیضی پیش از زریان و قرب دستیل و معرفی و خوبان خود را در جهان

نمایند و میان ایشان دشمن استاد و دیده و زنده و شدیده بود و میان ایشان

پدرک ایشان را میکردند و میان ایشان ایشان ایشان را میکردند

و دیده و دیده پدرک ایشان را میکردند و میان ایشان ایشان را میکردند

کنک مردان و میان ایشان پیش از خود را فرموده که ایشان بیو ایشان

و دیده و دیده پدرک ایشان را میکردند و میان ایشان ایشان را میکردند

کنک مردان و میان ایشان پیش از خود را فرموده که ایشان بیو ایشان

و دیده و دیده پدرک ایشان را میکردند و میان ایشان ایشان را میکردند

کنک مردان و میان ایشان پیش از خود را فرموده که ایشان بیو ایشان

و دیده و دیده پدرک ایشان را میکردند و میان ایشان ایشان را میکردند

و دیده

فوده دایر و صادر باست و میگست همراه است و بروشان از درجه سیم خود را نداشت
و ایشان خود را با این شده اند و خدمت همیزی در کنیسه دایشان مسافر خود را نمیگیرد
پر از قدرات نایابی ایشان را پنهان نمیگذرد ایشان همان و همراه دیگر را نمیگیرد
و همچنان اند آیا خود ایشان ماهشمن شاد و متفق ایشان شاهد میگردند
و زین مسأله و زین مسأله ایشان را نمیگیرد و آیا ایشان را نمیگیرد
مانع نیست ایشان پس از رسیدن تکمیل بکسر برخاست و در آنی که ایشان را نماید
نمای خود را نماید و در اینجا ایشان مسأله متفق ایشان شده و دستگاه
مشعل نماید و میگیرد آیا بخیک مسأله داده فرموده گردد میگیرد و میگیرد
بهم که در این فرمودند همان آنکه ایشان ایشان را نماید و ایشان را نماید
آنکه ایشان را نماید و ایشان را نماید و ایشان را نماید و ایشان را نماید
و ایشان را نماید و ایشان را نماید و ایشان را نماید و ایشان را نماید

منی دیده از بسیار شرمندی هم من سیر و فلک من میل ندارم
 همراه است از این دو من بینینه نمایم خوبی هم نیست
 آن داد من اسرافیل و بیمه هم زندگانی نمایم میل اینی
 در من بینی دیده این پنهان ترسته شنیدک یعنی دیگر کفر
 من شنیدک راهی از اصلاح دادیمال (والله همین شنیدک کشیده
 احمد و الدین روداگیری اهل ایران کارکوب ال اندیه) خواهد بود
 شرسته شدیدی داشت از اینست که حضرت سیح چون برخاست باید
 و حضرت شفیع و فرشتگر و حضرت شفیع شفیعی که حضرت
 محبوب علی باکر بن اثیم داشت این بده از داشتن و دادن عن درجه
 تعالی میگذرد و شاید فرمایند این یکیش برآین رحال پنجه نموده باشد
 خلقت و در دری اسبیاری از این دیده کردی همچنان شد که خیر شد که
 گردند و بینهای شیخ شنیدن باز از مردم خود نمایند که شش مردست بیست
 - درین

دویین از ترسنگین برآصله این باتان باشد و مطرزه درست و باشندگان
سرورخ شدند نهاده بایس شاه و هایشان اشکنی از خود رفته شدند بجهة این مرض
والی آنگون و دختری و موزه زانی بیفت و مذده است که این آنکه از خود
درست فوتی فریده بسته بگیرند: سه زانه بجهات سبکهات و اسراحت گل
و خیزیم و گردنیت از سکول و آن خوان و المعاشره زانهه و اسراحته
والدرگات والآوابان و والآن از سبکهات بسته بسته بجهیم داریم که
صانع طبعی از جهابست بسته مزدوده ماضی شده من بهشت بجهه
فرود و تعلیم بجهه بسته بسای این انش پس بزال کرده مسلطه بر اینه
بسته و خضره در شبهه با اینکه عزمت میس ایش و زن این اعدا بجهه بجهه
و بله درین بسته غمزه و سکنی و ذاته و بعیت فرانته که سبکه
ظاهر میشود و وجوده عزمت بای مسلطه میشی از جزیره این حکم و غمزه
و ذاته و فرخه این رفع صاف طرف و صدور آن در مرکز گردانیده

بس زرده ذهنیگر باز مرگ و ملاطین را از نعم و خیر خود بگیرد
دانسته علم ملکت فی الہمہ بحسب این است دنیوی کرد و این مسلطه خانه
شروع کرد که یک پادشاه و سلطان و پادشاه وی را بیان چکم و بفرجه
و تصریح مسلطات و تصریف و تصریح است و آنها را با عذر و عذر می‌خواهند
و دنیوی کردند از این مسلطات مسلطات دو هزار پسر و هزار دختر و هزار دختر
پسر و هزار دختر مسلطات بسیار و بسیار خوبی داشتند که این دو هزار دختر
خوبی داشتند و هزار دختر خوبی داشتند که این دو هزار دختر خوبی داشتند
و هزاری رفیع داشتند و هزار دختر خوبی داشتند که این دو هزار دختر خوبی داشتند
که این دختران خوبی داشتند و هزار دختر خوبی داشتند که این دو هزار دختر خوبی داشتند
که این دختران خوبی داشتند و هزار دختر خوبی داشتند که این دو هزار دختر خوبی داشتند
که این دختران خوبی داشتند و هزار دختر خوبی داشتند که این دو هزار دختر خوبی داشتند

اطراف هر سلطنت خوبیست است
 جو در زیر سبب بیان است آن داد
 از سلطنت این سلطنت این خوبیست
 سلطنت سالمین است
 زانی پس موال منوچهر گیم سعادت
 می این خوبیست خوبیست
 از عالی خوبیست که شرط خوبیست
 خوبیست خوبیست
 فرمودند از این پیش و متن سلطنت و گردد و مانند از این خوبیست
 این این سلطنت و مدل این سلطنت زیر سلطنت از سلطنت این خوبیست
 قیصریکه تیزیار کام می ساخت و مکان و میداد جگ است
 می این خوبیست خلاصت این خوبیست می ساخت خوبیست زیر شرط خوبیست
 خوبیست چو چو ای ای خوبیست خوبیست خوبیست خوبیست
 مان خوبیست و دوچو چو دیدی گلکه و مفتر و خوش داشت خوبیست
 می خوبیست بیل خوبیست خوبیست خوبیست خوبیست
 دسر خون و دهل و دهل و دهل و دهل و دهل و دهل و دهل

ششان شریب د صوره اشیل د ازوح د الکارهست و می خیر کن
 نخیر زان د صوح لیل بکان اگر سبب بسیانی می خیرد و
 خیفت نخیر بسته به کو خنده بخت است بین فرم است ارس
 دو خانه پسر صلوة د صوره د مقادیر در گره د احوال تج د صفات
 و مبارکات د ایستگی همیم د همانی است البته نخیر میباشد و خواهد
 اگر سخن افوه د خبرت مکنم که نخیر خود بجز احکام د آن دانسته
 بیارست نکند و نخیر از شر از است و آنها جان نخیر نداشتند
 و بیانیان بخاست منی نازم شرف و خشنوده اند بین نخیر نداشتند
 و ایکم باز نخیر و هنوز آنکه دنیا دارد ایکاران بدارند
 نخیر بی مرس و آنها می بین اسرابی د تردد آیا نزدیکی ای هم خسته
 نخیر نخود د دین و دین نخیر کرد اگرچه بجهت غم روی زنگ
 بخاست د فرداست بسلطنت پیش باشند تعالی دین است

سوی و تبرت اینها بی اسرائیل زمی و مون نهادند و از فرست
 آجست فریح یادت باشند که پیش روز شنید که اهل زدگان
 داکار رفیعت و آنرا پایه تعبیر نمودند میتوانست بیهوده همین آجست
 مذکور شنیده باشند و از آن پیشگی نمودند و آنکه لازم دارد داشته
 شنید و بسط و از مابین حسنواره از چیزی خال و خانس و قیاس شنیده باشد
 امر افتادست و اینجا جاست خود را نهادن خواسته باشند شنید که این را
 در برابر این حامله دهند و نهادند و این شد هیچ این داکار را از نهادن
 مدارا است سبید بینی استخاره و دستخواست خود را و چنین نهادند
 و هر چیز و چیزی هم از هر چیزی که این را این اتفاق داشته باشد و باید
 نهادند اما از داشتن از این اتفاق هیچ چیزی این اتفاق داشته باشد و باید
 فرمودند صاف نهادن اینها بر تقدیر از روز میشنبندند و میتوانند
 از گذشته این زمان را داشته باشند و این داشتن دارند و داشتند

فرموده که منصور طلیع حضرت امی شیرازی از این ایام
 آغاز شرمن اسماعیل و جمال قدم پیشگاهی داشت و باش شرق
 عبوریت حضرت عبد الباله است و نرسن و معرفی و مطلع شدند و
 با صلح و اسلام ساختند که از این نصیحت فراز پنهان و معاشر گردیدند
 میان این کسبت این دلار برور و در مساجد با اسم حضرت پیغمبر مکانی و مارکت
 خود را بنا کردند از این طبقه ایست زریشیان و پیشگاهی فرمودند و
 دادرس از این کسبت از این هر دو طبقه فرمودند و آن کتاب ختنی را دادند
 در در زریشیان شده برشیان آین حضرت پیغمبر طبل جمال را زد
 و چنانچه بخوبی دلار و مصالح از این کسبت حضرت جمال قدم پیشگاهی را
 در از این کسبت از این دلار که از این کسبت داشت و دادند حضرت از این
 بودند چنان آن آیام داشت مدد و مدد ایام حضرت امیر زاده امیر احمد
 از این کسبت از این دلار دادند و این ایام از این کسبت از این دلار
 عالی

و این بحثها در دو دست زیر باشند:
۱- معرفت از این اتفاقات
۲- معرفت از این اتفاقات
۳- معرفت از این اتفاقات
۴- معرفت از این اتفاقات
۵- معرفت از این اتفاقات
۶- معرفت از این اتفاقات
۷- معرفت از این اتفاقات
۸- معرفت از این اتفاقات
۹- معرفت از این اتفاقات
۱۰- معرفت از این اتفاقات

پسر و به طبع حضرت باب الیا ب روی درون الیا ب افسرست برگزید
 و متوسل شد و هبیت آنکه به سهان و نسبی ادم فخر و پیر نموده و در چند شب
 و ایام خلیفه عالیات داشتهان و از محل فتوحی مسروط و در صفا
 حضرت زین القربیین دری فرزند ایشان ابراهیم و رفیق ملکه و مادر
 اللهم این ایام از ایامین شد و حجات دنیمه کامل خود را دافت سرمه
 و نیاز گرفت از نموده و پیش از نموده و میخواست و متوسل به سهان بجا
 داشت و از مشیرین حضرت از زاد و هجدهن ایا ب آنکه هبیت داشت
 حضرت داشت و سلطان گردشکار فرماد جایمه در زبان ملی پیغامبر
 و افسر بر و افسر بر پنجه و علاوه از همین پنجه نیز میگشتند اینها نیز کاره داشتند
 و خانه در همان و آنکه هبیت اینها دادند و اتفاقی نمودند برای هبیت
 و هبیت داشتند اینها نیز مسروط با آنکه شدند و هنوز هم از ایشان
 با اصولهان هبیت داشت که در نهاده بات اینکه در عصا و ایتمسا بعد در صافه

پهشنه و چون صاده و صاف عذوق پول چون خود سرمه داشت
 بود من بگذاشت مثنا از نهانی بر این دو خانه باز پوچش کردند
 با اینکه سروت بخوبند و سرمه ای از مردگان بگیرند شرمندی
 بودند و با اینکه چون معاشرت کارشان نالی بسیار آسوده بودند
 تا نگیم کنید و بزمیان و بزمیان طلاق این خود را تقویت و بهشت کردند
 خود را و خواهیان پهشنه در گفتند و خبرت دادند از این
 اینکل ندهش نهم سهارگت جمال خدم فرموده از هزاری احباب خود فرشت
 و خدار و خترخان داده بخت باده و خواهی ازی و درین کل نیز سه شاه
 بجانیان از این دست آشوب نمودند که براحت و با خوشی از پسرها
 بگیرند هم مطلع و اجرب از انجاع نمربد و خسرو شاه دیگران را خود میگردانند
 این نشترانی رساند غیر من این نشتر را بیان و بدان دیدند این نشتر داشت
 از هزاریان بایشان پیشیدن شد و هزار مرتبه بر عمارت آریانش از پرورد

خوی بایان بنده ای خواه را در حوال آنکه صفت بخوبی و کمال نمود
 صفت آن بازگشته بکارست که بنده سر این بسی جند کاران خواهد بخوبی بخوبی که
 اگر همان سر را بخوبی و آن بسی صفت بخوبی نمود آن میتواند
 دیگر بخوبی و ایجاد بخوبی خواهد بود اما این میتواند در مورد همه کارها
 این میتواند رفع و از خصائص آن در مورد احباب معرفتی باشد این بود که
 در باز ایشان را به مردمه و بخوبی که ایشان معرفت شوند میتوانند
 میتوانند که آن این بسی آن و نمود است این ایشان بخوبی بخوبی نمود
 بر خواست و از معرفت خایج شده که ایشان هم برخیزد و بخوبی بخوبی
 در ایشان بخوبی نموده ملکهم ایشان خوش گشته و در کمال این میتوانند که ایشان
 در میتوانند اول خیرت شویه میتوانند که ایشان خوش گشته و در ایشان خوش گشته
 و بخوبی ایشان آنها را میتوانند و هستند ایشان میتوانند و هستند
 نموده ایشان خوش گشته ایشان خوش گشته و هستند ایشان خوش گشته
 فرموده

فراموش و مان و اد و خانه میشود از جب را فریز بگفت با اخراج
 صبر و درجه میفرایند بعد از خوبیت اخراج طلب و داشتن از این
 عرض بگفته این شده است و با تدارک وقت و خود آن را
 مقصودی چون از این مطلب و اذیت خود میفرایند صریح بگفت اخراج
 از اینجا باشیم و اخراج طلب کارب و ممانع است و هم از این نظر است
 من بخواه و تعالی مطلب از این است و داده دو زنگ بسیار بگیر
 و طلاقت بخورد بعد صراحت بگیر افعی میتواند و مثلا از غافل مصنوع
 میباشد میفرایند میباشد از این فقیه ممانع است و از در اینین نظر
 دیگر شخصی باگر اخراج طلب نمود ممنوع بگیر افعی میتواند
 و بگفت محبت بسیار و نظر قرآن کریم و این حال نداند و بگفته این
 بعد چنانگر لذا آندازه برداشت و داده سفرت یزد و پیش از آن موده از
 داده دیگر مفسد افعی میتواند اگر باشی در تربت بیر بسان این میشود و از

ذرا بر را مثل نور صاف پر دیگر مردند و بخوبت شنید که دیگر میگذرد
 خدا از این خواست این را نه بسیار دیگر نخواست این را نه بسیار دیگر نخواست
 محب کشی دیگر نیز املاک همان بودند میخواست خواص دیگر نخواست
 درین آسمان وزیر این ایستاده بودند درست میدارند این را بخوبی
 کوچیا دیدند خود خشت و دل طیران درین دید و پرورد از قدم و پای از زمین
 اینها و خود ایشان را احباب پر میسرد و فرمودند اینها را میخواستند
 شودند و خود این را بخت برداشت و خوده دیگر بیوی وزیر از زمین
 خبرت خود را با این دیگر دادند و خبرت خبرت داد خود اینها
 برداشتند و ایشان افزایش کردند و تبریز بهم خودند و فرمودند خود عالم را
 درین وقت خستند و چنان خوشی خود را دیدند و این را نیز خود دیدند
 سختم شده بود و شنید این امر را خود از این اتفاق از دل ایشان از این
 بخوبیه و گلیس از بیش از دل و نیز این بخوبیه عیسی علیم دادند و ایشان از
 دختر

و میزت نواب را رفت و اینکل اللئان در مسند پاس را داشت
 باز پنجه آمدند و دشی این گلبر پر مطوط و خضری بیدار شدند
 به محبت سبزه هدند و دادین پرسن نه که میت هنر داشت
 اگر گریا سایب بن خوشنام خشناخه و برای معین و خوش و زیب
 همچشت ناییده اگری و اندیش این سوی اشته بسته کشندل سبزه را
 از آلات ملک است فرمات و اما دیگر در آن مژده ازه را میگردان
 و این پاس منع است و می امنی فرمود و هنر گریا را ترا میان داشت
 خان گلبر سپاهاده بود و مفهوم کلت ایشان از همینه اندیش
 شن ای از هب میگردان و ملا ای از هب میگردان و گریه نیزه ای از هب
 از ای ایشان و خوشی ملک را بی هم لذا باید خود و گریه ای ایشان از هب
 میگردان ای ایشان و گریه ای ایشان ای ایشان ای ایشان

فوای ناین دهیل خود را رسیده باش از زمین همچوی شد
 سایر از آنها که در سفلی بودند برگزیدند از این طرز خوبی برخواستند
 بدین ذات خلیل ناین دیر خواست و زمزمه رسیده باشند خاصه بیشتر
 خلاصی این رسیده بخوبی و خوبی خود را پس از آن داده بودند
 میان از خود میان اکثر خواست و میگردید میان دویش پیش از این
 از آنها هم میگردید میخوبی خود را بگزیدند و بیان آنها میگردید
 درین صورتی این دیگر است میگردید از اینها هم میگزیدند
 میخوبی خود را که این دنیم خود را میگزیدند و این میگزیدند
 شده ام و بخواهم این را میگزیدند بدنم خود را میگزیدند و این میگزیدند
 اگر و بخواهد از اینها برگزیدند و میخواهد این دیده خواست و درین ایام
 خوبی خود را میخواستند از اینها این میگزیدند و میگزیدند خوبی خود را
 از اینها میگزیدند و اینها این میگزیدند و اینها این میگزیدند
 پیش از

میا بیند که شجاعت داشت
 بگوید تا نیز باز گردان من برداخه دار
 در مجلس هنگام صادر بیشتر از همانه و پسوند این افتخار است اگر را
 شناخته صادر فرد احتیاط نموده و شکوه زده که زاده این افتخار است
 کافی بین این امور بینایند و تیز نشسته معاشرانه از مجلس برداشته
 و از زیستن است و آنات بیانات کارهای خود را درست کرد
 وزیر از زیستن نموده و موافق و مذکون و مطلع نموده و پسر از زیست
 کارهای این است که از زیستن نموده و مذکون و مطلع نموده و پسر از زیست
 و جنگ فیضیه از فرد و مستقر از فرموده و این افتخار با این نیاز نیز
 و از این مقدار میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد
 این اشتافت و مراقب این اشتافت و مراقب این اشتافت
 فخر فیضیه خواست امیر فرموده این اشتافت و این اشتافت
 نوشت ام و این اشتافت و مراقب این اشتافت و مراقب این اشتافت

نکره قدرت و زانگ اعمال و اعمال ماحوال و احوال هر فیضی را و
 شنگ و حیث شخصیان فراز میده په باره شنیده خود سعادت داشته باشد
 فرزی و گام سبب زدن وی توینان مسبباً غیره غرمه و گذشت
 خواست درین الشیوه بازدید از داد و صوره داشته و سبب دلیل باشید
 آندرند پنهان میل شنگ است و درین میل شنگ است و کامهاره نکره
 برگردانه سیمی و سیمی دیگری از این شخصی خارق العاده میبینید
 شنگ و از شخصی داشت و میگذرد و میبدید حقیقتی بین این شخصیان
 خوش گفته سعادت این شخصی برای سیم و ای خوبی داشت و ای خوبی
 و میورست پیشانی دادم و از قریل خود و میوارش بین تطبیل و بیک
 خود و نام خود که غیر از این شخصی خواهد بود و خواست خود باشید
 خشتنیه و خود ای از این اشکاره را بسیز خواب خوبی خود و خوبی
 خشک گفته و میخواست نیز این شخصی خوبی خشتنیه خوبی و خوبی

فان و مثقب و دینا و مترست نموده و نال بیزبنت از افضل بنه
 فردا رشت و خراسان صلیان مترسبت بنا نمود و زیارت اندان و این بیرون
 انضم خان بر راه نهرخانی و کلیں انداد و مترست اندان و این بیرون
 آنچه اشم و ام ائم اشکان قبول فرماده و بزرگان از این نهضت و فرقه
 بفرشیل اصحاب اندام نموده و اجاسب به کشته و میر علی بنت اسحاق
 شغل داد و از آنست و نشوذ کوئی از همچ در سرمه و مترقب اندان کشته
 و صد خانم آنکه و میر علی بنت اندام بفرش و از اندام بیان
 و مترست اندان سفیدیل کرد به و ناکل و اندام بنت و ندویه
 بیچ اندام بفرش و میر علی بنت و اندام فرموده و میر علی بنت اندام
 اندام کشته از اندام اندان جواهر و یاره و یار سایه هزار بسته
 مسند بوده و اگر خداش ای ایشان خود نمی زد اندان گزین سه هزار
 و اندام داده اندام بیان اندام بیان اندام بیان اندام

در میست از اس داین حال تدقیق حال آن بسی جزو این شرکت
 که از زیر قفت و زمین و سطح خود را نمایند که از آن خود را
 احباب از این شرکت نموده اند از آنکه این همیست و درین شرکت که فخر شد که
 صفات از این است از این شرکت صفات هستند با این شرکت نموده مانند
 قرایب و فتوی فرموده بجزی حضرت فرمیز فرمیز بدمخواه
 صفات دلبر این شرکت نمایند که این شرکت که این خواص شد و اینها
 از این سکریو این شرکت از این شرکت با این سکریو و این شرکت با این دلبر
 میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد
 میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد
 میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد
 میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد
 میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد

که ماین پلیم ساکت و صفات پشنهاد
 خود را از مردم نگاهد و از این کاری و من این دعای است تا باشد
 زیرا ام را بر سر حسب فناوری سپسند خود بودند و میتوانند باشند و اینها
 اشتباهی نیستند و همان صبره علم و خطا هی خود را من میگذرانند و اینها
 بحث است و کلام خشن بدان اتفاق نیستند و اینها بحث است و بحث است
 و من این بحث بود و در این مقاله مورد معرفه خود شده و این خود بحث است
 و اینها اینها بحث است و اینها بحث است و اینها بحث است
 با این تعلق و میان گوی خوبیه ایام و آنچه در این مدت شده با اینکی است
 فهم و میان خارج است از این اوضاع مکرر نیست و این خود این مقاله است
 و این خود میشوند از این ایالات از این آمریکا اخراج و میان خود اینها
 و این خود میشوند از این ایالات از این آمریکا اخراج و میان خود اینها
 و این خود میشوند از این ایالات از این آمریکا اخراج و میان خود اینها

علیم بسارت و اوه اندک را پنجه داشت و آنچه دید و گفتند باید باشد
 پر پیر این کتب پیش دادند و با تقدیر و اینست و آنست میگردند
 اطوان فرموده بیست بر حضرت پیغمبر اعلیٰ و گرد و خانه گردیدند
 این صفات برداشی ای ایت و قائم با مراث علیه است و ایلار
 اغرض است برگذشت از دنیا و مژده و مولی ای ایت بدان
 ای ای او و علاوه این داشت و این داشت و نیزه ای ای ای ای ای ای ای
 فضیلین فرموده اند و خدا را اصدق الشایخین داشته اند و بمن
 با احبابت کرده بعثت گردند کتب ائمه را گزینیده اند و از همین
 فرشت نازل شده سی شیخ نازل شریعت ایقان و ایقان ای
 گند کفت عصی بعثت اکنای ای
 فرمودند خانم و پیری و مسیبی و اینی فیضوم فراموش کنند بدان و من اک
 غاصبی خواست باهن خود را پورانه میبینند شدند و گذاشتند

پیش از نهضت ملی که در آن سعی راهنمایی کنی و پیش از آنکه اگرچه باندیشی شد
 این بابت در گذشته باندیشیده و با منزه شد پس تا هم گذشت
 راهنمایی اخراج ایران و تحریر اسلام و همان امانت بر طلاشد بزرگ
 راهنمایی که حقیقت بابت این بابت پس نظاره شده توانی داشتند
 و میتوانند بجهات اول گزینیده و پیش از گذشت از مردم از این
 خواست او مطلع شود و خوب است دست امانتی که گذشت از مردم از این
 بود و گفت از زادن بطریور خیرت برپا شد این احوال است بسته
 فرموده بیست سالی اینجا در این تو با از زادگانی صراحت و با احتجاج داشتند
 و اینها و پیشبات خود را انجیل و اوسی کنست مرا انگلخوبیست و
 گنبد از ایل را در پیشبات نهاد اول باب اهل علم شریعت فرموده بست
 و درین ایل چنانچه فرموده بمع دادم و پیشبات دشی بر یعنی شفاعة
 شیخ شیخیت مسند و متأثراً بامامت و رئیس اینان و اخراج ایشان است

ایله

ایمان باقیت من مدن و صحیح است و اگر مردم شد در آن داد
 و با آن دور بده این سرمنی است من نمایم بگشایست و از این سبب
 در چنین خوب واضح و واضح زمزمه سبب ناهملت اتفاق اول میزد
 این حکم داد که برای فتنی های اشتبهه و فتن فتن گذاشت و در آنها
 صفتکاری را با خود دارد و این دادست فرموده در این حادثه باید
 اسکوئیم این دادست و داده همراه است این نهاده های هر رشد در آنها
 ایمان و ایمانی حضرت پیر احمد است ذیر این بقیت اتفاق اول و در آنها
 مردم هزار ایمان فضیح و غرضیح و آنکه اگر هم زمزمه داد که مردم از این راه
 ظاهر میشود و همان رفتہ باشیان گردیدیا ایمان ایمان میشوند
 شوند و انداد ایجاد کنند اهل اخلاق با چهار سلسله اولی همیشند و زدن
 ایمان باز را بگشاییں بیس بگشاییں بیس صحیح است با این مثل شد اگر کسی
 من اذل ایجاد کنند و با این رفتہ نانیه و اذل ایمان نهاده های

خود و خواه اخوند از بیان آنکه نویست بود من مخالف هم کنم
 و خود سه شیخ بزرگ بنام شیخ اهل بیان شیخ استسلام که میباشد
 مایه است فرآیند منشی نکند و گذب خود را صاحب فلان نه
 صاحب صاحب فراندازه سه شیخ است که بیهاد است شیخ اهل
 و خود و صاحب اهل فیل با رو از دهند و گذب خود را خاتمه ایشان
 داشتند که پیر اس سیسته ای کردند و در گذب خود حضرت علی
 زیارتی و تخفیف اسراری غیر حضرت من بهره است و خوبیان
 سال حضیجه بیان و خود اهل صاحب بیان را فرموده اند
 برآیت از برگهای پنهانی در حقیقت بیانات حضرت من بهره است و
 در حقیقت سرال حضرت و جهانگیر فرموده اند من بهره است اند
 گردد همینه بسازند من وزیر پنهانی مدد است و بیان
 پنهانی همچنانی که این کشیده باقی ناگزیر شده است میباشد

زیبا ساین بیان است که در قلی اوست داد از فر این است
 و پر از چه که بگویی خود را داده بیان کر جده نفر
 بدهد این آن خود صحبت بیان صحن ضریح ای از فر
 شود خود را میشود و این خود را حضرت اعلی داده بیان خواهد
 و بصلح فرموده اند و هر کسی فرموده اند که از این نسبت منکر
 بیدار گردید طیین از این بیرون اند و منین باهودیه
 قلیین ای بر ای گوی از این قلیار گند و تا چین از دریا
 بیان اعظم صحن ضریح ای این طیین و این طیین است ای
 ها گرد ای که دفعی و دفعی و دفعی فرموده اند که هر گز ای
 من نازل منصوردم من پیشو ای ده منین باهودیه است داد
 منصوردم اول گذب است و نامین ای دو هر گز ای ای
 اول ای ای

و بادر مطر قرآن شمس از نویں این کن افسوس سی سایهه اتفاق نمک
 بازیمی دادا کن کن سب او نزوی انته جان اتفاق نمک بر سبودا
 این حست صد و سیکده حق فرموده بخت نسبت خس نداش
 همان را و تکمیل او و سید از اقباله و از اتفاع خواهیش برگشیم بازیست
 و در نهادت محمد راه فراز و انجار راه از هر طرفی صد و سی نزوی داشت
 در آن فراز و از زاده از هر حقیق شوده و بوج الرجه کنند هر ایشان
 خلیفه سیان و مقدمه پیشی داشته و با سب افسوس سایب بحقیم و مسازد
 و از زاده هم از واصانی را خذ فرآیند و گذشت بتوسانی همک
 و هری و هر سایب حضرت فتح الدلیل صیغ است که اسی نسبت
 او تاکنه من پیغمبر انته مردو و میرزا بن من ایشان پیغمبر است و دلیل
 و دلیل و ایشان پیغمبر ایل نهادت برگشته فراز و گرد که بر اتفاق خدا
 گلی پیشه شه متنبیه با سب ایل نهادت بود و حضرت پیغمبر ایل نهادت

داین شنیده و سفرل نجست زیرا در گل آنست در زان راه نمود و درین
 دریکت زان و بین ایجاد است و مسدود نمود نمی تواند که در
 درست کارست هیچ که به لذت گشتن و دین هیچ و نهاده
 آن سباد از کمال دین میسیں و لذت برآورده باشد که بیکل دین دریل
 دهد و بیکن این ایمان اثاث بنا کرده و مساید و میخیل شد من ساخت
 مذاکره کن ای اسرائیل و خلیل میان آن مال فراموش است و نظر
 کل ایش حاب فرمود بخش آنکه از این خواسته ایم که مسند ایل کو کدم کل
 ایکام میان ای اسرائیل و مسلم بادن و مسلمان من ایکام ایش فرموده ایم که
 ای ایز شما غیری و دشیح داده ایش لذا ایکام میان من کو کم داشت
 داین ایش را مسلم نمی زندو و من پیغمبر ایش مرگ که آنی فرموده ایم که
 داین ایها ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش
 بیکن ایش کیل نمود نجست ایش فرمود که دین نمود و بد ای جنایه
 دانم

و از ترا اینست بطریل خوت تو مکنی خدخته و نشانه را او امیر شد
 در سر ارض بیدار بیمهار پیچ فرموده بسته با این قلم مکن خود میل
 طبیعت است هر دشت ای هر سر و گل میشدید من در سرخسی این گل
 ب دشت نزدیک آن خدا عالم است زمان لایر دست من بده راه
 پر کرده است که اهل ارامنه از تو داده اند خواهید و مکن (از دل نادر) که
 در سرخسی است (آنست ای که تجده است بسیار که بعد از آن این ایام
 بیان شخص بیخنه که بایکه میخون شد و بلایه دیده و که اگر داشته
 نتواند و اینست بر برگش پیش از این کتاب در مطالعه خوبی نداشت
 بیزد و که اگر مستناد را بعد واقع دارد و اصلیع کن نمای
 اینها نیست انت داده برای زیادگان می زیاد بیکار آن نیست
 مستناد نیست (مستناد) مستناد افخم صد کوشش است
 هر چه خوب نماید غریزه و مستناد را ایع ناید میزد و که داده است

که میباشد و اتفاق دام کارس و گفت است بر من این میزرا به نهادن
 میارد و همچو که ایست زیاد میباشد و آن من حکمه خود را داشت و آن
 شاید که در بیان این ماده فرموده که بعد از تقدیم اخراج است مگذاب است
 از این صفت داشته باشی از تو پیچ اخراج اینهاست لازمه است و همچو
 واجب شم نمایند و میتوانند از این میان که بات و میلادت نهادن
 و از ایست و نمایند و ایکی است افسوسیات و فریادهای داشتند
 و فریادهای داشتند و نیز خود میزرا ایشان عیوب است و اینها میباشد
 میزیران بیان مگذاب نازل شده است از قم و میان نمایند
 و سب بیان آمده است و این شد که بخوبی بیان میزول و میعنی بالآخر
 نمایند و این اتفاق دیگر ایشان خود است من میخواست بقول او که و میاده است
 بشنوید نهادن میباشد و این میزرا به میان ایشان و میان ایشان و میان ایشان
 ایشان میزیران ایشان میزیران ایشان میزیران ایشان میزیران ایشان

هز

و هر این نسبت که قبیل دینی مثل فتوح عبا و ال اندیا گفت این بود
 من پیره اندی است و هر این مخفی بود مخفی بود قبیل است
 هر قبیل است و هر این سکونت بکر و هر این مخفی دنیوی خواهد
 از قبیل سکونت بکر و هر اندی است و هر این مرگت خواهد قبیل است
 و مرگت همچنان بکر و هر اندی است و هر این قبیل خواهد قبیل است
 شر قبیل دارالسلام بندی و هر اندی است مرگت همچنان قبیل خواهد
 قبیل ایام و خاصه و هر اندی است و مرگت همچنان همچنان
 بکش و هر قبیل خواهد قبیل خواهد اور هر قبیل خواهد است و هر
 هنگام موئی انعام اندی این اهل بجهان خواهد قبیل خواهد است
 آنرا بحال اندی خواهد بود این قبیل خواهد بود و هر
 ستر شد و هست و هر قبیل خواهد اهل ایش و هر قبیل خواهد ایش
 و هر قبیل خواهد دارد این اهل و هر قبیل خواهد دارد

و بگویند از این جمله چنین نمی‌بود و باور نداشت ای شاه و خواسته میرزا
 در این شاهد عقول فخر را اخراج آنقدر ساده اینجا است ترجمه
 در پیش از این ترجمت حضرت موسی و اپیسی این اسراریں در کتاب عترت
 می‌گذارد میرزا به دست فخر روزگار بگویند می‌گذرد
 ترجمت حضرت مسیح و میرزا بن در پیش رسول اکرم صد و نیم هزار کیلومتر
 می‌گذرد و گذاشت شتر بگویند حضرت رسول اکرم خس زمزمه و دوست
 می‌گذرد سال آنچه پیش از این ترجمت این احوالات بر صدام آگاهی داشت
 مدنظر نداشتند یعنی نمی‌گذرد مکله و برای این فخر و گزین نسبت از این صد هزار
 فخر سالم گفت فخر روزگار و فخر ای این این حسب پاپیون و میرزا در گذشت
 آواره حضرت باز این ترجمت اخلاق بیان و دلیل داشت آنهاست که
 دیگر دو دیگر این ترجمت به محل این رسماً بجا نداشته باشند و مکله
 این رسماً بیس داده اند این معرفت نمی‌باشد بلکه از این فخر بجز این

خ

نزدیکان و میان دوران و دریان بی انت هست محبوب الدام
 داشت انت مخصوصاً از دیگر آنها بیک دستگاهی بود
 آنها دستگاهی بودند اینها دیگر نهاده شده بودند
 بیان و میراث احکام اصیف از آنها بودند که میان اینها از این درجه
 بیان و میراث و تقدیر و فخر و میراث در عروان و میراث بهم
 احکام نزد و هم آنها بودند و هم انتیهات و هم نزدیکان از اینها
 چنانچنان ظاهر و مشهود فرموده بیان و بیان آنها داشتند
 فنا نویس المجنون و آنها بیک زگر نزد دید و دیگر آنها در زمان های
 سالی نزد و ناکن نزدیک باری تعالی است این دیگر نزد کشیده
 بحضور را و از این افراد است که منی خود ریخت و در فرا ایسود و نزد
 علی نزد ایام العظیم داده اند اینکه این در نزد دیگر نزدیک است
 و خود بیان ایک مرانی با خود میباشد و صد هشتاد فرا نزدیک است

گی و مهابت و امداد و انسانیت اعلام است را و همین زیر نمایم
حکم است زبان خوب برخانی سخنان از من برگزینیم اگر زبانها
اسلام است و اخ داشت و بینهای ایش کارهایم علی این شور و پیش
بهر و اینست و این بگل و این بگل آنچه بیست این زندگانی
ما اینها مستلزم اعتماد نمود و اینقدر میگفت و بجز خوب باشند
و خوب نباشد چنانکه این نموده اول باکمال نیزه و نیزه نگذشت
آنچه با این طبق بازگشته بیم نموده فرمود و میگویند و این بگنج
یک بسیج جعل نراست به مردمی گل ندانستن جایات نظر اینها
خواهی خواست در محل مدقران اولین می فرمود و خواست بسیج بگل نموده
آن بین زمان مزدیست و دست از ندا افضل از بیم میشوند زدن از
دایان بیم در میان است و در بین میان این کارهای بیان است که بیم
در این بیم در میان است و جایات بگل و خواست این دیگر بیم در نزدیکی اینها

1

حضرت سیخ کا ہر ٹوڈ و کا ہر ٹوچت اب تک بائی کلت وہ مرنے
 رہا ان دھنگاری سیستہ بیان نہ داد ہام و امیر اسی دیوار اس کارہ دل
 ملائیں وہ نہیں راجح سد وہ جسی شہرت کی حضرت سید احمد با فرم
 کا ہر ٹوڈ وہ سدا ٹوچت دیا تو سال قائم وہ کوہ بھکرنا سڑک
 سردی سلطنت سیستہ بیان نہ دکر کلت ایں لت وہ جام سندھ
 کی حضرت سیخ کی حضرت وہ سی خاکہ ہر ٹوڈ وہ عالم دین پیش زیر داد
 شدہ است ایں اذیں بیتل عذر بیسی بھرپور ایں اذیں من سر براد
 گیت عبارت احتی و دھنک رام و دودھ مرا ایں جو ختنہ
 ایں وہ ستر کی حضرت ایں فرماد وہ حضرت سیخ بیان ایں فرم کا ہر ٹوڈ وہ فرم
 نہ لئی است وہ حضرت سیخ بیان ایں فرم وہ شب بیان بند وہ سلطنت
 سلطنت حبیتہ است وہ لیں وہ لیں سیخ راجہ سال پیزد وہ لیں کارہ
 کارہ لیں وہ لیں ایں ایں کارہ مازل بیش و دوز برو قافیت کارہ وہ سردار کارہ

بیان است بجزهای مخصوص بیان بیشتر است و بعین شد که این بجز
 داشتند من همان من بجزهای بزرگتر از این عدد را نمی‌دانم
 به تکرارهای این شکل در پیشست و بجزهای بزرگتر از آن
 گزینه های این انتقالات بجزهای متضمنه و بدین معنی شده که این طبق
 چشم برآمد خواهند بود از این فرض و علیم قدر می‌دانست این انتقالات
 از زمان از آن قبیل با صفت اینهاست من و بجزهای اصلی از این انتقال
 انتقالات اینها درست بر صفت اینهاست از این میان داشتند
 بجزهای بزرگ و بجزهای کوچک بجزهای و محدود و بعد این این بجزهای
 و بجزهای کوچک بجزهای فرموده اند من نهادی و بجزهای بزرگ از این طبق
 بجزهای این کوچک بجزهای اینها را در این داشتن صفت بیان می‌نمایند
 و از این خود را داشتن است و از این داشتن مثل این میان بجزهای
 داشتن از این بجزهای این میان بجزهای دارند بنابراین این میان بجزهای

مشهد فردیه که پیر سپهر بن دفع این اتفاق شدیم و اسم مبارک
ادس نموده و دیگری از خدا را باید که به قدر اسامی بارگفت تسلیم نمک
فرموده اند سال با فتوحه شهر دشمن از مردم و مردم در زمینه توپ همی
دادند اذل برخواه را سپهر ایها، پیغمبر ایها، فرموده و مشتمل بر پنجه های
گردنی دستور آن سال و آنها بستندند، اند با این میکم اتفاق
و پیغمبر دنیا بدهد و بیک حضرت با این ایمان بین دین اند
بنحو ایست دغیز ایست هر چند که این ایوب خود و عالم و شر و خلا
و اهم داشته اند و پیش از این دشمن ایهیم بشارت خود را گیلان
و راه را صاف و درین هر گشتنی را باید که گردند می ایضا و بیک برخواه
ماه درود غیر خود دشمن را سپهر ایان میگان ایست نشایادن و پیش ایشان
بر عالم و دنیا ایان نیام و بانی فرمودن بحمد زیاد گردند میگل خست
و میگاره و در جهان اتفاق فرموده اند گلم بزرگ و دایران میکروه سپهر ایشان

لر لر بگاه مهه بود و دست طبکت با جاهه مهه و ده دهی فرایان
 پنجه اند و شناز آن کل جین دشیزین یک های بیان است طریق
 من بیخواه اسلم بجا کرد و بیشتر که نادی خیر و راه مرد فخر و دل کل کشید
 لام برخ من بشد و نیز من برد اذ قوی تقدیر و دلابین قلیعه
 با هم جبارک و افسر و افسر است دلچیز گردید از بیان و بیان است
 بیان است حضرت علی بن ابی حیث خیرت محب ای هر زاده که از اول و از اول
 درست اند خوش خیرت ای از ایشان غدان و خافم جبارک شد باش
 پیروزی یکی ایشان مردم فرموده بودند درست است بسیار از کنون
 ایجاده ای فرموده بودند ای ایشان بسیار نازل شدند و بیان داشتم ای ایه
 ایه فرمودند و درست است دست دهی بپنده دین خدا را همیشه
 با خداش ای بسیار است و نیز اکثری ای همیشه دست که خواست بگویند
 پیمانه ایان تراویت فرمودند و صواری و صواری سیکنم پیمانه ایک جه و دو

فایستا بند نزدیک بگشت باز لب بانگ و در سر افی پهان میخواست
 خبره دنیا نام و بر این نزدیکی ایشانه از همینت باشند همچوی بیان
 برگشته بزرت از بیانش برشی اولی ناچشم لاذ شد و بوده بیان
 رانی بنت نادید و تو شش خود را طاری میخود و آنرا زنی ای بیشترست
 دلش داشت و افراد میخود و گفت غربت نزد معاشر است و آنرا ای
 و بیان کرد و بیان ایشان را میخواست و آنرا بیان نمیخواست
 و آنها بانت و خوش ایشان را میخواست و گزندان شده و گزندان
 ایشان از شریعت گردیدت خوش ای بیشتر آن دیده است و خود را که
 قدر است و بیشتر میگشت و میگون اینجا نداشت و در مردانه بیان
 برگشته شده است و درین این حال وابس ایشانه حال و تشبیه ایشان
 و بیرون عالم و دیجه ایشان افعال را احوال ایشان را گذاشت و بیش
 پیش منش ایشان گردیدند و ایشان را میگردیدند و ایشان را چنین شد

داشتند و گر نهاد و تزییون شاهزاده افتاد و اوره نوایی نهاد
 مالواح از زاصل محسن نزدیت نشانی شود ام این سیان آنج از
 هنریک کتب فیلیک کرد و بخی خوشیده بود و از اینکت نزدیم یاد
 و صنعت از ساخت و حضرت منیب با اینکه مسند فرموده
 بکار برآورد صهر پیازل گیرید چنانچه تراویث تخلی غذای ریخت
 درون را نهادست پیر این گلبرگل بر این طرز نهاد
 و این دنیا است نک و دنیا خوب را نهادست بر ود همچند دنیا نهاد
 بنیادن که گلیس گله دشت و میزان نهاد و دستی اینها
 گلند و دو خل علوان مسود و نیمیل مسود و دستی گرست زیست
 کن فرد و دل این سین عذر صنایع نزد او داد و این این چیزی زیست
 و می نشد و در گیرید از اشترم که قرآن خواند و درست بینی به
 نیزه تمام باشدند و تزییون چهار گره است هر چهار گره نیزه بر داشت

کان

کارل درینه بست قلب و سخن رفت
 فرمود چشم شنیدنی دارد و میگوید
 خسوس هم بود و میگفت از کجا از بیانات استاد فرمود و آنکه در
 سخن از رفتن از لی نزد دز مردم نیز استم میباشد پنجم و میگوید
 میگفت و اندیشید اخیراً بگذشت و بگفت و بدم و داشتم اینها به یاد نداشتم
 میگفت و اینها بگذشتند از سایری شد و گزینه عشقش شد
 ولی اندیشیدن موسمی در صدر زدن ریاست خانه دستور نداشت
 فکی شد تاکه وابستگی از از سخن فرض نمود و خود را از این
 طرف نمود و میگفت و میگفت این خود اینها را بگذشت و خود را اینها
 در این سخن داشت و میگفت و میگفت که اینها باید چشم همیشگی داشته باشند
 و میگفت دو و هر جمله و مفرغی بست خود را با اینها تقدیم کرد
 میگفت میگفت اینها باید این قوم پر از این بود که از اینها بگزینه و میگفت در این
 شد و در این آن لذاد سیاست میباشد و میگفت اینها باید اینها را

دندو باخت بخت و میمین داشت دلارادی و جان بخت به
 بیرون از دید است هر کس و هر چنان خود است که دعا کنند بگزین
 دندو کن و داصلب این بیانات نیست اما این احکام را از این
 این ایشان داشت دایز پیش فرازین چون جان در امشیر زدن این صوره
 عال و شیخ و فخر خود است اینکه بید و بجانبه که از نیزه از نیزه
 گزیند بعده این بیانات دلار از دشی زمان و حال این افسوس آغاز شد
 اما ایشان بقیه دنیا را بسیار خوب نمیگردید
 و پس در این دنیا که از نیزه دندو است دلار از دشی و بجز این
 دانش ایشان ایشان دلار اگرداری و جان از این ایشان ایشان
 و باید خدا و دنیا داشت دنیا داشت دلار ایشان را خود کرد از این رخداد
 دلار ایشان داشت دلار داشت دلار داشت دلار داشت دلار داشت
 بگزیند و میمین داشت دلار داشت دلار داشت دلار داشت دلار داشت

قابض نه ز اطمیز او گردیده و میان این دن و دل است و آنها که
 دوچی از نشانه بیان طرفت دلکاری ز مرد گرمه و شاهزاده دل است و دل
 و همان انسان باشد و این ایشان را میخواهد فروخته و بخرد من پنجه افسوس که در
 یک سال صدیک بر میشود آمده این دلیل است که هر سه نشانه که میگیرد
 عالم است خوشود و خوب خالی آن از این دل است و دل از دل و دل از دل
 بر داشته باشد و اینکه از این سه ایشان جوابی خود داشته باشد
 و همین نشانه بسیار بیشتر که همین نهاد است در کم میشود و هر سه نشانه داشته
 و نهاد
 بگوییم این دو دلیل این دل و دلیل این دل و دلیل این دل
 حیاتی نشانه و دلیل ایشان دل و دلیل ایشان دل و دلیل ایشان دل
 مال خود مخفی ایشان دل و دلیل ایشان دل و دلیل ایشان دل و دلیل ایشان دل
 و دل و دلیل ایشان دل و دلیل ایشان دل و دلیل ایشان دل و دلیل ایشان دل

چنانی نزد فرموده و خواهم بگویی این مردم پرست و داشت
 داشت منند پس بیخ و حسرل ماحول آنست که بهم باشند
 آن مردم خلیل او را است زنیم داشل را از عصمه و دستل باشند
 گنج و در این راسته و فریب نادر ترین نیم که ندانند چه
 بزرگتران و طبیعته بدل بر روز دلبر را که در رخا است چنانیست
 پس با اسم هاب که مع از ل میاده باشد شایان با یه صادر فراموش
 آن نسبت نشود ما زی فرمیم پس با یه دم از ل داریم که بعد
 چنانیان بگوییم یا من نزد خالات و خلاست لاد همیشی
 ای ایان شد و هست و از ایان اگر داد نظر بودند حال بزرگتر شد اند
 راهنم ره نماید و که در حق رشته است و هسته ایان شاید باشد
 و اینست و هضرت ای ایشان مردمی آنکه ماده ایشان بگوییم
 بزرگ از ل زسته ای رشته میشود هماز منبع حال ای این شد و کرد
 معلم

مکار کن شنخ و بین ای خنده در منکر آید هر آن رسانی جو
 سه ماشی خل صد من سیده داد که داین ایام سیده که من او بسکنند
 بخده و حضرت رسول الوری اسراع العذاب را لذا آن میراث نهاد
 دل بیدل از سری زان و موزات گل زالیم دیر بیان ای
 در این حق ندان است و گل بجناد پر کن آن و دی خفت فلم که با
 بجهی خود ایستاده بپرسن بخواهی ای بست آدمه ای
 بجزی ای خوده ای از ل جمله خود و پرسن بخواهی ای و گل موزات
 آن گن ب بعد ای مرتبه در قیامت و ها کت شرافت علی خبر زند
 ایگست فران شریعت و ده بمحض بجهد و گل خل ای منی و پیر زند
 و تمام آن اخلاق ای ای ای و موضعه و دنائت فرانست مرتبه خود
 نسبت ای
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

هایان را نه آورانشی کپ بایان بیست کوشش زیب اشنازه بیست

این سفر در میان ایل ایران کوشک بند کوست با این ایل باشد خلاصه

دیافت نواحی و مرغ دلخواست داشت ایل کوست

جهنیز ایل بود که در میان میاد است میاد است عربی خیارا باشند

از خود کسری کسب نمود و چون باشند از سرعت خود از تیر پیغمبر پنهان

درین خلاصه دلگذشت میشه دلگذشت دلگذشت دلگذشت دلگذشت

شتر سیاد و نهن از لطف پریک خانه بایته لطف اول غریب میان ایل

کوشن بیرون نمود این بود کوشش بیست کوشش بیست میاد است

میاد است ایل که ایل بود که ایل ایل ایل خود خیل خلاصه دلگذشت

و هم بیکیک است ایل است دیجان خن شرمن میادند جا کوشش

کام کشیزی کرد این بود دلگذشت دلگذشت دلگذشت دلگذشت دلگذشت

دلگذشت دلگذشت دلگذشت دلگذشت دلگذشت دلگذشت دلگذشت

فران

فرآ بیزه مود کمن و جا سات دیگری شنیدم و آبادت عین نیزم ندیگن
 و با اس پاری شجعت صد او تم تا خود هم فرآ نیخت او نه دند و کمرا کرد
 و از سرست خداوند تماشید و بکجا لاشخون مثل در لشان اند
 صند و دلیل فوری از صوره والواع نماید کن کن باید رفاقت شجع داشت
 با اصل و مدد صفت سخن رازگان بستاخ شده و چند چند کنم کنم
 از اس سخنست برای اموری صدیقه بهائیه ام و از اسرار عین را ایضاً این داشتم
 و چون بگیر از آن فرآ بدل ای
 و چهل شخون کی است اوه است ای
 آنکه شجع از نیم صدیقات مریضه باشید ای
 ناسه نموده است ای
 ملا خط نباشد و برق نباشیں را شنید و در صدر عالم دیده خواسته بیکن
 و در بینه فرآ مصافت داشت ای ای

ترا بهنگ است باين آباست بهار گز فرآ نه بی است و بگردید
 هر چو دو گنبد شده دنوا پاگشت خفت گذب غین که نادیده
 هر زان گن چپ غین که هسته بسی از اندسته میگردید
 امبله در لست این چین از شبیر عین نظر گزند (غسل رنگ) گزند
 از عال افتاب چلن دیگفراین بود که هرس از شاهدت لقنه اول
 هر سار آن دس از دس اذل یعنی دسم بکش و من نعمت اول است
 بات چینیان طبع که صیان نهشیان گان هسته هش خاندیده با
 گلست صادقه دوی آس بسته و همزه است فرد اعلی این اس
 نهود پا چگر لقنه اول هر سار اعلی دنخاوت صراحت دنایا
 از داده ششم کن بی خواب یعنی خبر فرموده اند که که در چنان
 نبی دوس بر جود ف خواه شد با این قصیح اعلی این دین نهوده لان
 بوس تبر فردند و مشریت ماده چنان که مسرا بردن همان

کن سپاهن خدا کاف اور هر آیه بسیار کو سایہ گزین
 شیخ خود دو دلایا سب سیمی مادری صفت ایوب خواهد ہست
 پس از آنکہ کتاب یعنی نہت خود در جنگ میچ اعلیٰ سایہ رکھے
 من اعلیٰ در خدماد خداوند خود رکن بیت عظیمین میں ایع خدا
 از قم اعلیٰ نازل شد دشمن سببیت نازل پیغمبر کشت نہ
 حق دوسرا ایضاً نہت طالع شد کو کات قدم من لدن
 آنچہ بکسر حسن امر مبارکت بخش این احتج جیش صدہ را فتح سینا
 افسن دو سعد طیح آن برآمدہ تا بستر اعلیٰ فهم و را بست برس دین
 عبا ایت اور گھسلیں بخیز پیشوں دشمن میں در لندن مختوم نہت
 دل ایت بر خدماد خدا نیز نازل ناہ پیغیت بر ہیچ من لی امداد
 دان ارضیں باخ آبہ بہسل نت لی نازل اذول ان بد نیں کن
 ایل مبارک بیل از بر الیز کاف المزکی کیل ایشی میان مدد
 مددیا

سیدگر که در ازای این ازیل مکاپت فرموده بجزل مصالی خواهان نظر را داشت
خوب است بوم میسر علی اکافرین غیر بیبر ذل و من خافت و جدا
و حملت را آن خود را وینیش شود و درینت لفظها همچنان
آن ازیل گز از کان که با تهیبا سار و خود خود را از گرده ازد
نمی خیبندند و نیز نظر تمثیل میسر تم او روی گلبه نشان
الا احمر پرور این پیاده آن قول البشیر مصلی علیه و اورگن مصلی
لایقی و لذت بردار از البشیر علیه است عشر و با جمل اصولی است
آن خاک و با جمل اعدام این فتنه البشیر این صدمه مبارکه که از زخم
کلام خود عرفان و پیامبست خواهد شد عدو و معاشر که خود حضرت تم
قصیر و پیغمبر زرده است و وحیده دایمیس که با نام مسائیل اکادمی
و معاشر است و با اعراض مانع امنیت و مکاسب بروز نسبت شیخ را
احسانی شیخ احمد پیغمبر حضرت اعلیٰ بیان دارد که بعد از عذر از جو پیش

در خود راست و آنرا در از زار حضرت آن و زنگی بیان و همچومنه زنی
 دلخواه داشت و بیان مانع مدنیان این آیات بدینهاست مگر
 و بعد از این است که حضرت آن مبلغ بحقی اذل باو خوب فرموده اند
 نظریں نکلند و نیز زبانه نجفته را بطلب داده بسیار از قل کنیت
 خواهد بکشند خابند و که کنیت بسیار بجهیز باشد که بر پایه از
 و دیگر هشت سی و هشت است و مدنیان است به صوره ذیل میگذرد
 بجهیز این اذل آنها سی و هشت است و من این صوره ذیل بجهیز است
 نکل کنیت صافت را بپرس از پسر دست و هفتاد و سال فرموده اند نکل کنیت
 و پنجمین دیگر این کنیت دست است زیاده بستقی مرفت پس
 و در این مسأله فرضیت پیار کوچک کشیده بجهیز از نیزه بفرسایی گزند
 و سی و آنایا که صاف است و دست است در بیان این مدل فیض آبیه هفتاد و سی
 طبع شده که از عنین بسیار این کنیت دهن است و همچومنی دلیل بجهیز

دریں کو از لری مخفی بخود بیلوچستان رسیده اند
 دانسته اند همین سعادتمندی بآب و آبادیست که ساکن راه
 باشد آب و آبوده و قدر خود و مرگ اسپرنا پیغور اهل ناید و دریک
 دانسته فرموده بگفت خیر از مخصوصین حضرت هابیه ایوب و دیده
 فیال آنکه بصلی و صلیب ببریب اینقدر از دشی برداشت و خیر
 و خوش و تعالی و جمال و بجهة و مخلقه رجحان و دنیا و دنیادست شکر
 بایزرس کو محیف است مررت دو اتفاقیت دو اب دانیست که ایش
 سبل پیشنهاد و در پیش امریل گرفته و امریل دا پیکر کرده فرموده و بکر
 چالی خوردند و دیندند و دیندند و دین دین خوش گشتنی است و دریک
 مخفی است از جو همایی نگذسته پیشیده و ببرد ایام سپاه و دنیا
 و برابر کو خانگی است آن قبل از خود ب دفعه ایش که امریل
 سویخ بر صدر ایوب کار گشی و کار از کریت و دن خون و کار زکری

صدرم بیور و از بیاری دصل پسرش بچال بود و فریب نهاد و کشت
 دری ز شرکت بجهاد خنده مین باش کل منزه برایت نهاد
 بمشیرت هر ب پر گشت اگر بخوبی نهاد و دست اهل این را کشت
 دست آپد ای بصرها مدد شوی کرد سرای امراء خوش شصت دهنه است
 ششی است و نه سه که تکلیف کشت دری بیان و کشت
 آلات زرب اخون خیبت و دهنی داشت مدبرت از چوب بفت
 گشت شیری مثلثی داد و نیت پیش با کامی چون داده شد پر گشت
 کردی است و دینی دار و کسی خیبت نهاد نهاد سرمه ای از خلیلی کشت
 داده بینه بند و گرد و دست سه عیان اگر بگی است که تراکن مادر کوچه
 کرد و آگان سرمه ای چسباند و میں بایکن آهی نیم شیری بگشت و گشت
 چه بخت بجست بچیره داده این بگشتند و کرم شده باشند باین بگشت
 سه شیری ای خود ای سرمه ای بخانید و بکش نشی که آسایشند
 باین

اینون و اهل و داشت میزد و هر چنان صدرو جنوده بازی آن بیل کرم
 کردش است سوانح بسیار پنه و با این شماغ همسن بر زبان باز
 بیل کرم فرباک داصوغخ نباشد و تمام شد ترنب این اگر از این
 کوچه خسته خوب شد پایی که هسته دسته فرموده بودند رسیده و دسته
 و افشار حماقیان شد و در او شدید ایالی پی در پی رخنوی بودند مردم
 همان طریق کردند که اینها بسیان اینون با آن کش نااست طریق
 و کش است ساده بین بسیار بیشتر و رکن غیرت و قرش و کشت
 و کاشت بود و با بیوش بود طریق این که بسیار بکسر لاین و زنگ
 بر این فریاد کنیف و مجدد است مردم با آن با این اتفاق بیرون
 به منشی داشت طریق اینون یعنی این اتفاق باز در بران و این منشی
 منشی دیگر اینها بجهان آسان بسیان قیان و سیکاره اند این گزینه
 این مردم از داشت چنانچه میگذشت و فریاد بسیار با خود بمنشی در بین کش

دیگر این بایش دیگری دیگرین قسم آمدند و آنها صد نو و هشتاد
 بزرگ باشند اما سه بیش را که از نزد خوبت فوج باشند
 پوچند که فوج نمیخواهد و جو مسأله ای که این خواسته است
 این مسأله درختان ایادی هی بین ایمان فخران فضال گرم بدهند
 صنعت و خود را ترتیب و تذکر و تقوی و اینا باید و در جو عصا زرا از این
 بایش
 بین صفت صنعت و خود و دوستی خیر و منکر و همراهت چند که
 بچونکه و ناسی سیستمی ایان باید ملکی خشم عقیمه شده اند و خود
 گردانند که در این ایام پوچند میخواهند این ایجتاد و تجذیب
 از هر چیز عجیب زانگی را میخواهند و این ایجتاد و تجذیب
 از مردم ایان صفتی است که از هر کاری باز اند و همچنان
 مخفی و مخفی و مخفی و مخفی و مخفی و مخفی و مخفی
 مترسل میخواهند که سازن داصل خود میخواهند و مخفی و مخفی و مخفی
 و مخفی

دلخواه کریم بپریز پای مُنْهَلِ بود و مُسْتَبِع و مُنْهَسِ دست بر این راه
 دیده و مُشکر و مُنْهَسِ در کارهای که اینها زیرهنگام بپریز شدند
 فرموده اند که این اتفاق ای صراحت است یعنی و مُنْهَسِ در این راه
 دلخواه پس این چون می‌داند می‌داند و فرموده و یاد می‌گیرد که این راه
 دلخواه کل مُنْهَسِ و پنهان بسیار خدا و مُنْهَسِ هم که با این راه
 دلخواه ای صراحت فرموده و از این بفریز شدند و مُنْهَسِ
 فرموده ای صراحت فرموده و مُنْهَسِ فرموده و دلخواه دلخواه
 بیان این بفریز و با صراحت دلخواه بفریز و دلخواه دلخواه
 و فرموده ای صراحت و دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه
 تبریز ای صراحت و دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه
 دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه

این است بدست خود کرد و از زیست ممکن مفتی دارد و ممکن بگویند
 ممکن است خواهی بدریل بگوید و یادواری گزین و میگویند خیلی است
 در این شکل در زیست ممکن است خیلی فرموده و ممکن است
 صافی است درین خواهد از از زیر و نظر و فاعل است آنچه است
 دینی است در حقیقت و حجایت که برای این داده شده و مسخر و مکروه
 نظر فرموده باشی و گرفت این محل خیست ممکن است
 غب و لذت و متعلاً است و ممکن است همین دین و لذت و متعلاً است
 و فرمان مناد و سخا بن دین است بجهل لائق فخر نهاد
 تسلیم چنانچه سیزده ایام خاران از مرید چون ایام
 گشت خود نرسی این اتفاقی به کوشش آن خواهی بگویند ممکن است
 شباهتی اینکه این اتفاق این قدر و در این این طلاق و طلاقی ایوان گزین و
 همه کیک است که این داده این اتفاق ایوان پاره پاره گشته و خوب شنیده

حال است و میخواهد پیشتر از آن ۱۰:۵۰ وارد و مسکن نمایند و میتوانند

مذکور است که این موسی از من امیر و ولی آنرا بگذارد من از همان

اگر نزد دانی دلی شدند و علیه داشت فرمودند هنرست مرتباً در اینجا

وَفِيَّةُ الْأَنْبِيَاءِ حِلَالٌ كُلُّ مُحْلِّ شَبَابٍ فِي أَبْرَاجٍ إِذَا مِنْهُمْ يَخْرُجُونَ

گ پايد نه پرسش در شوخ طبری فدوی هنرست شد و هنرست آ

الباب بـ ٢٣٠ نـ ٤٧٠ لـ ٦١٠ مـ ٣٩٠

او همان مژو و خوش بختی این شهادت دادند و خوش بختی از هر کجا

نافر و آهان بگاهن وزمن اپ طفل دشمنی از ایشان ایجاد نماید.

ادویاتی مکاریات حضرت امیرالاسف و رئیس نوروز

سچاون عین داک از قل شید، لشیده بود و هسته زان نداشت.

صال رکت فرموده بای متن آگاهی از این رکت و خارج شدند و آنها

گرداندست پیش رفته است و درین داده در فرآیند تغیرات

دو نیست فرموده بیرا عبد الرزاق را که از کلی آنی و خانه شکوه
 سخن است و بقیه امانته دارانه بیان سخن فرموده و مدنی درگ
 مردن شد و بجهت هم جهین ام و رسال و ارسانش ایا کوئی نشنه و آنچه
 از این درستی است از هرگز و حق در زمانه اینست هست این
 که پیش از نسل است میان هنگ ایوان رهانگ زرگان دشمن
 بیان دهنند خود را خواهد نهاد است که نهان پایه همی و عیار و تمن
 سخن فرمودن دنیا و عیار و عالم و بخت این علیم ایا از این دوستی
 حضرت اثر اردف (۱) و مردمی بود تحقیق دخواهی و خادل و درستی
 و احتجاج کرده بودند میگردید راه رفتن از براجال خدم بزم جمال (۲)
 ای افضل (۳) ای اقبال (۴) که لست بریانگ که دخترت شد اور خود عصی
 هست ای
 دو کارن دنیان بیانگ کند و عمار رفایند و هست ای ای ای ای ای ای ای
 پهلوان

با راده ایست باین طبقه و پنهان و آن ایام در دشان اسبیاد کمر و
 و صدوف همچنانی و محسن ببرت و صدوفت و فردوس بباب خلق و
 و ایام در صداقه و صد ایام در صد ایام که بکسری شده و دو کسری
 و زکان ایام و ایام در طلاق و علی خواهشم که بخوبیه و نیست چه
 سبیان ایران آن قریب ای اگر و مهد اوست بین ایان لشکر و
 ای ایمان و کنی و داشت و فخر و داشت و صادر و صادر بسیار
 و خیل ایشید و کسبه دخل و دخل و قابل تجربت بسیار و از خواهش
 و با اکثر دشان ای زمین ای زمین فراس ایان ای ای ای ای ای ای ای
 و دندانک و دندانک و میانک و میانک و دشمن دشمن مرد فوج
 عشق ای
 و ای دشنه ای دشنه ای دشنه ای دشنه ای دشنه ای دشنه
 لذت ای ای

فتن جود برند را جای بران و صفات داشت و حکم داشت و میرزا
 و خدا را بخت میزد اینه امیر ایل و شریعت و مذهب و مسیح و ایوب
 ایوس و مريم و ماریوس و ماریوس و ماریوس و ماریوس و ماریوس
 ایوس و ماریوس و ماریوس و ماریوس و ماریوس و ماریوس و ماریوس
 و ماریوس و ماریوس و ماریوس و ماریوس و ماریوس و ماریوس و ماریوس
 که کامبیز و داریوش ناپدید نمودند و اینکه آنچه را دیدم و داشتم از گذاشته
 اینها و صفات مکونی پنهان باشی در این ایوان ملکی است
 و ترقیت فلب و ثبات و هستیت که ای ای علی و میرزا
 و زاده هنات میان است و بیان از زمان و زمان و زمان و زمان
 و بازی و طرب و فلت بلند و نمود که هرگز زار ایشان نمیزدند و زمان
 و میرزا میان ایشان را نمیزدند ایشان در زمان حیاتشان که میرزا
 که خبر نداشتند ایشان را نمیزدند ایشان را نمیزدند ایشان را نمیزدند

وحال صاحب شرف از جمال بود که حفاظت نمی‌داشت زاده را از
 دو سبک دشمنان و مرگ زنان و امیان گذاشت و دست داشت
 و میخ کرد این از احتیاط بسیار بوده بمنتهی درست که بین دشمنان
 پر شرایط و صفات داشت در اول غلبه است که این اندیشه خوب است
 و علاق ایشان بیش نمود با این حکایت و تفصیل صدای پنهان
 صدیده بود و فرمود فرمودی علی و طوانی که از بهانه است و فرمد اینها
 دوست بدینه است و ادعا کرد ایشان نماینست سوای این نیز
 و آنچه بیکن من است بسیار خدا او را تشکیل و جاز و لذتی او در اینها
 به شهان خضرست آنچه بوده بود فیض از چیزی و میراثی علیها
 و اینچیز فرموده برای من که جمال قدم جمل هزار ایشان را باید داشت
 که از زده بیکن است شهادت این و نازل نه است دلیل منش
 منچ سخنگوی مثل از شهادت این و بیان مبارکت اند من بیست

آن دستین نازن ناه ایش علیه عنجه سلا و دیگار است ذر خشم
دستین ناچورنی سکن من بن آباد بیان هست و که شترن بزای
با عی خشید هر رفت در گھن اشرف جمال زده اند ز دیگر ایال با
ده میس نیز که باز مرخص و در عالم خانه زاده مساجد و فانی خشید
خانه ای زرسو جمال ایوس مایی دا پیغمبر ایش باعی خودی ساجد
و عرضی خود مشهد است فرسوده خداوند بارگفت و افسوس ز خوشی
مشهد ز کنیتی هرمه ملته بیش بسیار بارگذاری امر و بیکار بکار میگردید
فرمود و محبت براش خالق بانی شدم هست و گفت بست و خالق بانی
سپهه زر و دهکنی تحقیق نهشت کرد و حضرت مصطفی با اولیل مکتوب
فرموده و فرموده خد بخاطر بر مید فتن آیاد ایخت نمایند و در ایال
درین لشان اصفهان بجهة و چون از گھن ایوس بیرون آمد
ماجی بیان سرمه دو شکر بر کار از شترن خارج هست که نهست

مرادیت مصلی نهاد و اینا بست فرمودند همینه و فرمود وای خواه
 دو رأس شمارفان اسبیا و بود و دریافت آن بیز مردم خبرت
 عالی رفعت و میلثان بر ایست عالی اصفاف و خاصه فیض
 و قزم مشتکه و میل که سرمهیان بخاش بست پستان و میلاد
 خشک و خوارک سینه زدن و میگان زدن و چون قزم زدن سپاه
 و میگان سپاهیان و پستان و میلاد با آنست تقدیر شکافش و خون بیار
 قدر بزرگ بینه و بدیان خود زدن شترل مسند و دایبست آنام میلاد
 و این بست پرسن و عوامل منشیان با فزاداری و بیست خوشبخت
 و دلی ایشاست و دل اند آن و اینکه نهادن و دهدیل بی این نجفه
 بگل آن ده منی خشکن پور بخیرت سبب و اینا و اینه بودند و خوار
 بخشد و فرمی خود و بیه مصادیه میان فرمودند و بگل نیا بیز
 آن بید که آن ده منی تغیره و لری دامنه خاست بکه کردند کیهان

در بیرون شود و از دستش با برای اصرار است
 شریسین و مخربین و خاصین ها آن شریه که خود آن دوچون جاری شد
 سخت شریه داری داشت حضرت سیدالشهاده آمیح الشریف را از این
 و مکن پنهان و خام را بحرث داد و مذکون این شریه ناقوم است آن برای
 پنج بذریعه از این آن شریه از بیان امور اسلام خواست که برای
 درستیت فاسد بزیرست فرموده بزیریم بعد از اکثر شش ناهار شریه
 فرموده است شکست دشمن است فرموده فردیخ فرخب بیان
 قبول بزیریم آنچه اماده فرموده اید و ما خواهد شد حق اینها میگذرد
 جانب اخلاق بسیار منتها و جانب اسرارا بجهت گیری ملهم بهای
 اگر بزیره از خواجهان تراپ هست این امر صدر و فرموده است و در آن
 کتاب بالایی بجهت دکه چون میگشتم در و دست دست شریه دعا
 شدم سیار بزیر دیگر است دیگر بجهان هستیان نیم از اینهم دعا
 بدهیم

و باشیان بخوبی از تبع میباشد و نهادن نماید
 و بر اینکه از قدر و نیتی فرد را کن اتفاق نام داشته باشد
 و هستم از قدر و نیتی اینها را کن اتفاق نام داشته باشد
 و هشتم از قدر و نیتی اینها را کن اتفاق نام داشته باشد
 و نهم از قدر و نیتی اینها را کن اتفاق نام داشته باشد
 و دهم از قدر و نیتی اینها را کن اتفاق نام داشته باشد
 و یازدهم از قدر و نیتی اینها را کن اتفاق نام داشته باشد
 و بیان اینها میباشد و میتواند در فرمیت خود را در تبلیغ و تبلیغ
 فرماید اما اینها میباشد و میتواند در فرمیت خود را در تبلیغ و تبلیغ
 فرماید اما اینها میباشد و میتواند در فرمیت خود را در تبلیغ و تبلیغ
 این ایام انسان فرقی کلی نداشت و میتواند باشد بجهت این اینها
 در این ایام انسان فرقی کلی نداشت و میتواند باشد بجهت این اینها
 نهادن ایام انسان فرقی کلی نداشت و میتواند باشد بجهت این اینها
 نهادن ایام انسان فرقی کلی نداشت و میتواند باشد بجهت این اینها

دشیز و آنست خوار و بزمند کاهی بربرگان و نهی و پیشانه
 دنال برپینان و زیاد بیکن همیزی میعنی دیگر فن خود
 اذای چون علیه سخاپن کنون مردم اند و دفعه این شرط دادن را
 بیت دلخواه سخاکرست زیراست در برگرسان برخاسته
 دست است بیکن طرد بزمند و خند و کرمه، بیشه و چیزی به
 سیکرید و شب یاران خوب است بزمند و کرمه، بیشه و دادن
 بزمگان خوب است بزمگان کرمه کرمه و دادن
 در میان خوش چوب سیع از این است که بیش خوب است و مده
 اشکن است و تا میان گیری بر سر نیزه و غیره که میان زرگان
 بیمه و بگزیر بیکن فن خود را از زین بند سخاپن دهد خوب است
 در دیست دارند غیر است تمام بالای میان بزمگان خوب دیگری
 نهاده زنایند و خسروی ای خجا و دلکار و دلخدا و عیاش و هضرت سیده
 نهاد

نرس بودند و شنیدند از درجه سان و حرمت خواهشان چنان که شدند
 هر چند برخیشید و گرفت و میش میزدند با آنکه بکمال و فاروق بیان
 دشایت داشتند اینکه میگفتند این مسما میتواند از زیست
 صبرت و خواهشان رساند و خود را باید گرفت خواهشان را خود
 این دشایت و میجات زنان و بیشان و علیه خواهیگریان نیست
 بودند خود و طرف راه میبودند پیش بگردند و غصیت نداشند
 و پیاره و جنایه ای صادر داشت احادیث کردند بودند این میجات زنان
 درست شده اند از مضریتین و ناطرین بودند و همچنان شیوه ای زاده های
 پیش نیم فرود چه که میگفتند فیضت دارند از این موافعه دشایت
 بخت پستان و بیماریهای داشتند که داشتند این
 قدرت میگذشتند و این فرمودند و باین شیم کردند علیه گرفتند
 میگذشتند و تپیه نمودند و بیرون ای این خود و درست شده بگفتند هر چند

گوییدن نباید و میل بی هم در این خوده لازمه شان چون پیدا کرد
 سکنی از خودش داشت و تحقیق و فناشی هر کات چشم باز شان غایب شد
 گردد و بود خسروانی رسیده بیش دنگ و مادر بیشتر از سبزه زدن
 آشنا نزد ماقی سال اول خسروان باد و گزب جر کند و کار
 در میش کار و حست بینه میبینی سخنی سرمه کنست و مادر کار
 گز و مکان این نزبست مادر را کنند آنها بودند بینه و مادر
 و خل ثور آنی از هست و آن کارهست دیگر فرع سرمه در علاوه
 دیگر کارهست و مکان نزد دارند و گزب کند که شیره این میخان
 زیست نمایند و مرثیب چنانی گشته درست و همانی میگردند
 صبر جسد و بحیرت در بی هم از صادق نیل میبینی گیر خوب است
 اینها خواه نزد دارند و این این بیهوده ای این داران درست
 این گزب نزد و بحیرت اینها با اینداری همچو خاست

روزه روس داده دل و می آفری اس س خوشبخت بارگز باید
 گذاشته می شود نه
 بر سر داین بجز بخشید که به بخت نه نه نه نه نه
 نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه نه
 بر خبر را اول اخبار ناشی داده دل و دل و دل و دل و دل و دل
 بر خبر می شوی همین دل و دل و دل و دل و دل و دل
 دل و دل
 خوشبختی ای بسیار آن دل و دل و دل و دل و دل و دل
 بخت دل و دل
 پر و از نیز و دل
 عی بیکن که این بخت دل و دل و دل و دل و دل و دل و دل
 فراز کردند آن شپر و دل و دل و دل و دل و دل و دل
 نه نه

تهرست داری گرفت و جویس هم این خود فرمیم اندونزی و پاپوئنی
 داده که رکب این جانات نیم علیهم شوهد چنانکه از انجمنات و زنجیان
 دستگذشتند که از بعد میتوانند مکنن و ماجستی شد و این شیوه را
 پیشتر نمود و در میدانه گردانستند و هنر اندونزی و صافیانه را گفت
 خداگفت و قرار فراوردا از قبل داده بودند و این یکی است بخط پیشنهاد
 صدر دایان باشند و دیگری بر سرمه و فرمود گیان شماست که بجهود کو
 راسیم میباشد از این مردم از گرست با خذانان گشته پر کنیم و لاله
 رشیب اهل چشم خواری شد و این چهاران اهل ایل یکیست منه بود و دیگر
 سه داشت ماینده و دو نفر از خوارش از داده یکیست از هم شد و فرمودند
 این بدان گرست و گیریم این شخص بکرد و این داشتند که
 این داشتند که این شخص ملاری میخورد از پروردگری داشتند
 پرولیکنند و آن دسته ای دوسران را ده بمنینه و ملائی شد که این یکیست
 فرنزی

خوبی است میباشد خوب بایان بگیرد و من خوب و آن بسیار بایان بود
 قدر آن داشت بیشتر همچوین است در گفتن با این بیان بگفتند که
 خود آن در حقیقت ناچیز خواهد بود و بسیار شدید بیشتر این فضیله بودند
 (تفصیل از فضیله) میتوانند درین فضیله بیشتر سه درجیه باشند و این
 اول صلیبیه فضیله زیب و ایکنخواهی کردند جهت خوبی آن درین درجه از ایکنخواهی
 میتوانند فضیله کوچکتر باشند و این بخوبی آن فضیله باشند
 بخوبی از پیش در پیش این میتوانند بخوبی که ایکنخواهی از آن
 بخوبی درین فضیله قیاس دارند و از خوبی است که این ایکنخواهی بخوبی
 بخوبی فلک فلکه شده و مانند خوبی خوبی مطلع باشد در میتوانند این فضیله
 در خوبی است و جاده است بیشتر و احمدی بر این ایکنخواهی کفرت عدو را داشت
 درین فضیله ایکنخواهی میتوانند دستگاه تبرونه و دستگاه خوش
 داشتند این ایکنخواهی خوبی است ایکنخواهی ایکنخواهی خوبی است

فرلازاب بسته ای نرس را از خواه مفتاده که در شاه داشت
 تا لای ایران افشاگری است و بدش آنچه با هزار عصیان بسته
 آه آج برابر این قدر خلود شده است بعده این سخت و سریع است و
 آنها کنیز کاری نسبت دارند و در اینست که همک برایشان اشیاء
 برگشته و شدید بخوردند و سب دلیل برگردند و حقیق زمزمه خود را در خود خود
 آورست خوششی داده گذاشتند و با بسیار سه داد و حفظیل خوردند و
 برا آن کوچه هادا دل و ادعا کسی شیوه را این ده در پرگار چشم خوردند
 و اگر شد و خنده کرد و پسر بیرون از این ده درون بزرگ دارم و این
 بجز خود و خسته شده از این احوال بخوبی سکر و بدان سکر درین پستان
 بخود خود بپاره بخندید و بعد معدیان از بیانی دیوار این سکر بخود خود
 و اگن ساکن شده خود را بگفت و در چشم خود نزدیک سکر این
 در بامداد چشم خود بزرگ بخون مصل داده و افسوس داده و بقیه برایش
 ذهن

تو خش و دندن بگرد و همان طیان از خدمت چشت و گل اخباره شنست
 دل را کت خواستند روز و شب میرفت و از فرگن و مذکوره شد
 آباده شدن و گذشتن و مسندان گلگ از این داشت
 جسد او در جهود و ماقول از زمان خصوصی و چون با خانگیان معاشر
 پنجه ایان را دویگت خواسته و مسند و فرید و مخدود و بید مسند
 بگت ساعت غریب میشاند کار و مدنی کردن تریب برگرداند
 راه کان پیش بگیر و ماجرا و امساله فیض و در جمیں شبیخ شنیده
 و لشکر و مسند است که خود را خیفان و دیمه خود بختیار گرفت
 در ایک و صد و سه و نیم بیان متفقر و متفاوت و گام اندیشه
 بگاییت در همیت و کمال است و در ایالت درست بیش از ده هزار
 هزار قلیم و بیش از هشتاد هزار سپاهی و سه هزار سپاهی از خبر فرموده
 و خود بیرون و خود را فرید که قازم باز خود میبیند که چه زمان

بیان از کشته را همان گردش اسما بینداز و جذب آهی زانهای
 فرمود با پریاست و هسته است نمود زیرا محبت پر این دیگر یک
 در حقیقت از زن بخت و مانع در بخت بران بینایه داشت
 ششم دایی اش بیان داد گفته ناچه درست ایران داده ایلان بیج
 را آنچه بگشته و اینست نه اینکه بند و کاشن با آنکه عین آناد و آناد
 گردن عین آناد ایلان فرمود و چن ما اینکه و دیگرست بر راست
 داشت پیش نهادی رهیت و دسته فرمود که بیند و ترین و خیرت نهاد
 بینایه زویی اینکه با پیشیم و منون این است و منون خلا بیل
 خلوفت ای پیکر کشته را مده بپیشیم و منون درست نایم از آنها گی
 ام توپید المخرب اغایی اغایی اغایی اغایی اغایی اغایی
 و ایلان نمیز است که میگردد کشته کشته ایکی و بیان دستان
 درست و نیست و زیاست ما ای امیز است می ای ای ای ای ای ای ای ای

در نیم و نیم این نهادست مادران بن نبیل است که بجز دو مرثیه از سیرمه زن
دخت لری بیشتر از شیوه شعری خوب بسیار بسیار خوب است داده و در این
آستانه آنکه از آن قدری و پیش شده باشد همچویه شدت تو خوش تو خوش خواهد
ایرانیان ساکن ن شدند آنها که اگر از این افراد بیان بخواهند خود را که
ذوقی و عصیان شده اند و سخنی خواب و دناب در میان اینها
غیره در میانشان خود خواهند داشت و همچنان که آنها نیز از اینها برخیزند
دانشمند باشند اینها در فرقه دیلم همراهی را نمایند گفت راه است
اسبل ما زیرا مبدأ زیغ و دانل شدن نمی باشد زبانه از اینها بگذر
از اینهاست چهار جایت و صفات اینهاست ایال اینهاست شاید بگذر که اینهاست
و خارج شده و اینهاست خود و حسین فخر و خدا که خود اینهاست سیمانه
که بید از نخ در جی کرد آیینه ای اینهاست این شهر را کسری شد این خود
نمایند چنانچه دانل شهره ای مشهور و که فیض برای یاری اینهاست مختار و خوش

طبع و سودا خواه این سبیل امال بجز دو زالت و شرکار پیشان
 خنده از آنچه خل می دود آندر دسته ای این سه ای از فرمایان بجز
 داده میگردند و خوار پیشان که تغییر نموده از هذاب و غاصب و میرجکته
 به این خانه باید است و این است بجهات بند میرجت و این زیر
 پیکته فرا این علیکت و اکابر اسماهیها و فرموده شد و از
 دگرین بجهات دسته شفیع و دسته ای این ملایم معرفت و اینها
 سه شفیع و باقی امال صیغه و احوال اینها دسته ای دسته ای
 خود را خل باخت است که بین سه ای این دسته ای از همان ای اینها
 درین مشهد بین اینها است و این است بجهات من اینه بجهات
 شه بین اینها است و بجهات ای
 دسته ای دسته ای دسته ای دسته ای دسته ای دسته ای دسته ای
 دسته ای دسته ای دسته ای دسته ای دسته ای دسته ای دسته ای دسته ای

و سیر و تخلص ادب انسانیت رخشناد و ممتاز شناخته باشد تراوید
 و در این شیوه دلکشی کنایت در ذات و مفهوم است بحسبت
 مناسک و بیهودگی و مسماکی و میثاقی از مشاراهم بیار و بیهوده هم برداشت
 در حق تابعه بجهان و دهان و زبانچه مصلح خانمی و دلکشی کنایت
 و ماستیست اینکه ای مشاراهم بسیار فرم و میله قدم فریادهن و دلستیست اینکه
 و ای ای دلکشی ز به زار بده مسماح که بین این بیبل مذاقت باشد
 فرم بده و مزدروند و مزدبر کر جمال این و دلخواه میلعت دلایالت را از
 پیغام و پیغمبر قوه مسانیم تابعیت دلایالت و میلعت کرسیبند
 و آنکه فرم صاحبیدند و هم روز تبر و داد و اشکانی و از نعمت و اینکه از این نعمت دلایالت
 نمودند و پیغمبر و دلایالت و مسانیم بازیخال گذشت و مسخریم باشند
 و دلایالت فرم از بزم مثل مسراهم که بپیغمبر که فرم از این نعمت دلایالت
 این نعمت دلایالت نامی نیز است با پیغمبر شیخ شاهزاده و مسلاخی

همچندم جناب و سپس با بن اگر که در گردش از بزم خد
 شرکت کرده ایجاد برده شدند خالی فروخته زیدا میخواستند که
 میزان دارایی این ایجاد را بازداشت نمایند و میخواستند در
 زمین هم ایجاد اسماهم نموده باشند و با آن خارم فرموده پس از
 کل تجزیه و تحلیل کرد و میخواستند ایجاد را که بعدها میگذرد
 برگردانی برآورده و میخواستند خالی فروخته باشد و فروخته
 والدوایی باست خارم جسمی بود در سبکی دارد اغلب شفاف و دیدگاه
 میخواستند این خارم را طبق چشم ایشان را در پرداخت از پیش
 سزا کردند از پیش ایشان نیز ذکر کردند بی فرسوده همچو
 هنگام است دنیم و سزا میگردند شما نفع ناشیه میباشید
 که به مراد و خدمت خود نمایند از این قدر اجباری با کمال میخواستند
 مظاہر و درختان بیرون از جنین او را که در غیر این میخواستند
 از پیش

گرچه مکمل صفت و مستلزم شد و بعد از معرفت داشتم مترجم و اخراج
 اینجا را در داخل شده بسنداد و ما بین راه اسباب گرام در بیان و ابان آمد
 اند و در اینجا نیز نهاده بجهة حصر اینجا و اینجا میگذشت
 خود کرسی گذاشت و اینجا نهاده بین راه اینجا و اینجا
 در اینجا از اینجا نهاده بین راه اینجا و اینجا و اینجا
 اینجا نهاده بین راه اینجا نهاده بین راه اینجا و اینجا
 و اینجا برداشته بین راه اینجا و اینجا و اینجا
 نهاده بین راه اینجا و اینجا و اینجا و اینجا
 خود را در اینجا و اینجا و اینجا و اینجا
 خود را در اینجا و اینجا و اینجا و اینجا
 اینجا نهاده بین راه اینجا و اینجا و اینجا و اینجا
 و اینجا و اینجا و اینجا و اینجا

گفت نزرا را ام کیم نسبت دحال فریبی و کارهای بودی در بر احوال گشای
 چند بسته مغلی و نهادست گرفت این بسیار دلخواه شد و هست باید دسته
 سه ایام پر گشل بخودن آنند باست رفکشان و مستقیم گردید و دیگر
 درست پوسته میخانید چونی همز جای افسوس از این در بیاد و در عذاب درست بخوبی
 این بله ای اینکه بسته دلخیشیدم فردا که در خارک گیری خواهد بگشتم و همچو
 بسته دچار نزرا را استیجن بخواهد اند که از اول گشته شد در مرسان چنانچه
 داروز با آنکه ایست قلای خیرم کردند بر گذرن بایان و در بین معاشر
 در مرسان ضیح کردند از این آنکه ایام پر گشتن شدند که پر گشیم و گلبه
 ناچیست نزرا دارد هست اتفاق است منیم در بیاد مثنا و مثابع خود
 اشرا و ماسناید و خلط میگشید اینکه درین با پسرانگان علی زیستی
 سازیت نمیگیرد زیرا خیلی بسیم و در این خیلی شرم که نشیل شود بر شد اور از این
 درین حکمت نهاد خیرم دهد هاست خود که احت و همچیزی علی

فرن

خسته شدیم نزد استادیم و جلب فرمود کمال بناست
 از هفت سال است مرا بستند و دو سال در مدارس پایان را
 تجربه کنید و مدرسه را باشیم و اکنون شرایط شرکت
 و تشویم از صنعت ملکت شناختی برگزینید و درین درجی
 طلاقت و خل و خاصیت از رفاهی ای اسلی دولت خود و نیز
 اول خانه ای از شرکت ای ایشان از تو این دوست ای ای ای
 لبنا اصلح و میرحس است که فخر و مهربانی از خانه
 ای
 دلی فرمودند شوید و درین خبر شنیدند و میخواستند
 دادند خود و توانیست این میخواستند که از خانه
 ای ای

جهت سال دیده و شنبه نش ای اگن و خان این حال میل
او دیل است رانچ بر قبب اخلاق و حسن سرگز و مکانها
و دریافت ای که ایست بیکن بگز صفات غمی ای ایست بیک
که میتوان این نسبت که هست شده است و مذکون که داشته باشد
که شد را از این شبیان بگز جند عاجی خود مناسب کرد از این
دوین داده و باین سبب که تجلی این نسبت خلیل نباشد و آنها تو خواه
گذاشت و از کنستراکشنها و نیم کرد خود را ناهمکوت بالطریق
از این و مکانت آنها که از خود آمد هستند و من که همچنان
وازان ای ای که داشت و این هست بد ای ای شبیان و باین مشاه
پرسن رکنیت ای ای داده و دست مباریم و مصدمیم ای ای ای و میل
وی است ای ای ای است و دیل داده و داده است بیکن و دیل
در میان راه است بحث میل دیم و داده که دیگری میخواهد که
پرتو

باز هسلام داده بناست از مردم و گرما ز اخود و یعنی اگر است دنیا کو راند

صیغه نمی شود و دلیان تعلیم خوبی نمی شود و مثال فرمایند این

کس سار بر بودیم والی فرمود و مصدق است داده شام داده و میخونیم

نموده صاحی مضری است حق بجهات زیارتی داده خواهد نظریه شد

از خود و هر چه در دلیان تمریب است داده بخورد و دروز باشود با اینها

و اعیان افغان هر راه بود و چنان رفت و آمد و هر چیزی ای داشت است

پنجه خود را پیچیده میگشت و گرما ز اخود و مثال دلیان کرد و دلیان پنهان

و داشت خود را شبلیم بگوست نمود و اخ مصدق است دیر ز آنها

او دلیل جواب داد از عیلی یکیک را میگفت و میگفت که جلد میخون شیر چنگ

اما گز اگرفت و در گرما نیمه پس نیم فرمود والی فرمود خوب است

هر آن اند و قیس و قیس همچنان دنیا که بسیار حسن است برای اینها

لمش و مخط و مفسر خود خواهد گردید و میگفت این خبر در ادب امارات خالق است نزد

بیان جایگزین زاده شان گستاخ
 در میان این سیاره همچنان فرموده
 رجیست نموده باش چه است در هر منظر بر این حاب فرموده داشت خود را کن
 سه میال در راب جهان ساخت و زیده نه زیگا پس از ایند جایش را
 فرمود پس احمد و سهراب جایگزین فرموده اند خانه همان را مشیان
 و بناه بمنای این که جایگزینه داشت تواند در گوششی اگرچه میخواست
 سیاسته داشت و مثابع خام پسر پر خواهد شد اگر داشته داشت پنهان
 سیدی دارم خیر سب میان و میلان و میازی دارم خیر میاز میان
 و مکان دارم خیر ای میان و فرموده تبر سید و مکان گزندیکنی را که
 گزند و کشیده و آباد کرده دوست فریزی شوکت خلیفه داده سیدی
 این منظر را از این گزند و خست اورده مشیان بین گذشت سیدی که
 بر این خود دینیین گذشت که دوست علاج پیشنهاد نهاده بکاره اورده میخواست
 منشاره دسته بسب و منشیه داده از این احمدیا اگرچه عرض کردند غلیق
 بین

صین تو دیلم پاری عجید و بیانی هم گز نهسته ایم و تو تمام شده است
 و من کل سپیش آوره و ماضی شده است فرمودند کنید و خبر نداشت
 و من خود با خود میخویم و با اینها ناز بگذارم و تو خود بخواهد
 و دیگر این بیان است و اراده برخاسته میخواهد پر بیان تا چشم
 خود بخواهد که خواهد شد و خواسته خواهیم و در گذین زیرا خود
 بروات و بروت بر قاعده قاعده و خبر مردی در ایکت نشان است
 و هسته خواهد و لایه عجیب اس اس این این شیوه شده اند این
 و متوال نزد ایشان لی خواهد بگرد و نزد ایشان همچو خود داده است
 مجنون خواه و فرمود از قبل سپیش خواه بخورد را و می و می
 کرو اینها زیارت نموده اند و حی رئیس خیزدند و می گذارند
 و قشای نزد عجم را و مال کیزز بیان نند هم بینه ایم که پادشاه این
 نزد بیانها بگزینند این شیوه است و این این برشیت و ایشان

هر چیز نوچه فرمود و اساسی بینا بینن باگر رستم بود باد و دو گوچ
 و دلخواه است اما اخطه عجیب و بکوه بفرسته میزند و پسر که خط
 گشته به بیان دریازنگ زایر شب و بیروز آنی گشته شد و بکرد
 و میل دیس نماید اساسی گشته بردا و فرمود صیغه اخطه فایده گزند
 تماشید و درسته بعضاً بینا بیان با مردم در جن افشب خانه گذاشت
 از مردم ال دیوابد بوری رستم او ومه ال از شکر بزرگی برات
 بیست و همان روز بینا بیان ناسیح و گرفت چهار افسوس امرار داشت
 از گبره اش اراده داشت و بینا بیان از شب و سیزده میل دال رستم
 خوشبختی و خوشود افتخار کردند و دلگرد خود را غصه خانی نیز
 داشتند از این دلگردی باید ان دارد شد و رستم داشتند که دخو و پیش کی دلگرد
 تماشید و تقدیر می خودند و چنان دال خوازم صافرت در بود رستم
 خوشبختی داشتند و رستم با گی از خوش خود بزرگ افتخار داشت

فرود مژده های که است بختیار
 و از های داشت مژده خود را چنان دیگر مژده کند که نام شد این که
 هم هر دو مژده میشوند و هستلاق طرفین میباشد و در هر دویها
 میشوند و گویش خاص عصیر کار و همان درس هم
 و در آنها میشوند میشوند میشوند و گویش خود را با این دویها
 داشتند که دادند و در هر دویها میشوند میشوند و گویش خود را با این دویها
 میشوند بلکه میشوند میشوند و میشوند میشوند
 این دویها جسی دادند و در هر دویها میشوند میشوند
 لبند این چهار تفریه سر فردا بهم اخواه میشوند و میشوند
 هستلاق سه دویها میشوند میشوند و میشوند
 و هم هر دویها دیگر میشوند میشوند
 پنج جمله خاص و میشوند میشوند

را نهاده میاند و تند و بخوبی خود را اینجا نهاده داشت چنان شد که
 سبب از آورده و داشته بودند که مردم شناخت و همچو شد
 که کوبارم و خوبیان خن نشده است لذا آنرا جایی میگردید
 در سین را سخن اوقوع بجک خن پنهان و سینه خد و داشته میگردید
 پسند و خوبیک بیشتر کریزک علاوه بر این داشت راه
 داشتیت را فراز نشل صد او شان و بیانیت داشت
 بیشتر بسته بسته ایشان میگردید و که لذت قوت شناخت
 خواهیان امانت غرب را بازیت گشت بد و ملکیت خود و خبریت ایشان
 من بیشتر دارم و مستقیم میگردید و در هر چیزی داشت
 و مزکوی اعلی است بشریت ایشان متعال نموده و را ای فراز
 بیشتر شناخت طرفین را از شادی بپرسی خواهد داشت این که
 خود که بزرشند و منی همیم میگردید ای مکر و دین خسته و دیر که ای

ذمیت باشد زامنی مردی که اتفاقی احتیات است و این راه نیز دشمن
 را باید از احیات خود بگیرد و این قاعده را مسرو اینها بینند
 چنان هستیان خواهد و فرماندار خواهد بخشم این را بگل؛ و من
 همین در مسیس و بکریان را با چهار دشمن عظیم این را بگل؛ و من
 انتیب سیل و مسکونه برگزید که در هستیه رسیده خاله و خال
 دکال و خال
 و خال و خال و خال و خال و خال و خال و خال و خال و خال
 والآن هجیج ای ای از دوست در پسرشون صفتی را پرسید
 و این پاش در حشت و هشت همچنین هستی است که از این دو داشت
 هست و هست
 هست و هست
 هست و هست

نیشنه چنانگر سبیله ای از اطرافت جن و میشین راهی داشتند
 بین کاک و فامه زیست و طلاقا برست غافل ازین بیش آوازه
 از جاست بین مراده ها صنایع و نایند و مهد از خیره ملاع فرمودند
 قضاخت هر چیز بزم اذل یا گردانه رخواه باقی بجهودی خود
 فرد طرفی داشته میان دستین نزد خبرنگاره را در شریعت برداشت
 اذل و نزد خاک ساخت هست قبل از تمرد و پیروزی و راه صحیح خواهی
 و طرق پر شده بست از نرسی نصف الشرب والشرب بالبله
 ها گر سواره و پیاده از عصب از دهان ملن و دین امداد گردند
 های خنده ایم گردیده افت و منادی مایه نهشیشی از نزد خبرنگاره
 قدر نسبیان دشمنیش و مرض صبا نزدیک بودند و چون هستاد
 هنر سعد و شفیع فوجیه ای این نسیم و بعد از هنر است بسیار ریگ
 و در حب نزد گز از بیچ بناهای میانه ایجاد و موزن و سفت و دریک

پیویست بند از زین بخیں و مان گرسی است بزرگ و مرتباً درآید
 با مرست نامی هر بیان را زین اوچار گردانه فنات که بینه اه
 آمده اند و معاشر کری نامی صندوقت بناست بگم و متن و مطلع
 من خود را صورت عقابت و بر سر بردن صندوق سر برگشته
 شد، بست بند و نهاد از این این این این این این این این این
 بوریست بند مخواست که بدل و حق بنت غایب بدوی خلاصه
 و درست داده است و در نایت یکی لر است از تماضی هن و درست
 آنچه صندوق عقابی و مخفی تسلی این این این این این این
 داشتند و بست نامی مدعی و بست و بست و بست و بست و بست
 (برگردان) و ناموریست و ملکیت ملکیت ملکیت ملکیت ملکیت
 بوریست مراضیون داده است و ملکیت ملکیت ملکیت ملکیت
 ملکیت از بیرون نیست و ملکیت از بیرون نیست و
 بیرون

بیگنیز است و عقب از جانب این نقوص آنرا رفته طلاق کرده
 و در مساحت هشتاد هزار دهجه و اندامی و علی و خصلات گذاب کرده
 تا که در مساحت هشتاد هزار دهجه و اندامی از این نقوص آنرا
 برگزت همان خال خود سواری طریق از اباب ناصر بخشش و میرزا
 مرتضی احمدی برپا و پیش از آن وارد شده اند و علاوه بر این اتفاق
 داشت این خواست ایندیشه همچنان خاکد از صحنه نمایشین شمردیدن گرفت
 که در زیر جلد داشت مانند و تخریب و زیاد و کم گشته و حال آنچه
 بیشتر از نمایشین باشد و محسب خودش و میزان نمایشین درین
 دو قسم دو قسمی هست احتمال از مردمی و از مسیحی و از مسیحی و از مسیحی
 و از مسیحی و از مسیحی و از مسیحی و از مسیحی و از مسیحی و از مسیحی
 و از مسیحی و از مسیحی و از مسیحی و از مسیحی و از مسیحی و از مسیحی

گرسدن شد و دست دلم زیرا عذر نمایند و محبی نشیزه را کن
 در حادث از بجا تباشان برخواهد اگر یاری از دلیل ما داشته باشد
 درینی کو من کرد خوب است اما اینس دلیل و ماضی آن خوب است با
 این احتمال جایز است از این برخواهد اگر برخواهد این خوب است
 این که از زانین آین خوب است بگاه اتفاق برخواهد این خوب است
 و هسته داشت این داد و میخواهد با این خود داشته باشد و زدن خشم به
 داشت خوب است بگاه اتفاق خوب است و درین خصوصیت داشته باشد
 خشم خوب است و گاه خوب است فرمانی خواهد شد و داده شد
 هنک از این خشم خوب است فرموده برگزیده بیان میکند اگر این
 اول ما داشته باشیم این خوب است و داده باشد شناخته و زدن خشم
 پس شد و داشته باشیم کن برخواهد داده باشد این خوب است
 این خوب است و داشته باشیم و این خوب است که بخوبی داشته باشیم

مثل چکم و قل و میں تو این دیں سستہ نا خوب و بہ و دل نشانہ رہ

محبت و اخوت بخون برگست همچ ڈاہب داد بارا بیوی بیوی

د دست دار بد و خردست و محبت نا نہ و برا و جتنی رو حائل بر

پر ایسید و فرض کن اب و پس ایں نہ بخون و تائین دلو فرم کنیں

و خد بسته آن بھکم دیا ضیے سستا برادران شاپنگ منشی نندی نراثت

د راست غریبی برادران خود را سلب نموده آن ایں نہ جھات لگ

آنست از برادری سستا نای خلکه آن پیر مفسود مختار است

و اس سبیش صابر برادر است و تذکر و تجذیب کر ان اترست و ناک

ایمان لہذا اجابت کر بر خواهد خلکت کر مسدق و رحیث است

و محبت خالص نہ دنال کر دستا و دکر با علی غریب و سنت خالص

مجھا تیند فرمودیں چو کو نامور محبت و راحت باعیح علی سبیم

لہذا امیرخن دست و دست و دست کنہ با از دیع سکنیم با اک دم

سیدیم و هم بیکرها و مینع نسبت دارد و سرمهای است بسیار خوب
 شد پنداشته و نهی مثبت از ایل زربان اتفاق نداز و فرمود تحقیق بگذشت
 با خاصیتی و بیور در جوسر گفت بل فرمود بید بید بایران و خزان
 خود را می‌گردید سیدیم فرمود درون گشنی هم از خود کرد و خود نیز خود
 نهادی نداشت بل و از لشکر بابان و اسره در این بگذارد که اینجا
 با پیچید و او باشد و نخست تایید و ازان داده با انتقال دکتر و داد
 باید نهادن و حماکر پلاسی بجهود شاهزاده واحد واحد و اسد و احمد شاهزاده
 پیش ببرد و مدل ایشان را می‌نماید و می‌سچ نداشته باز نهاده و در مردم
 در لشکر بودند که نشان بیکشیدند و کاده بپرسی داشتند و لشکری نهاده
 انداد و با سبکداری ایشان را خوش نهادند و بدان می‌نمایند
 و بدل لشکر بیانی نشان داده و می‌نمایند و می‌نمایند
 هستند هر ایشان خیلی و می‌نمایند و می‌نمایند و می‌نمایند

در جن جن محاکم را نهاده و ماضی و نتایج بمسنون خلصند را باید آنها
 ها که در جن فاعل ملعون است بته بمنور محبوبان شرمن کردند
 دستگاه مسعودیه بمانان و ماضی هر شاهی که تمام جمله شاهنشاهی
 خواهی بپنهان مسعودیه باشند را آغاز کرد از آن راه پس از هر چهل ها این ایام
 و با اغراضی دیگر او را خواهی گرفته بدان گفته و جو ایشان گفت
 آنها با آنکه کامن مسعودیه را آن دانند و می‌دانست یادداشت گفت
 استخراج شده و گذشت و در روز دو شب زیر شهدگان پیش از سفر به
 بسیار بود و بعد از استخراج شهدگان طرفیان برخاستند می‌گردید
 و پدر گردید و در صاحت بسان رکس صفات و خواست و خواست و خواست
 و شاه ایه در این درجه ای که اگر نادیده بگشش و خبر نزد های خود
 جذبیت و خواست و خواست هست نزد از مذهبین داد خواست ای پسران
 و ننی هایی که پدر برخاست مانع از نزد بینین در صافت ای خواست

پر ساخت شود بسانان رو لالی و با آن متنی عزم پر کرد
 و چنان نامش از اهانت داده اندست مانع از گوین نهاده
 متنی عزمی در داده اندست مانع از ادغای میان و خوسته
 اذل خوسته ای ام کشش نزدیکی بال پسر برخ زمانه فاش نمود
 اندست ارباب داده اندست دیاق آنفر باری مساده داده حکم و خبر بوده
 و سبده دست صادره میان کیت میان دیگر و زونه جرس نهاده
 و ملن رفاقت خود اذل شد و پیش از داده و ملئان رفاقت
 اندست عربی و خانه میراث حکم و خلاصه ایضاً حکم داده اند
 کشش تل صین دهلیاً درین سبیرا و اسغال شاذ علاوه
 آن چریزی دشنه می دلیل دشنه دی مسد از ایل آنرها بیان دلیل
 چند نزدیکی دو سال دستم خواسته درین ایلی آنفر سبیرا علاوه
 مهدی چریزی دا با اسغال میانه داین از ایل دی و خشن زانه

خوب

و در خبر سه شب امروز اخواز است شب خود دیگر بر مثل خبر نیست که
 داشت در چشم پیش گردید که بر حضرت والی فرازد و مسند وزیر
 در تقبیف و تصنیف این حکم اذیمه کیفت از محکمین گردید این دو مهد
 از مسند وزیر خود و این را بیشتر با هبّت داشت و این تحقیق از
 اصول و مفہوم در درستیات گردید و مسند خکم رسالت بیان شد
 و از این امور در درستیات و مسند وزیر خود و مسند وزیر خلف و مسند وزیر
 مسکن و رئیس آزاد و اصل اسراب بیان مسند بود و خود چند که میگذرد
 تو پس از طلاق میشن اگر باشد و باید مسند بود و مسکن پساد و مسند از
 شوان و اطاعت درینها احاطه و گواهی گردید و مسند
 این حکم عادل از مسند وزیر خیابان نزول صاعقه و پس از شنبه گذشت
 که حکمت علیهم السلام آن را از ادب و حکم شده باید این حکم درین پیش
 گشت که ملازو و مسند از نسبت و نماهار حکم جاری و مانده است

گردنای بیدگل جمال ندم و هرس اعلم روح العالیه مسنه لیست
 اللذگا درین شاهزاد است و هنم صادق هسن شاهزاد و شاهزاد
 و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد
 و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد
 و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد
 و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد
 و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد
 و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد
 و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد
 و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد
 و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد
 و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد
 و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد و شاهزاد

و بزرگواری اخضرت داده عالم انتیت ز بور خواهیم شد و بیان
 بزرگی دیگر خواهیم شد و بذبخت و بذرتیست که بزرگی خود را
 بدانسته خواهد شد و درین گفت باش و بزرگیست و باین پیش
 حال آدمی برای میخاست و قدر این ذہبین ز برا جمال بجهة
 بحدیل و لذتیست که است و رکنیت و هنگام و اتفاق را این روش
 و ایل مستیت شده اند ایسرا مولی و مرج بابان عذر و اغایی است
 این نهاد کنده که و خلاف کرد و اند اطنا مصادیق ایل و بیان
 مکانی این تشبیهی خارج شد با کجا فرم و ملطف و زاند و از خود
 را که مستیم و سیم و سیمیم که ایمان فرامید که ماجت باشد
 و حیت خود میگیریم ایل و میخان ایسیم غوبه^{۱۰}
 خود داشت حضرت اپر ایل و کی میخاست عایضه و حضرت والیه
 از هنگامی این حیات است و تشبیه شد و بجهی ایل ایل خسب از این کاچه
 و زیبه

و فرمود اول مسئلگوی کرد و آید برای مصافحت جو عیلک بخون نزد
 داگر بخواسته منی اطلاع مسیر خواره همارا بگشته دانایا اگر ما
 بگشته نزد بیان تراورش آنایا بگشته آیا در بدان خود شرکت
 این پر تخلف و تخطف است بگشته و در کمال ختنی بفرموده
 با حضور دال مردم لکلک بخانم در راه حضرت امریخته را که
 سارگوک نظر نمود و بمنی حضرت بجهه ایستاده بجان بدان درودان دویان
 اراده اغتراب نزد و فرق داده و تقلب فرموده که بپذیران گرچه
 مل نایم و اکسنسن بودیم و بخس بجهان نیم دال راسیم غوب بدو
 صهد بیم از دلایالت و دلایالت و صیانت و فرمیان را داده
 صیانیم و گل با برآمد حبیقی سخن ایم و اذاین برآمدن فنا خود
 خابه شد که ماده بیم و بخیشم اگر سه کیم و مخل نایم و مخاوت
 گنجیم این برآمدن جانلی هر چیزی بعنی و صادقت بیرازان را

بگشته و جمال و احوال بیان خود را اسبابه داشت
 لای اجلاد است در آنست و بزرگواری و اختراعات در جای افانت
 همی شده و عربی فارسی نزدیم و دوست این افانت
 ساخت و اسناد نزدیم و ملک و معاون و مسعودیم که اگر من بخواهم
 و مسجدی کی زمزد و بیان خود را نگذست و ملک باخت طور داشت
 و مسجد و در بیان آن را آزاد نمود و بیان خود را نیز
 اگر در میان و دوست بخواهد را بسیار بخواهد و ملک باخت
 خود را نیز خواهد داشت و از قم و احوال صادر شیرخواره خواهد
 داشت خیرت مالی قرار داشت ملکت و ملکی و ملکه خواهد داشت
 ساخت تبدیل شد و مسیم فرمود و فرمود خیرت خواه بیان خواهد
 صادر این موافق عجیب نمی شد و ملک و ملکه خواه بیان خواهد
 افتخاری می شد و ملک و ملکه خیرت خواه با این خواسته خواهد
 داشت

و مکمل در عیه فی روش باین شکل نموده و تبریده تریل دارد و آنرا
 چنان افزاید چهار بست این دین دام گیر است و هر دوی داشته
 و دست میباشد خوش بکر را ای زنسل در جوانیت در میانش
 و جالت بیرون دارین شائی غلیب شد و اند موتویی گردید و آنرا گر
 هکنی داشت ای سده ای و در مقابل پر زنی است ذوقی ای ای دیگر
 نمود که آنرا داشت و صفات مکمل نزدیک بیرون نداشت
 و شریعت و قشرها از عالی دامدار و اخلاقی ستداده ایم و آن
 شاعر گردید و از حزن نزدیک شریعته محبت شاهد ای ای شاعر
 ای ای بگندید و زیرا مثل مفهود در داشت لوسی میباشد و هر دو
 چاپ را گفت مفهود اور و سب و ای گردید ای این بست
 طبیعه و ظاهر شدید و هر دوی دلیلش دفع شد و عذر و دلیل از نزد داد
 گرد و پایه ای دین صادق برگردان گیم بست اذل و مانی را بخواهیم

خلوف و نسب سخا پیشمندان که آرده اید برای شناختن رنگ
 نجاشد باشی مثلاً بزیره دل آزادیان ممکن نسبت دنیان است
 از نسبت جزو و متصب دل از آن دل و در نسبت هم بزرگیم از آن
 دلی باید ناف و نجاست بزرگیم این از خوش خوبیست و دلی
 و دلند و زیست مذوق ایشان و از درب نزین و مانندیم که
 خوبیست و بزرگی دل حاضر بودند و تریخات و قیمتات و متنی
 و مسند ذات از پیش از این دلند و مسند میراث دادند و بی
 طرفان و مثل در حقیقی آباد و مسند که به این طلب صعود میگشت
 از نزین خود نزد میراث دل فرد و این مسند ایگو چشم بزرگیان داشت
 مسند نسبت من احسان بیچ طرافت داریان و دل و بدب
 و مسادیب و ایشان مسند و میراث نزد مسند و میراث مسند
 نسبت کردند و آنچه لقدم و هم اطمین و احتمل قدم و دلت اینها

این مذکور سیمین و زاده است بسیار این عمل سه مرد و سه زن این سیمیگو
 نازل شد پریم الوجود بگو غیر اینجا، اول لامعاً لامین فیض اینها این
 را از اینها نسبت باشد اما اینها تعلیمی نه و در حد ذات اینها نه
 و نهاد افراد و خست و قیاسی کرد اینها نسبت خاصند و با اینها
 نویسنده دلایلی برای کریمیت و صفاتیت بازیگر نمودند و میخواستند
 حکم و جزاها نتوانندست و آنها که بر دولت ایران درین شرایط خود میخواستند
 خدمت امام الرؤوف بن علی و حرم و تقدیر اینها عصت آزاده خیلی بخوبی
 و در صنایع انسان بنظر این بیشتران بودند و اینها این میباشد برای اینها مارول
 صرف از زندگی خود شکنیدم از نهاد است گویی که ناجی میباشد اینها بجز بزرگی
 داشتند همه اینها بیشتر این تخدیم دال میشدند و گرایشی در بینی
 برای اینها بخوبی نداشتند گرایشی است و در حد ذات داده است و بعد از اینها
 چالب گذاشتند که نسبت حکم ناجی هر چیز را در اینجا بخوبی

دن از دست پیام فرمود که است برگرم صیہماشتن هستند آن
 خوشان بندگانه محال سخن از بگو و لآن برداشته و زرد چشم خود
 خزانه بند پیویک قریر شنید باشد که بعد از آن بگفت و نیز کان گزینه
 دیگوی داشت شوند و سخن گردیدند و مسخن دادند و پس از آن دادند
 پیش از این مسخن از خواسته خود را بگزیند که خود را در این راه
 دری بگنج میشوند بزای رسک که این طبقه داده این خدمه باشند
 و خود را خود دخون بگزیند و میگویند بسبیب حق شدن علی شد که
 دخون انسان میخواست بهم خود را سخن هاشم این هست
 آنده شنی باشند و بله سخن گردند برگزی قریر شنیده دادند خوش
 میشند و این گردند که این خدمه در این مسخنها و قریر مسخنها داده
 خود مسخن را داشتند این خدمه آنچه ایمود بود دادند بگزینند این مسخنها
 بگردند این میز از آن آنها بگردند و قریر خدمه دخون را میگزینند

امر حضرت والی افرازیست و خواسته بود ته رسیده باشد و خواسته
 پایان خلیفه بود و آنکه فرموده می‌باشد جو به بیان و هدایا
 مذکور است مکرم طبعهم را مخواهد لذا اینجا نظر لطیفی داشت که مکرم را
 شش نابر علی حسین و علی ابی اسحیق ابی دا و اسماعیل مسعود و سهیل
 و مکرم شفیع بر زیر آنچه مذکور است نوشته اند خدمت حماده اینها
 طلبی و صحبت مسده و در این میان حضرت ارس وزیر از
 من خواسته خود بپرسی اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه
 در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
 مذکورین ای انصاف و ای
 خواسته در این ایام در این ایام در این ایام در این ایام
 اینکه
 بیان و هدایا اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه اینکه

و اندیاف و خانجت گذشت زیارت داده بودند اما ویران و پنهان بودند
در جا دیگر نداشتند از این وقت همیشه از این فیض نهادند که
وابحثت فرمودند و اگر اینجا بسته خود را باید در میان طرفهایشان
آنکه در احوال دلست بسته بوده باشد این را مگنند بخت شد. پس
پس از رسیدن اینجا بودند از اینجا آمدند و از این سبب شنیدند که در اینجا
هزار دلست دارند ای امیرکوشل فرض کردند بخت و بجهاد اینجا
دلست فرموده است و دلست ای امیرکوشل فرمودند که بخت
گوید آنها ذکر فرماتند و بدهی این دلست ای امیرکوشل فرمودند که بخت
شده ای امیرکوشل دلست صافیت فرمودند که بجهاد ای امیرکوشل فرمودند
که ای امیرکوشل دلست دلست میشوند ای امیرکوشل صدیقی میشند
که در این دلست ذکر شده است ای امیرکوشل دلست ای امیرکوشل دلست ای امیرکوشل

مردم کسی نصید سب شده هست که بین ایال آنهاست میتوان گردید
 در جایی فرد عجیب و دشمن و نزدیک است چنان که میتواند اینها را
 فرموده داند اما من شروده میشود چنان دایم میتواند بسی کار نمایند
 مگر که صد اینرا دوستی نمایند و زیرا این داشتی میشود چنانچه نویسنده اینها
 و فتن و مصلح و جان و نیاز و صادرات و خواه و دست و پشت
 و زنادست و قوانین و مکشی و زنده بخت قوت و نیز دست مثل
 فن و مشترکان و عربان و مرد و مایه و دخمه و پسر و بزرگ
 فرماندهی و کنون آنرا ب دعایت و معاشرت و بسی جایت میگردید
 عین و نسبت برایست ملامتی خود برایت بیان و این شد اینها
 خوبی هیچ این ایمان و ایال این ایمان و خوشی برایت نیست
 و ایال عاصی ایال و بمال و فرشت و بیان و شزان چون که بزرگ
 و ایشان و بسی و بزرگ نشاند و این بیان کسی ایشان و میشود

گرمه و میش بازی کاب درین ای سیده زربت و خوشبخت
 میخواستند ای بیست همانه کردست درین داده است داده
 داشته باش کاب دهدای بروانش با برداشتن پریز خوب است
 ای شده و میخواستند ای سیده زربت و خوب است داده
 ای آن سیده زربت و داده است که میخواستند از درین درود میخواهند
 دیگر سیده زربت و جهت بجهت میخواستند خوب است
 ای ای ای سیده زربت ای قدم ای خل کردست و خوب
 میشند ای داده باش و شیرد ای داده داده تهون میخواستند
 ای ای ای سیده زربت و خوب است داده باش
 شنیده باشد ایم ای میخواستند ایم ایم داده داده
 ای داده داده داده داده داده داده داده
 شبان بر سیده زربت و داده داده داده داده داده داده

حاتم پیرزند تجوید این مسدوده صهارگز خضرت مسیح زنده اولین پیغمبر
 ارشاد دو انجیل افسوس زد و عذر نهاده بخواهد بیان برگزیده
 عیت است داغنا دهندا دام سبزه زبانه ولی هزار کشیده
 نیست و درینجا نیست که گفت و درینجا نیست دشواری میشوند
 آنچه پیش از زیارت بنی اکن و بمشی از گفت پیغمبر زنده
 زیارت آنکه از مومن است که بسیار برگزیده است و درینجا نیست که
 آسمی از خود رفاقت گردد مجع مرقد را آب بسده و از مرقد
 دو سفر نمایند چنانا میباشد و گفت و درینجا نیست خوشها از همیخته
 کردند آسرش باز نیست نهایا همچویند مجع ایل ایل خود را نهادند
 در آن جهان آنکه نیست و درینجا امارات را در آن در پیش
 را بآ امراضی بخوبی کنید مثل چهار شب درست و برگزیده داشته
 مسیح زنده و آن ایل صاف مذکوب تراحت خود را در عالم ایل آب بگزیده

که گفت در طبع فیض برگرد و دیگر مطلع اگر این بسته مسند برخ
 از قرآن است اکنون بحسب اصل این است داشتی چون به مطلع اگر باشد
 مذهبی یعنی شیعه و سنت این چهار اکثریت نزدیک دیگر مذهب داشته باشد
 آنها در مسند و خود خواسته هم که این اکثراً مبالغه مفهوم شده باشند
 و خواص مسند خود خواهند را کن مسند برخ شد و دیگر مذهب دیگر مذهب
 باشند مسند خود خواهند را کن مسند برخ شد و دیگر مذهب دیگر مذهب
 خواهد شد اگر باشد مذهب خود خواهد داشت اگر مسند خود خواهد شد
 و مذهب خود خواهد داشت اگر باشد مذهب خود خواهد داشت اگر باشد مذهب خود
 خواهد شد اگر باشد مذهب خود خواهد داشت اگر باشد مذهب خود خواهد شد
 و مذهب خود خواهد داشت اگر باشد مذهب خود خواهد داشت اگر باشد مذهب خود
 خواهد شد اگر باشد مذهب خود خواهد داشت اگر باشد مذهب خود خواهد شد

سبک کرد ازت دیالی و بند دگرین و بازار را پسته و را زنا
 در استاد میان شان پیشنهاد و چشم خود را برای کشتن در فریاد
 صفت ایک و پادگار کو داد اسلام پیش داشت و میخواست را
 دعای است داشت پیشتر سخنی بخواه بخواه زراب کرد و بود و داشت
 خود پیدا نمیکرد و همان دو حضرت افغان آباد میان پسرها
 سیکرند و میباشد و دیگری ایل و فریاد هم کرد ازت و داشت
 قریونه سخنی بخواه داشت و میخواست اینست و داشت
 کنایا ناهم علاوه است و خود را بمحبت لایه ای اطاعت داشت و زیر خود را
 از احقر علامت صافت و میخواست خود را مول از میل زیر خود را
 داشت و میباشد و چشم خود را نیزیل خود را بمحبت و میخواست
 و فرماید ایل ای اسیر و بی غلب و میخواست دیالی و بند و فریاد
 لایه دارند و میخواستند استاد ازت داشت و دیگر و میخواست

گردشت و درم سر نشسته خود را میگیرد شیرین باده ای
 ۱۲ صاست خوارد آهن چون خود مرشد دست فریاده دیگر گذشت
 در کلی مراکت پایی نموده و درین شد و انتاب لثه ای نمود
 درین آن با برگشتبه و نظر خود را باز از سرخان و پدر میباید
 همیز و مطلع کامپی میبیند صراحت از اشکار و از پدر میگذرد
 صفت بیز و از اد و از ایشان بید و نصف الالان میگیرد
 ولبب از ای ای کشیده ای ای ای و مخلوط میباشد و نهاده جای
 خال از اشکار آیا بران که مرشد را آهن میگست و میگیرد
 سبزه قزم و پوک و دیگرین مرگت بسایه و با چکمه خود را بودند
 از بستانی چون این صراحت مطلع و جب و با ایکن این میگیرد
 از دنبت که سورین گی از جنات او بین و دیز چون میگردید
 ح دنگ هزار گیان این صراحت طراحت ها کی ان تغیر خود را دید
 فارسی

هر چند بین چهار گشته نه برای دخول سرمه و صافی
 در خانه ای را می سفیدم که از بین آنها بسیار دوست بیست
 و میلیون گیاه است بیرون از آن اعوجاجی و غیره نیز نداشته
 متره فیض است با این چیز که در طرف داده ختن و آمن گذاشت
 و امداده و امضا لبها و دینهای است این باده و سیچ و از و در طرف دو خواهد
 گردید چنانچه دو خواهد گردید و خود را بزرگ و بین این شور و ریگ
 این خوار و از از و از زیرها را میست و پسند و دینهایان را به آن و خفت برخواهد
 و بار و اسما لبها جوان و ضع و بعد از دو طرف داده آن و خفت برخواهد
 پسند و میست و این و دیگر می خواهد و دیده و دینهایان و میخواهد و میخواهد
 و میخواهد این و داده آن و دو طرف و خفت بزرگ و گوچان را که
 در باغی داشتگی بخواهی نوشته سفره سفره و چند و گوچان را ای
 نشستن و نشستن گروه و دسته ای هوا و لبیت نزدیک و بده

لاین بیناها نامتناهی مکاناتی هست و هر کجا برگشته
و سپس بدینه بزرگ شنید که در این (اکرمیا) دیگر
نه نزول سر زدن نمیتواند و میتوانند اینکه
از هشت بیره ای که آن دارد و دهدان و دوچنین رفته اند بیکری خواهند
او ساعتی از آن که بسرمه شده باشد و منع میشود و باید باشند
که از این بینا مغول و تخار و بیاری جوانان ایال کشیده باشند
اگر دیواری بین این داشتم میتوانست و گذاشت بین این دخیل پنهان
فلات و هبنت انسان از این طبقه جوان اکسره و فیزیت نمیگیرد
نمیگیرد و گرسنگی و خود میگیرد از همچنان و جانه که بسته
در این ایگر تو غمیچه های میگیرد و خیره میشکر بودند که چگونه
میگردند از هست بگفت و دوزد این اتفاق داد ساعتی دارند میگردند
که این میگیرد این میگیرد و میگیرد و میگیرد و میگیرد و میگیرد

و راهست و بر خواست و حسان کرد و آنکه در بخت سپاهیانی داشت
 لرا دست نمود و دادست پس ایمان سرفته و نارخمه برایها
 سبب راه است فرمودند از اینست در مذکور شکن نفت اگر شما
 می باشید می تذلیل شویت حاج امین مرغوب و می خوبیل نیز
 میزون و می تکرم و ایامست ماد و دست بسیارم و آزاد رفتن اول یک
 دن و می سری یک جال میون و در هست دست و خانه از نیل که پسندیده
 و آنکه مرگ نماید ایان نزول و آول صدی که سرمه دست غیر
 ایشانه دلای موسی با برادرش کوچیم از مسجد مقدس شهر قدر کاره
 و پیغمبرت کردند و ای عدویه و مثابان شده و مصاحب از پیغمبر
 شده و با ای پیک طرد صفرت و سر که بودند که خودست و خوش
 ایشان می خسروں فضل ایی است و درست همان حق دلگاشت چون ایا
 ای عیا ب نمود و بایان اسرار بجهیزی می خسرو فضیل می خرد و می خلت نمودند

و معاشر شد مرد و گردد و نجده و نهیب بارهت و دنیا پرست شد
 آبرو شد و اینکل اسرار الایان را بیست فریب بود ایان ایشان و صادر
 در عصر ایشان و ایشان و ایشان و صدر شد و مستقیم شد و در کل
 بیست هزار زندگانی را ساخته شد و اکنون ایشان اسرار شد و آن از زندگان
 بیست هزار زندگانی را ساخته شد و ایشان و ایشان و ایشان و ایشان و ایشان
 کشیده و عالم را بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار
 گردید و بر این ایشان ایشان بسیار خوبی باشند ایشان ایشان ایشان ایشان
 نویب بودند که در این ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

و در پنجه راهی و نیک است خالق بود داری زید فیض الدین محبی
 کاستان با بنایی و سرمهدی و صفاتی بگفت و در فتوح اوران
 بی پدری ای صولی بن ناصرل و باسم افیضی خود بی صدمه
 متعمل و مشرعن و فریب داد غیاث الدین کتب هزار کتاب
 و کتب افریز صریحه است و در جهان داشت اما کند
 با گردیده است آنرا دلمپوش بهاده کو کویی از امراض داشت لذت گیری
 و زیستن است و شیخی مسیله پهاری بی گردیده است
 آنرا این سیره نگرد و در جهان داشت چنانی میگشود که ایام
 و میشه اولین جا میگشت که در سرمهد بناشد با مرگین قلب از
 امری و در وسط این بنا چنانی شیخیم ساخت رانی ای سپاهی دین
 برای صحیح و شردار و فتن و فخریخ خودان داشته است چه بگشای
 پیکاری از این پیکربندی نیست و در اینجا میگذرد جان افریزی میگزد

شیخ امیرالشعراء که راه صفات علم برده در فرقه از خوف مدرست ایشان
 پا از سلام کرد و هسته ای خود بروز بالا در قل قرق زدن شعری نداشت
 و بعد از تسبیت شیخ فرمود در حیثیت دیوام شاعر این شعر دارد
 ای ای ای ای و می ستم تجھیز خایم شایان ای ای ای ای ای ای ای
 و نصیم چاپ کرند مرد ای
 و فرمود خیم باشد و می امیر شیر که گرچه بسیار ای پر کردن ای ای ای ای
 خشن را و بیان شیخ و جاپ ای
 تکنیک خایی که از شعری مشهور و ممتاز و مخصوص ای ای ای ای
 میدار مرا فرمی از طلاق ب ای
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

وقد فیض فیاض از مطریت پیش و پیش و مصروف دور است دل
از بان و بسیار بان برایست و هرگز که این سبیله من به داشته باشد
نه بدبخت و غافلگاه خواهد بود اما این را باید چه که حال و غفیله من فراموش
کار سبیله دستی در سفری نسبتی خود را خیزد و صراحت خوب است اما
دوست مبارم تا اینجا را غافلگاه باشد میباشم هرگز که
پس نه بدبخت شایست چه که پیدا و آنچه داشت لازمه بشه باشد
هم نسبتی خود را باید بحال اگر تم شیخ خود میباشید
نسبت ایم از اینجا با فرقه العین گیرین و بندا ناگیری کرد و گفت از
گیشت در زمان شیخ اوریب خانی و ائمه مشهور نهاده شد
امور اند و خیر سلط و درسته و خالده است اینکه درست کسی ایم
خطورها گراین خانل متجانی و مقدار این دستورات اینقدر بگذشت
در بسیار دفعه خود فرقه ایمیں گفت که زانی از موئیمات برخاست

باین دین کشیدت و امضا شد از غیر سهل و بده جده و سی پیش
 و بدان اتفاق افتاد که مسیح بن یاکوپ شاهزاده داده
 شما بکمال سرعت هستادست آمدند و میخواستند این دین را
 حضرت امداد او است از ترکیج و نیزیج زرمه و خروت گفته باشد
 که در دنیا و دنیورست حضرت اهل دین را بسیار زیارت کردند
 که مسیح بدان داشته باشند و بکمال این میخواستند میخواستند
 از اول دنیا بیان این داده بیان نمایند و بگفتند که این امر از کتاب
 و ادیان اخلاقی نموده و باین سبب بیان این داده میخواستند
 که طول کشیده میخواستند و این اسان نمایند و بگفتند و جالی را
 و هدایا از برای فرموده بیش از این میخواستند و میخواستند
 فرمودند و بجز این این میخواستند و این میخواستند و میخواستند
 که از این دو میخواستند که مسیح بن یاکوپ شاهزاده داده باشد

نادیگر سخا خاپ بود و دارای سخا خاپ بود بودسته بده

لکه در مکد و قلع صفا شرت و موذت داشته و دارای لکه در مکد

خانی شاهزادین نامی سرفز و شش بعد از من داشت

هدس درست ایل گشت در حوم علوم و معارف در سرمهند

در پیاپت و کنکا طالع است و محل تختب رخاب و دارای تمبدل

و باور این هیچ یاده کسلام ایواز صاف شان بیار بود و دیگر زن

و سکسته فرمودند جمی طبیعت خلق را درسته و مکد خوبه و

و حسن خانی داده ایل دیبا ایل تو اوضع و اخراج سیر و د

دیبا را که چون نهاد دیبا ایل جا بکه رایی زیارتان سرفز

بودند عجیب را ز سون صیغه موده از ده طرف فراز بکه اخشد و

و آنکه از خرس ایادوت بخود خد حق برای احمد ایل ایسیز بگز

و بیرون بخود چکرده دایکرا کن نسیح بیخ طبیعت ناسیسته

سلسله اند و باين نسم ادب و خوش میانه
 آقان جمهوریه
 در خدمت حضرت اقام طبع بین راه سبیله
 و خوش خود از امام طبع بین راه سبیله
 شکار علیش آزاد بدرست حضرت ایشان عالی بین راه بین راه فلاح خواه
 دلخیم در خدمت حضرت ایشان وجذب و خوش خود بین راه خواه
 خوش بین راه دیگر نظر کردن ایشان وجذب سخن زاده است حضرت ایشان
 دری ایشانه ایشانه درگشت خود بین راه خود خدمت ایشان
 باشی سبیله در خدمت ایشان خود خدمت حضرت ایشان خود خدمت
 کامسالان بنده مرسیه بگو دوزنیان زتاب هستند از خدمت
 بسته بیها خدمت عالی بین راه بین راه سخن بین راه خواه
 دسرت خود ایشان خود خدمت ایشان دامرا بود خدمت خدمت
 در باخت و صافت و خفت و خفت و خفت و خفت و خفت
 و کاست و کاست جذب بین راه دسانز جذب بگزینش آنها
 ها

بگویی قدرت ساکن بود هر چند این سیره علامات فرموده
 صحبت از امارات فرموده فرموده اگر سرافین شریعت رسول انتقام
 الشیخیان است من است فرموده نهاده همچنان که داشت تواند
 این را میخواهد از شریعت نیز شریعت رسول انتقام
 باشیم و ما کام است خود صاحب شیخ و فائز است فرموده
 داشت ترکان بشارت خود را دست ایشان داشتیم و عالم
 نیز است و نام بایران است و هر اهل و فضل امت پروردیده
 داشتند همچنانکه ترکان هزاران دارند و در دو دیگر شاهزاده ایشان از اینها
 بسیارند و اینها دارند و ایشان پروردیده ایشان مالیه ترکان گشتند
 ایشان دارند و ایشان مالیه ترکان گشتند
 آیات فرموده دیگر دیگر نیز دیگر دیگر نیز فرموده
 نسریگی داده ایشان نیز دیگر دیگر دیگر دیگر دیگر
 بگویی

لیاست قرآنها و مجموعه بیکار ادبیات فراز است میزدند آنچه خوش نداشت
دانش بر پیشوده دلخیس بگردند و دانش بنی سبیل که خوب است
از آن است بیاد کامت و بیان است یعنی مطری خود را بسیاره زیارت
نمود و محبیست و فریبیست و عاشقیست و مصائبیست آن است بگو
شد و میزدند و میرسم که اتفاقاً کنم برای شب شنی خاص داشت و زیارت
فراتر است و مدد و معلم هم گیرید و نرسی عنست همین زن
نشد آن خاصیت و عاشقی و مسابقه و محبیست و درست نمود و چنین
جیلیل الحمد لیل بود و داد و بربست و داد و بربست ای ای ای ای ای
نمرد ناصل و عذالت فرمود و میرسرفت از فضایی همین ای ای
حیثیت ای
صد و صد ای
بودند بیان بیکاری خوبی داده ای بیان استند بیان است مطریه داده

بودند رایی بسیور است و مبنیان رسیلین و دو مرثیان بمقربت
و بطریل اینجا سیده صفات کره و بیکار و لشان و هر قدر عاجز شدند
نمودند و خاصه شدند و بیکار و دوچه و ظلمه و جنفت کوی خشم
شد و هر سری اسبابه است و از نظر میگر من کفره فرمودند و گفت
ده کار سانوز بانش) است و بخت مرغ هست و تمریز کل
و خاری و دلیل این شدند و در نهاد نظر ایضه و بحث است مانع شدند اینکه
اگر شرمنی الوبن اذایل شیره ایان (زیاد تقدیم نمایند و خبرت برای
دانست بعد از اینجنت نیز گرد که مانع ای اور ایضه و همچنانی این
فرمودند و زیم و مادریشیم بوسن گرد و بحث است بحث بخوبیت بخواه
در اینست مقصودیش با او گرد و گردند و در میهم محسنی از این ایضه
خدیستان بود و موصی خود حاصل شده است رای این جنف
الیکیں میشند و دو دیگر اسلام زیرا و دنیز از قصیبین رسیلین نهادند

صحبت کرده اند با آیین و مذاقیره نموده اند و قابل شده اند
 لایش بند و دیگر ایله در هنرها را با صفاتی میانند که
 حبخت آنچه در میان ایل کرد چون پیشنهاد نموده اند ای هست
 در مردم را بحسبت دیر ای این مردم فتن شده اند و خوب نخواهند
 در جاست هدایت باشند و بخوبی نمایند و سوار فارسیان شدند و نکره
 برند چنان و از هر حقیقی ایل کرد خود فاضل و عالم است و در این
 شدند و لاحظ فرموده بگویی هست از کسی بگویی بشناسند
 و در نظرهم از اصحاب ایل ایل خود (دیگر در کارهای اسناد پاش) است
 و بحسبت پدر بکری بزرگتر و نیم ایل ایل ایل است و در مدارس
 بربر اخضیل کرده است و همچو ایل ایل دیگر لایه ایل ایل ایل است
 و مدارف و زبانی ایل ایل ایل است و میزبان شدند هست بخوبی
 دیگر داده ایل ایل ایل است غار دوست هم کار بر خود نماید

دلار شیخ زیر این محو رسیده کرم اندیشی دلار شیخ زیر عقده داشت
 با این نام در خوارج ای و فیروز نصوص هم ناگزینه دهد از جمله ای
 خوبت دلربس خیان چالی ای خوش این ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 ای
 خوب که بیت دهن باگزین ای
 خوازم و مطالعه خودم و یاد نم مدان کن ب ای ای ای ای ای
 بر قرآن و مکہ موسی مدارک مبارکه بشر آبرویل با ای ای ای ای ای
 صدیق بیت دهد بیل و فورات چین کل کل بیت و ای ای
 محمد را گرد بیت ای
 حضرت ای
 بیکم ای
 دکر که داگزینش بیت و با قرآن صدقی است دهد بگزین

۲۰۸

مشقی است همان دنایی این سخن در کنیه بین محل و خیفرم
مکن با بد صفاتیه برابر زندگانی اکبر مراد نیست که در پیش از این
دیگر امیر است که از علیه شد اگر که باقی بقیه اسراء و ملائکت نیست
در قدرات هم را که سبب ناسی می‌برد نیست حال یادی
و زیست آنچه را اسلامی تقدیم می‌نمایی در قدرات هنرمندان فرد
پیغمبر سبب ناسی و ملائی قدرات بخود همراه اکبر رسیده بگرد
حال و مقام سیرین بیان خوبی نیست و از زمان نزول زندگی
دایان آن است چونکه اسلامی قدرات بین آنهاست ما این آنها
صنی کرده اند همان غریب است و گذب و غلط و این است
و مدقق نیست از علیه ای اکبری می‌شنبند و مقبول گرد و محبی
می‌شوند با اکبر خارج خود نیست لاسع از علیه اکبر از این و ملائی
ویست و با این من مسند و با از قدرت بخود و علیه ایان شنیده
و پیغمبر

دیوری شد و محبول و حضرت مسیح را که بسب و اخراج نمود بیان
 امسا زد که با این تهمه بسیار کوئی آقی میگشت و بنگاه فیض
 گردید که این بجهود و میل و حنفیت کافی شد فرمود و هر سه را
 در این من فرام نشده است علیکم السلام ای ای من بعدی اس
 احمد و اقطیسین خود را با آیه سباد که این روز مصباح الایل برخواه
 ای ای دشنه زنگ و میخ ای ای مسکم ای مسکم دو کر کردند
 ملاحظات و مسند لالات بسیار برصدی و مخفیت لذکرین غیر
 ای ای من بعدی ای ای احمد و مخدومی هم مسیح و کوشش برخواه
 و مفسر ای ای ای ای سباد که بزوال منع از درس برخواه ای ای
 حضرت مسیح چنان که مسند و مسند ای ای عالی زل و ای ای مفسر
 اضافت در این آیه عظیمه مشبه نیز نماید که این که پیغمبرت باشد
 احمد است و میخ ای ای عالی مسکم ای ای سباد که را که پیغمبر مسیح بدان

لذن مناطق و املاکت بدارد و بجز این فصل (زندگه بجهود برای خود) کشیشین که فسیر فرازینه برای این اقدام است خود را در این فصل
باشد هم درو باشی بر حکای قرآن خواهد از قرائت فرمودن این آیات
همراه با این اینست و به است و بشراس است با پنجه قیام می نماید
و در عرض دو ساعت می خواهد همان را و می ثابت می بندد که فسیرین از
بسی دستور می شود مثلاً در تسانی برخان و نوابی می شوند و روش اینها
در این می شود برآن در دنیا با دوستی سبب شود و از پنجه قرآن خواهد
فسرگنج شد و همان این که بعد از حضرت سعیت نایم و از این روش
حضرت بدها اصرار می نگردد احمدی که آن را گفت از این بحث خود است
و لذن با اینها او غرفت گشت و با از زندگی که از اینها نیز
و به علت همایانی ای اور دنیا با دوستی می شود غایب نشود که فسیرین از
محمد در این دفعه دارند این دو قسم از این سبک های این ایام

زیرا زین و موزر کو از جان برخواستند و میرت پیشتر نمودند
 آنکه داده شد است هفت و هفت حضرت سید بن جعفر
 او آن دادند و نمود که میان بستان چو کرد میشون خشک شد
 جمالت و کنز القلی و دین القلی حضرت سید و اہلبصره
 قل از سیح فسیمه کی زین داده شد صفات و ثابت نمود
 همایت و حداست حنفی اسما و نعمت سر ترتیب فرمودند
 شد باش بیت اصلی مثل آنکه داده شد باش بیت کمری و
 سلا از طوره زیرا ایشان درست میرت و دیانت و مکانی
 ایضا آن میدانند حضرت بودند پس چون آنها بستان پذیرید
 این آیات بشارت نمودند بیت و مکن نسبت من شدند
 صلح آن شهودی بیان خضرابن مسیب بن محمد ولی
 همکار ایامت باین آیات هست لال بانیه و مقریان نزد

شده است و سیمین دفتر از رسول آن من بدین همسایه احمد نام

دکاری شرکت نزد خبرنگاران مدنظر نظری می‌باشد.

سین فرمائند و مثاباً از رفیعان دهند. تمام این مکانات بایکل.

صریح رشدیت را تو عنان نمودند که حیثیت حق دارد گذشت آن

الفلاح ونحوه مثلك بهوت ودكك شذوذ كثيرون

بعد فرموده گرگان نیز است این فصل قدم نشده زیارتی این

دو شاپنگ می خواست که نامال فی برند داشت فرموده بود

کیست پا در خانه از اول اصلاح هم را از این سفر مکافایت نمود.

در حال برخان وزیریت فرموده استاده داد و حکم کار را بست.

بروزن انتقام و مگنه کوچل شرمنی داد و دشنه دکله لاینها کل

مکانیکیں اپنے اوقات میں کام کر کتے

وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْجُو أَنْ يُنْهَا
أَنَّهُمْ لَا يَتَبَرَّكُونَ

وَالْمُؤْمِنُونَ

3

زین داده شد و بدینگشت شد که نمود نیز صانعه شد که باز هم
 در پنج سالی دنچ در حقیقت آنچه می‌سینه هم دنچ که نیز اینجا
 بدل اندیشیده بدن است تبرابل ذکر شده که آنچه جواه و پنهان
 علاوه ناسخهای و جواب نزد داشتند برای این شیوه دیرا
 دو جایست برای شیوه حرفی را اینکه اینچه تجسس از زمزمه
 پوچشی لایه بیرون از این این تجسس که بتوپه این تو داشت
 و دلخیل باز باورت خود می‌شوند و دلخیل نیز اما
 نزد داده اگر هم گفته این تجسس است باز باور نداشتن
 چنانکه در این دو قسم فصل جست و دلخیل است چنانی که در این
 سیان مذکورین از این علم و نکت دلخیل درست همین نادین
 هزار مصالح است از مذکورین ظاهراهی میشوند و اگر از این مصالح
 بگوییم بدل میشود و بدل از هزار مصالح خواهد بود و باقی

ام بی شیخی زرده حضرت سعی کرد تراویح
 می برسد چنانکه خیر زرده گذشت همچند من کل کل
 اگر برایم سایه ای ناچال نمایم زنده اند چنانکه خیر زرده حضرت
 گشتنیست باقی حضرت سعی مازل نمایم آنکه میگذرد
 دکار زرده را وکیل نباشد رسید و مذاقب مذکور برای زنده است
 برای اکبر نشانه تبرست این گذب دو برای ایکبر زیاده که نه
 آن مذاقب نان من بگیرم نجات این گذب نام نهاده است
 هر چنان فریاد از علاوه از حسین بن علی است و حسین
 بیت لیوارت بود و او است که گویی که ساخته از آنسان و میخان
 انداده بدها از نشاست که بهادت اخیرت باز نشاند و درینجا
 سین خلیلی چشم و دخانی خلیل پیشبات آوار گذشت مزد افی و پیش
 و خارج شد جزو خلیل و خارج دستور شد از بیره اد بدم و دخان خلیل گذشت
 پیش

پیشک دارند باست و خوب است شده را باید نویسد
 و گشوده باشند و این که نوشته باشند و میل از آن در
 باشد بر جو همان نشان بعدم ایمان و بسیار شده اند
 این است که میخواستند آن خواهد گردید با این شب نیت گیرند زن
 و اینست که تبریز شده است محب فاطمه عیاشی خانه ای را پرداخت
 سایست و عین شرم از نیست و ظلم نزد ناشرق شده نیز
 و میخواست و خوب گشتند هی خوش گشتند این شب ایام
 از این اتفاق و خود را ب خود گردید و بیری و دادایم میگشتند
 خالی خود را این خدمت این ظلم گردید و عین خود را ب زنین خود
 شدید که تا این مردن و خود مریدند نیزند و گفت بگذین
 بیان مثبت ظلم و گزینت تقدی و قباغ اعمال و اعمال ای
 آنکه را احصا کرده است از احوال کی از همانین نایین داد

بیان سخن شهود است که سبک خزانه نادینه نداشت و پیش که میانه
 میانه بناست و میانه از دو قسم است که میانه باطنی همچو روزنفت
 و میانه دوقطبیه و میانه گلکوبیه را میانه را با میانه تبریز و میانه خوارزم
 و میانه طبیعت و میانه گلکوبیه را میانه را با میانه تبریز و میانه خوارزم
 اخیر میانه ایشان را میانه خوارزم از این میانه دانیم و میانه گلکوبیه
 نمایند که خوارزم این دلیل طبیعی و میانه تبریز سبیله ایشان بود و برخلاف
 و میانه ایشان بدل طبیعی و میانه تبریز سبیله ایشان بود و برخلاف
 نزدیک به میانه دوقطبیه ایشان احوال را که میانه است دانیم و دلیل
 از میانه دوقطبیه ایشان فیض میانه ایشان ایجاد نمایند و میانه دوقطبیه
 از این دلیل میانه دوقطبیه ایشان است و میانه دوقطبیه ایشان
 دلیل این میانه دوقطبیه ایشان است که میانه دوقطبیه ایشان
 دلیل این میانه دوقطبیه ایشان است

دستارن نشیزه را کن شو، و گفت نمک نسبت، و اینچه کنیم باش
 آن دستارست داشت برآید با کنیت نشیزه را کن کتاب را کرده، اند نشیزه را
 آیات داشت این قسم نموده اند نمک نسبت، و اینکه نشیزه را داده و داشت
 نجف است و هر دو ایس که در همانه ماده صد و هشتاد سال تا زمان اینها
 لخ و شفوه باین مسائل نموده اند و هسته در فرسوده اول جواب این
 دو دسته که اکن صحیح دست این نشیزه بود و با این اینها به نزدیکی
 داشتند که این نشیزه کنیل این نمک بود که این دید و بود ای شویه و دسته نشیزه را که
 نایب و حال گیر بسیاریم اگر شما تو خفت خاندید و از نان نخواهید
 براست ای چکار این نشیزه میتوان من این نشیزه را باین نیزه است
 و نمک شویه باید این دستارست دوستی داشت نمک نسبت
 و دست ای اند نمک هب کنید اینکه این دسته این دسته این دسته
 میتواند برشا و دوسته همین ده هب که زمان بیش از همیشگی

تردد و اندیشیده است مخصوصه است و گزینی کرد و حضرت
 سیح ما و معاشر بگذشت شماره ما شدت ناوارد سید نامی فاطمی
 بساد است بر گنبدت زیر چشمین نیمکت بشارت خودست از این
 در پیش این بدرست و هنوز از اینها در فواید هم پیشان نمایند
 سید نامی پیکر داشت بگذارد و اینها در زیر این سید نمایند
 از اینها عجیل است و این اکثر این نیمه دل المیه است
 که صدوف از کاذب و دوست از دشمن و موافق از منافی به داشته
 در نیمیں دال که همین شیوه را کات و خاص از پیر و همان چیز
 آمده است و اینکه اینها میگذشتند و اینها از گذشتند
 اینها بنا بر این هر چند است بخوبی اینها هر چند نیز اینها
 از قم و داشتند اینها اینکه اینها از اینها از اینها
 اینها

اگر خدست سیح مع را پیدا نمی کردند مسیح بد زانگ را تقویت
 شده اند و بگشایند بپنداشت داده اند و این مسدود گردیدند
 این حال بسیار بخوبی اصر ایشان بودند و پس از آنکه خد است گردیدند
 و علاوه بر این فصل باز هم از نیتیت اشیا خصل است که مسیح
 خواری و می خواست این ایجاد و ایجاد گردیدن را در خد
 سیح است بمحبیت چو بمحبیت آن بیانات ناچهرنگ نیست
 و این رفتگرگن با گردنده و میزدگن شیر خود را لف سل فرموده
 عصری طغل میزدگانی گرگان و گشیان و گوی خذل اند و زنده
 همچو خدست سیح و میشاند و پنهان شلب عقد مردمی ای خود
 در این پیشیم و قبیل فرموده ذات و خواری از این خد است
 و درین وقایع گرفت طغل میزدگانی با چو بمحبیت آورده از سوی خود که
 خنگید فریض عصبر گردیدند اذ آن زمان بحال و باید باور داشت

رکن شد که اگر من گشتن شوی و نه بر بیانات داشته باشد پس از هر چیزی
 که این بودست در گذشت و اگر خبرت بسی در این بود
 برشناختی داشته ای بسیار بخوبی و بخوبی از مسائل فیض
 بیانات اگر خود را بسته بپن میتوان درین میانه باز نمایم
 شد و آن فرق نداشته باشد که میتواند به بیرون از وظیفه
 گشیده باشد و این وظیفه گشیده اگر خبرت بسیار از مسائل فیض
 داشته باشند و باید این بیانات داشته باشند و
 بر درست برای ما همراهاندا و قلیخ فرموده ایما بر این اگر چه بود
 و داشتیم بنایید و تو بین در جلس شاهزاده و رسول و فرانچان
 سافی گشتن گشتن گشتن را که این داد باید و بخوبی و آسان
 بیندازیم تا بین نایم مصالی کار بسیار بخوبی که مرا فخر باشد باش
 داشتیم و باید مردان گشتن را که این داشتیم و مصالی بسیار داشتیم
 و بخوبی

دادعت سویم و تقدیم نباشد و از نان کند و خربات نهاد
 و بیانات ام و محل خالق را تبدیل کند هبیت و حفایت
 و اخوت و خنده و لخاق و گزش برخواز زرده قرن گردید
 سکنید و دقت بیناید و مصالی این بیانات و دقت
 سیگی آنها و خود اهلداری از دستش میگشید و آنها
 ای کشیش بزم که آنها گزش نشیر نزدیه اند این هم آنست
 بیود آن مردم شنگنه هنگذیب در دنگهای حضرت سیح زنجیر
 را بگی کن نشان گزشان و بیانات با خاصیت ای این
 د شباه فرق است چون آنها کن میز بود آنها کن میز میز زیاد
 آنها کن میز
 میالن اخیل طبلیل و حضرت سیح صداقت و دکار طریق
 آنها کن میز میز

باید را در پرده از ایام پ دلگز اصلیب بیان گرفت و همچنین
 در ادب داشتارب رساند و خانم باهن مناده سبین فران را
 سچ داده بیم از ایام گذشته و می گفت ای باش و نهانی
 گذشتر بود خوش بیود با همیا بیس و هنر اقبال گرفت و دل داشت
 در زیارت آن امروز نزد ایل گند و نام است و با ایل نهادین
 بیود و جال و بزر کاچک همراه بطری وی بود و نهادن فریاد قدرت هزار را
 داشت به من سبب آن غیر طور در حضرت سچ باشد بساز حضرت کیا
 از حضرت طول قدرت از خود رسول اسلام بسیار سچ زیارت آمد
 حضرت بیس و حضرت رسول اعلی از حضرت خود در مسی و دکان
 بر حضرت کشیش اخاده فرمود و گرد فول از دل خود را که گل صب
 نار افول نمایم این نهاد سپهسا و خلاص نهاد و همچنان شیخ گویا
 ای کشیش په خسک کرده ایل هنوز نکن غبت اما قبول کیم ای
 خدا

لذت سیره این پهلوی است جایگاه مرتفع قطب این علی‌الله
 بحث و مسأله و هر چنان داشت خانم است و معاشر امیر
 و از اینجا در کسب و حفظ دلکت پاکیم و خوبیم این راه را از این
 و این ناطق با آنچه است لال فرمود حضرت هشاد و مسائی شد
 اما کبر خاور من شود و همچویش دائم فشه است و خانم گشته
 س داشت و ملکه است بشارات خانی و زفات داک
 برای آنهاست مصالی آدمییه باید برای اینها برسی داشته باشد
 مثل هم است و این پیغمبرب و پیغمبر این دین خدا دارد و پیغمبر
 آنرا می‌خواهد بشارات فرموده و آنرا می‌خواهد بشماره شنید
 این پهلوی مطلب را ای عیین ایست که بشارات فرموده
 می‌شود و بشارات اینیل که پیغمبر می‌خواهد داشت و می‌خواهد
 حضرت امیر شده بشارات داک اینها فلی خوش سمعیم می‌شوند

و سه دوادی خشک شد است بد کوچن است و صدقی است و همچنان
 در بخت داشت این است و بلطفا خوبید خانلر مخان زیاده اند
 صافت که خیرت اینها آن خیر این داشت و بلطف خیر روز
 و ساختمان شده است او بیان پیکر خوبی افت و خلقت برینه گزند
 هم نظر سکرده بگذاب و فراموش و نیازی بگشود و بگزند
 و از این بحث خوبی هم خود از این بسته و مسند خیر روز
 و زوج اگر بمن اینست باین گزند که خیرت و مصلحت در روز این
 فهریجین اسباب است و زیوره اند آن بین دعوه و خشم را ایشان
 و بیانیست برای عجیب این است و دو بابل بسیار است که این
 و بیانیست باین اسایه ذکر خود است و من فرمیت و بیانیست
 و برسیل مساجیه ای مملکت دارد و خود است فرشته بی فراز و براز

و مثال کند و حرام ناید بحسب درین زبان و مصالح زمانی پیرزی
 شده است و مسلم بگردان این است و بعضی مصالح زمانی
 و مفاسد بگیرد نسبت داشتن از اتفاقات و مساجد و مذکور
 که اینجا لعنت را بدان فرموده باشند که در تو زین صحیح در این
 و امر بکن و نه است با اینکه بسیار است در مفاسد برخی
 کتاب خود را نسخه بدسته و انجیل با پنجیل و ملاوه بدرین رسی
 و رسول در صائل بین مرید و محدث است با اینکه مساجد بزرگ و
 خصل و قرآن نداشت و مساجد حضرت صحیح به و ملاس آنچه نیای
 حضرت صحیح به پس ناچست و این مدد کرد پنجیل و ملاوه بدرین رسی
 و امور مکمل بخوبی شده است ز تکونی و مهان و کشیش ای ابراهیم با
 خود است فرموده خصل بین رسی و رسول با اینکه در این
 من خبست و فهمت خنده ای اهل بکسر بینند شد و مفرغ آنکه

با جذب کلیل در کتاب من بنت المزین هنرمند بگل غیره است
 اگر است دازمبلن مدارا است بین انسان و کویس کو اورستلا
 نزد بر سری هنرمند هنرمند بیس با صلح نهم از سفر راهیان نیا
 داشت هنرمند برای قوم قو و هر کل شکر هنرمند است غرور
 بیانش ناخنچی رای آنها خام شود و گل این اینها با خاک رسید و
 گل از ره بجهت غیبان کرد و مژده و خواست بنداران آورد و مژده شود
 و در زیارت نخنچه کرده و مدرس لایه کسری سرمه شود پس بیان
 و بخشم کرد از صدر فرمان بجهت تغیر نزدیک دیباگر دن او رشیم نا
 و امیر امیج هنرمند هنرمند و دو هنرمند خواهید بود (دوا و پیشنهاد)
 با گرچه با و حصاره در زمانی ای گلی تغیر ریانا خواهد بود هنرمند آن
 هنرمند و دو هنرمند صح منقی خواهد گردید و از آن دو خواهید بود که
 فرمایان کویس کو میباشد هنرمند قدرا فرما بخواهند هنرمند هنرمند

اور دیگر مسجد و مساجد خواهید بود و نیز آنچنانکه خواهد بود که
 مسجد را اینها می‌سینند و در گذشته عده‌ای را اسماز خواهید داشت
 و در نصف هشت زیارتی و پیغمبر را موافق خواهید کرد و در گذشته
 در جماعت فرازب کنند و خواهید آمد و لام الایه ای که می‌خواهد که
 بر فرازب کنند و در بخش خواهد شد) و گفت این آیات و مثلاً
 شئی بیشتر و بله بزرگتر حضرت مسیح و نیز گفت میکنند حضرت
 مسیح شاهزاد فرموده ما ای اکابر نمایم صدق و حقیقت حضرت مسیح را
 در میان و مطلعین اصلیحی که اخیرت کل ایشانه و در میان ایشان
 دایین ایشان خدمت فرموده و ای اکابر نمایم خضرعی
 طرد است و گفتن دلایل این آیات میان و ماضی نیست آ
 میان نیست بید خانی و بید سبب نمایند ایشان دادنی ایشان دادنی
 گذشته میاد دارند و مگر ای اکابر که نیستند این میتوانند خدمت فرموده اند و ای اکابر

در بان سیست و گز است لذا اکنین تبر جایاب و حاضرین در رنگ
 بوده این در تباوی داشت و بجهت این در میانها و اخبار و گذرهای بر
 سیم طبق اسلام این قسم سی کردند و میگویند چنان گردد از زردهای
 پیشادست پر خان نیز اشاره می‌کنند تبر کنیم هم آنکه پس این قسم
 قفسه شود و این جایی نیز مروید آنچه در متلب برخان می‌دانند
 بروان نموده اند و درستند اند هستند و درین مختصل مدعا به است بعد از این
 پیشادست یعنی آنکه داده آنکه فصل پرساند و مانع می‌شوند که مراد
 از سیم دریس گوشی گرفت این است فیروزکار او از مردم شیرگوکار
 بنام از این بازی می‌شود و آنکه از این از این ساخت و دلت نموده
 باز فرموده بر این پیشک می‌دانند و می‌خواهند تمام کردن و پنهان کردن
 چنان گردد پنهان خود را و می‌بینیم ۴۹ سال بعد از این مدت این ایران
 در شهر و نزد افغانستان سیم بهد از مشت و دشمنی اینجا می‌گذرد
 و پیشک

و داده بیست بر بیت المقدس و اتفاقاً ع کم است از هین بیود و شنید
 و مفکر میگشت و ذات را ساریت و مدنیت دارد و در این بیان نیز است
 که میگفت از این مصادف باشد که موسی و میریان و میریان بسیار
 وابن آدم بجست بودند صرف نظر از این اتفاق این میگذرد و درین میان همچنان
 بر بیکار این آیات بهزادت خود حضرت روح انت است از این است
 و حیثیت این آیات و ایام این آیات زیرا آنها اهل اسلام اند از این مسیح برگشته باشند
 ایام از مردم و امراء و شاهزاده هاست و درین قدر اشیاع و آنایا این آیات
 فشنیزیان بهزادت این پیغمبر ایکبر و امداد مده برای این برگزین و مصطفی
 و ایمان آن پیغمبر ایکبر ایام این آیات اند از این مسیح تاکه برخواهد برگشته باشند
 و محن و مسأله هاست و با این این دلیل بر این آیات بهزادت بهینه
 که این آیات و ایام ایست بر مصدق حضرت مسیح دارد و بیان این است
 بر این دو دعایت مظلوم این سیاه و دنیا لی و یکی میگذرد این دعای

و میس باشند که با این خواسته از دنیا داشت و بدان شفیع پر نمودند
در این درستی این شفیع را آزاد نمی کردند و همان خبر را سه ماه
د صفات و علیا بگیر بر قدر طایید و این است زانی از این دو بگیر
و این از بر قدر معنی داشت و با این اتفاق زنی بگیر که
بین سرمهی و درمهی و گرمهی و فرمی و سبیلی صفت داشته باشد
که از همینه و گرمه و لکن فرمی است که همان دارای این صفات باشد
پس از این صفات داشته باشد و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
خواهد بود و این از این اتفاق است که این بزرگ بودند و این از
بین فرم و گرمه و لکن فرمی است که داشته باشد و این از این اتفاق است
که این بزرگ بودند و این از این اتفاق است که این بزرگ بودند

جمل و نارسی و زرگل در دی نیش بیشود است گشته گشت
 پیش از برای که درین اعماق درین فرج برای اخیری با اعماق
 اهل بدل کرده فرموده خوب همچو داشت و نیز درین
 آرام جنگشیش و بجز سان در دریان همچنانشی داشتند
 بنابراین که سایه تیاهند مصالح نپاشه دارایم و بجز از اینها
 نایند و گن هسته در فرقه خانه ایشان نمود و از برادران
 قدرستان را بست و منع داشته منع داشته و بک عاده
 و سارک و صوره ای که احتفی حق فرموده داشت و از این پا به
 دسته ایشان خلاص ندوی داشت افسوس فرموده چهارمین
 و چهارمین روز را بسب قاتمه مأذونه لضریح است گن مقتله
 محمدیش که متوجه است فردی بزرگی و مشغله علای قشنه
 که هر روزی میانی است داین نامن کی مشهد است و گزنه

دنیا کشند و مملوک گشته
 همچو بزمی خوشی نهی فرج فرمد
 دنیا شتم از سرمهین خوش است دنیا ای ای خود را که همچو
 بدمداد در خوار و سبده در را که در دسال است و پنجه کشند
 باد و خصل و زدم از این خیرت که بر سرمه و سرمه در گل میگلی
 بدمداد از بزم ای دوست دست و زرسال ای همدم و خرابی داشت
 و خوبی بزم و سرمه دهد و سان ای ای همی خدمت نای آخوند
 و خیزی نایم شد بیا بات کن مترس و نایم بیهوده دست
 خود را که همچو دید و هم کوشی شنید و هم لایی کرد و هم خاند
 خود و هم خانی ای ای ای که در همیشی سپری خود دست شد و
 با هم ای هم
 خداست خود و هم خانی همان را یکان خانی خود کشند و هم کشند
 و هم است دل بگینم ای
 در طلب

در قلب نهضت اثبات و بحث و حفاظت و دعوه بحث و فتنه
 ساخت هنرسته بیت برخاک امیره میل زکر و مساز و تقدیت نزد
 و نصلند که در را کشیده بگفت و اطلاع نیکیم هرچه مذکور کنی
 تقدیم است از بوده است و اینه در فرموده با خبرست کشیده از گذشت
 میان شده است را ای امداد خافق و گفت تقدیم نهاده
 با اصلاح من و معاشر که نهاده شده است با اصلاح فرموده
 بیان شده و با خود شد است و تبعیج فرموده اند اینها و خود کنی
 حق بور صاحب اخلاق و دو زیر سال یعنی علی قاسمه سفرخواسته
 که استاد الیان میخواسته و بیاری بگفت و بمناسبت این حق
 صادری استاد الیان خود را آن خود چون کشیده بگفت که در اینجا ای سایه
 استاد الیان فرموده بچهار هفتاد هفت بیج بین خانه هسته و مسید و ملایم
 و اطلاع نیکیت و مذکور بگفت سال پنجم فرموده خواره و امروز گزه

در پرسان اینها رسمل شود، که رسمل بیچ محل دارد و میتواند
 از سرمه است از افضل پیغامبر و اینا که بیش از اینها خوب نباشد
 و کارل و صفات ای انسان پس همین بود اینها نسبت مانند و مخواهد
 بود با این اسم فردان کنیم و در پی راه ای ایم و دنایم نیز که دوست
 دستگفتند و دلایل هم کاره ای درستند و با این ارادت خوب شد
 فرمودند تا این شعبه درسته خود و اسرائیل هم در خدمت جما
 قدم نماید و فرمودند اور دستگفتند و با این کاره خوب و در این اوضاع
 دستگفتند و این آنکه دستگفتند و دلایل شدید آن شعب چون چنان دستگفتند
 سلطنت کنند و دستگفتند و چون در پی کنیت از هم مطلب از
 طبق فتن و فتن بیشتر و خواسته خشم شد و شخصی مطربت موضع
 دادن میگذرد، سبب اینا دادن و دلایل این دلایل این دلایل
 از این شد که از اینکه در فتن بیش خوب برضب بود و اینها که
 صفتی

هزارین و بیست آندران که داشتند از دشمن خود و باشند و
نهایت زیست و از سلطنت و اقتصادی و جمهوری سپاهی ای از امیر از ای ای
آنکه و مددخواه و دوست ام از و بی پهلوی گشتند و بکشند شنید
جهد بزرگ داشت این مسافر را به سناوه و ابتداء ای که بکشند ای ای
نهایت زیست از دشمن و آن کنیت و فهمت نمی توانند از ای ای
لیکن ناطق و برا این سه دوستانی داشتند ای ای بکشند و بسته بکشند
نموده اسلام و خداوند و پیغمبر و زرده و مسیحی با خوار و بیش را کنند
حضرت پیغمبر ای ای دیگر و شاهزاده درون الوجود بکشند و نزد ای ای ای
الله ای
علیاً ای
بیرون ای
و بوزیریات و ایشانات و ایجاد و افزار و طیور و پرندگان را
بیرون ای
و بوزیریات تکمیل کنند ای ای

در هر چون فرموده اند و چنسته بور نالیمان باشی رکاب و نیام فرموده اند
 در از زار دلخواه گز نهسته اند و نیاز خوش شکن و چه نای کر
 کسی بر از گز نزه نموده بست از آنها خود از فران دان برو و اشی از آنها
 بجا داده میگشی دان برو و بسیل از سه لاتینه و دیسیل دان برو و بسیل
 این چنین و بسیل دو دهنه ای خوش شکن توبم دلی محروم دلی جدا
 خواه سه گیمی خدم لا بر جردن این هم از کار انسام بیل زل بیل
 در هر چشم ای و افع و مابست فرموده اند مباریخ نموده بست و چنین
 دایا بسیل هنریم در مسای پر شنیشیم داشتی خیریم کرد و چنان
 در فران جمال بسیل بست الیمان است و خواسته است فرموده
 در هر چشم خجال و گفت و سانی دیده و بسته ایتی به ایل که ایتی
 و نیزی و خنیز و خنیز و نای خنیز و گفت و چهار زبانی هی و مسن
 و ایتی ای ایتی و ایتی فرموده و در هر چون جلا و مجا و مه مه
 مثل

مثل خانه و مرقیا بیک مثال از امر فیلان میباشد و این بیان دارد
 فیلان و کاشتگان از مدن و بلاد همین و همانین مانند و بجز
 قابس است خضر اسلامی از نزد طرق و زیست مثال خانه
 و بلاد مسافر گام او است سبیر بول و لذت قرب آنچه، خاص خود را
 داده گنج و جلا و مسافر آن و گویگ از طرف جزب و غاری
 بود صاف راست میزدند ایام صیف و زمستان و میخواستند
 در سفر خدا احتمت میزدند و در هر چهار دسته میزدند باشند
 الیالم منشی و مصادرت بسی دلائل در باجهن میخواستند
 اوس میزدند و در روز احتمت در قطب میزدند تا اینجا منشی شده
 اینها خود حضرت هستند و میزدند فرمودند و میخواستند ای ای
 بخداست و خضر میزدند و داشت عظیم و ادبی است و اینها
 صاف بیک متوجه داین کن بابت اگر بیک است لال است

و میان نال رجایل در برابر این نال میان است. همچنین نال رجایل

جیافت آن زندگانه خود را فرموده است اما مصروفت این درست نماید

امسوسات اولن جزوی از معرفت از این است. دنباله ای پیشگوییم

میخ دم که موش و مزق شوم و تام کنم باز همان را با علاوه

خوزستان و گلستان و سیستان و بلوچستان و گلستان و همدان و کردستان و آذربایجان غربی

وَمِنْهَا لِرَبِّكَ مُنْذَرٌ

جیلیکس

2. Theoretical framework

Journal of Health Politics, Policy and Law, Vol. 35, No. 4, December 2010
DOI 10.1215/03616878-35-4 © 2010 by The University of Chicago

دین احسین و مهریز را ب ادم مرد باشد در بیان
آنکه دلیل

الصيغة التي يكتب بها المفرد في كل من المذكر والمؤنث

عزم و پیارهای دلگات درست اینهاست و با پیش و پیش از هر کسی

الْخَوَانِ وَقُرْدَتْ وَتَوْتَتْ بَنْ السَّمَيْنِ إِذَا هُبَادَ كَأَصْبَرَةَ
 سَابِقَهُ مُجْلِي سَانْ أَعْنَى كَرْتْ أَيْشَارِيَّهُ مَيْدَهُ فَاهِيَّهُ وَارْجَنْزَرَهُ
 وَسَحْرَهُ دَكْشَنْهُ كَنْ خَالِمَهُ وَسَنَدَهُ وَفَشَّهُهُ لَهُمْ وَبَادِيَهُ مَهَادَهُ دَنَدَهُ
 وَهَادَهُ مَلَادَهُ دَادَهُ بَادَهُ فَنَادَهُ سَرْفَزَانْهُ سَانْ فَمَوْدَهُ عَلَيْهِ مَشَشَهُ
 مَيْسَيَهُ كَبِيرَهُ مَرْسَشَهُ مَضْرِيَهُ نَادَهُ مَوْدَهُ رَبَّاَنْهُ دَمَنَهُ كَنْ
 دَهَ كَلَبَشَهُ جَهَتَهُ بَهْنَ جَدَهُ بَانْ دَهْبَتَهُ بَلَزَ بَانْهُ دَهْبَتَهُ بَلَيْنَ
 دَهَّهُزَنْ اَحْدَهُ بَهْنَ فَزَهْرَهُ بَالِي بَهْرَهُ كَسَيَهُ دَلَهَزَنْهُ
 دَهَّهُ دَهَّهُ عَنْهُ سَرْفَزَانْهُ الْبَاهَهُ لَهَزَاتَهُ زَانْهُ زَانْهُ كَهْنَهُ كَهْنَهُ
 دَهَّهُ
 سَهَرَهُ كَهَهُ دَهَّهُ
 حَسَرَهُ
 الْيَسِمَ طَهَانَا يَهَادَهُ كَسَيَهُ دَهَّهُ دَهَّهُ دَهَّهُ دَهَّهُ دَهَّهُ دَهَّهُ دَهَّهُ دَهَّهُ

قبر والد و مسیب بابل بیان من در بزال فتن مسائل بابل بیان هم
 آن عظم اندیشی و قدر بزال خسرا که قدم ایاض و این طی این بیان سخن
 و مسیب اندیشی و اگر بزال احسان داشت بخوبی مکن برای این که بر این فرد
 و جامیست چشمی و نیز ایشان ایشان صفتی نشان بازی است
 که اگر مع شود شاید بخوبی که بسته ب این ایشان پیشنهاد که این
 جایب در این ایشان است و گذرسن قبول احوال داغمال را می دارد
 و اخلاقی و فخری و افلاطونی و توکلی و نیز تحقیقی و نیز کاری
 و گذرسن از این ایشان این چهار اتفاقی است که بنایید و تو فرض را باش
 شده اند از این بشارت و این مسیب مکن و گذرسن و شنایش
 نشانی و بیان است و بحث در این فرم مرکز بیان این حضرت و به این
 بحث و بحث معمولی بحث و بحث بگزین و بحث و بحث
 بحث و بحث معمولی بحث و بحث بگزین و بحث و بحث

باشی

پا بهنا و با اینها خسته نمی‌باشد و علاوه بر اینها شخص سرمه و سرمه دارمبه
 که از سرمه کشیده و می‌باید درین طور است و مخفف اینها همان شامه
 نمایند و بسیار بیشتر و بقیه اینها نیز کن بیشتر اینها نمایند
 و لوحی که این احوال مبارکه باشد و بیانات جمال صبور و بیشتر بوده که
 در سینه اینکی است تاچ در لوح و فرش و اینها خواهد بودند و اینها
 و میان اینها نیز که هر یکی به مرفت و درین پر زدن نزول و میان آنها
 فیض می‌گیرد و اینها خسته ایشان می‌بینند و بقیه اینها نیز
 درین نیز می‌گذرد و اینها ایشان را بازدست شود که کاملاً باید آنها باشند
 قائم ایشان نزول و ترتیب ایشان می‌بینند و سخن و سخن و بیشتر نیز
 دفع افزایش است و این مبارک اینها را می‌دانند و اینها از سرمه نمایند و اینها
 خواه می‌بینند و فرمایند و اینها می‌خواهند و می‌بینند و اینها می‌خواهند
 و بیشتر ایشان قدر نیم بیشتر اینها می‌خواهند و اینها می‌خواهند و اینها می‌خواهند

دشمنی داده اند که نیز را نداشت و من بینی در مکافات شیخی میگشت

پسندیده اند که نیز را نداشت و میگفت همچنین

بیان آنی

ای ابا افضل و انت و امامه چند بیست گردی خوشحال از زید آن

آنچه بیان مردانه بستان میگشتند اما زربادا و خواره شیخ زید شرکت کرد

بزرگی داشتند و درستان همچنین زربادا و خواره شیخ زید شرکت کردند

ورفت از زرفت بزرگ آن از احوال شد و میل و مصلی خود را نمود

و اشاره نمودند شرکت کردند و سرمه بست که بین خود گذشت و پدر و دیگر

از اشتراحت اختران از زبان بزرگ آنست و این خود را آن

نماید و این دعوه بیست گردی داشت و از این خوبی خوبی داشت

و این بزرگی داشت و این دعوه بیست گردی داشت و این خوبی خوبی داشت

و این دعوه بیست گردی داشت و این دعوه بیست گردی داشت

نماید

ناخنست همراه با بخشش است در جسد ایکان نایاب نمایند از زوایل
 مطلع است و زوایل از نخست بگردان از این اگر آن غایب نزدیک
 اول که این ایجاد است غایب است از این اعلی مطلع و این اگر ایجاد
 ایجاد بر پسیب شایع همان از مسایله آن ایجاد نزدیک موده و موده
 و محبب دارد حال آن تجاذب که در هر چند مفسر سبک است اما در بود
 انتشار آن و حیچ چیز که در صحیح اصحاب علم نظر که میگیرد برای این محبب مدرش
 طالع شده و همچنان امکن نیست این بود که سبک است این ایجاد بر پسیب
 و این ایجاد بر پسیب ملکم خواهد نمود این هر ایجاد است ناز از ایجاد بر پسیب
 ایجاد ایجاد ایجاد و محبب ایجاد بر پسیب و محبب ایجاد ایجاد و محبب ایجاد
 پسیب ایجاد ایجاد ایجاد و محبب ایجاد بر پسیب ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد
 ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد و محبب ایجاد بر پسیب ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد

بـ اـ سـوـدـ مـهـدـنـ اـ زـارـ باـ زـنـ دـهـ کـرـ وـدـهـ بـ کـرـ کـهـ کـهـ مـهـدـنـ دـهـ بـ اـ شـهـ
 خـشـهـ زـارـهـ دـهـ دـهـ خـشـهـ زـارـهـ دـهـ بـیـحـ اـ جـانـ دـهـ بـیـحـ نـهـ دـهـ کـهـ دـهـ خـشـهـ
 دـهـ شـکـهـ دـهـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ
 چـونـ دـهـ طـیـزـ دـهـ شـخـیـ بـیـحـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ
 اـ زـوـ هـبـتـ دـهـ مـاـنـ بـهـ
 دـهـ لـمـمـ تـرـ اـلـ خـرـبـتـ بـهـ
 دـهـ شـرـفـ بـهـ
 مـنـ طـبـیـنـ کـهـ بـهـ
 بـیـحـ دـهـ بـیـحـ
 دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ
 دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ دـهـ بـیـحـ

چون بخود میگشی ایند و چون سهاب در بران و فردوسی پی
حسا نه داشته و فاده خواز که گشته و چون طیور راه را زیارت
بنت
و نواکش ای بیلسان گزاره چا است و ای پرچان سایی
نه
دست برسی و خروزی است و هم از نزد آنها گذشت
منشیه خودان و دنگون گشیده پردازی ای عطا فرماند و ای
آهونز در گشتن چهی نهایه خوب است با ای در من گزیده و آنها که
حضرت مهان اکر در این بهار آنی خوش نسایه در دو مس اگر
ساز نهاید و بکهای مهانی تهدم و ببرانه کرده باشد
این استحال نارسیدگان و این از این از این اینها گفت و این اینها
بکه عذر ناگفت و این ساقم و پیش اینها گفت و این اینها
للاه ای این اینها گفت المطر نه لب ای ای اینها گران این اینها
و این سرمهدهان و این بشاره و دمک و این استحال که
و این سرمهدهان و این بشاره و دمک و این استحال که

داین شنیده بستکت و عیانکارون دلرگان فی پیوه الایام الخروج
 من شدّة الدهوم نموده نموده فافرع من زاده دلرگان و هند
 این القبول و طلاق پیا افضلگار الایام داریں صدیقه امراء
 بستکت علی شریروان خرسه و اصله بگفت دنیا ماتبرکل پارک
 الشنگرکت در نهاده قرائص از احباب من دلت از دلپ دنیا
 امردان و مشرقا عالم الایمان و مختن راهات اشیان و پری
 شنیع اسکنده لی مخفیه ای ایست علی بیرل ای مکان چندی سیمه
 در خوش و رکت اخیریت ای ایست بسی اغصیل مردم نموده باشد
 جذاب و سیرنا ای ایزد اغصیل اور من خواهند خورد اگر خنچه درین
 را کی واقع شد بیلر خوبین بساید که وجود اخیریت ملک خیری حسنه
 خواهد داشت دو صدیت نعمت در بدبخت بیلر خوبین بساید که از دل زیارت
 تربیت کیه و مشرف شویه والرق و الیاهه بیکت بنهاده

مردم شد مضر فرامانید عده بیکس رساند هست لایه
 آنچنان یاکت زانت و خاتمه شد بگزینه ای از جزویت
 لسان کشیدم که بآبیات حکمت ایهایش نرسیم سوت
 فرموده که به بیت بحق زن عالم فیض نمایند وطن و سیاست
 و قویت برپاش از مردم بیع علی عالم عالی و منادی بیان
 مکمل علی اذکریات بمناسبت داده مکن ایهایش بروزه و ایش
 بجهود ایلکه و افجهد امراه بین مکرت خانه و دوکون لئن ایش
 و ایلکه و مخول ریگن و نیوز ملکه و نیاز رسیبا غیر لکشم بشه ایش
 و ایل ایش ایل ایل بیکن ایهایشی دیهایشی و دیابیشی و منادی
 المعرفان و مطلع الایقان و مهدیه الطربی و ایل ایل میهایش
 بین علا الوجود و فیلیه جنود ایکجهه لی مکرت الشیوه ایز زنجه
 من بیله و ایل ایل ایل ایل قدریه والیه بیکن ایل

ابن ایع مبارک بنج صید و بین نیو صفت ایجادات ایشان

ایسانت کرمانی درین نهضم حضرت ترمذ شدند و مادر و دختر

لواد امیر چن علی امکان شدند و گز ایجاد افهام و بحث و اد و سرگفت

دانش زردا سس درین فی ای امکان کافی بسته بین خانه گردید

و حضور جمود ترا ایشان نایابند شدند ای ایشان ای خد و ای خد

هدایا چکر پیشل است و منابع دانند و گز گز بخته بای ای شدند خد

شنا پیشادست ترمذ ای ایشان ای ایشان ای ایشان ای ایشان

لطفول روح الوجود فراز ایشان دا بصرت فرموده بست ای تو پیش

بر هاشم از ادیجی علی ایام صافی و مخادی ز داشت و این شر

بهر بست گزی است بر جای ایشان بجهود ایشان و محمد ایلان ای

یعنی ای الوجود و فائد جمود ایشان دنی مکرت الشیوه کردن پیش

در دان و جوانی دادگان شریک شدند و بیرون شدند و آینین پاریش

و آین پا آر من فی المیات وال رفیع در من گردید بگرین
 طبیعت صدرا کان غب قبول بناست علم و حکمت در آن بسیار
 و دلایل شریعتی حضرت آن را نیز معرفت بود و اگر او ذات را
 بخواهش خود سان با خضران بود و برآنها سان بیان نمایند
 آیه ای خشم و هر زدن و لام بایت در حق دل برخست شدند
 پس بیک در حق عصیان نمایند و لوح برداز بود ای پسندیده دل دل
 صبر خودند و چون بفرست خودند و تیار است هر چیز بده ای پسر
 شدند بزرگی کشته جانی بایت ان مثل و هر دلخواهان بودند
 ارادت و هنر و جمال و سلطنت گزانت و فخرت هر چیز ای ای
 مرکز پیمان ای خود من غب لشیت آنچه ایان برده هستند بزرگی
 ای ارضی خلود و دسم در چشم دیدم و حاده نسبت نادیمه در دل دل
 دلکه لبا ایم و دلکش را دایما بایست و باز فرد فرد خانم بقدری صفات

باشد که مهار و مهار قلوب و اخبار ناخدا خانه و شیرپوری زین
 پس بمحاجت کرده و حمله و دخانه و آناب و مهار است و مهار باش
 که بیرون و سفیر میان و طایب احمد بیوهان و عمان و دهانی گذشت
 و پاپیز را از هم خود باد که در بیچ شترن کیا باشد این دهان
 و فریز زان خود باشد و فلهور است و اخوان اخوان خسته خلک طور
 در فن و ملحن النسب و الموز او باشد و در فن هر کجا هر ادیک
 نفت فرب فیل هر بخت این و اساس هندو زیادت چون
 خسته هم برآید یعنی همیشی این بند است و سیان ایشان ایشان
 خود را باشد این خدیده بخت و من ایشان هر کسی داشت
 و داشت و داشت خالی بخت و داشت و داشت
 خود داشت و داشت و داشت داشت و داشت
 هم که هم برآید هم شتر و هم این دیده داشت و داشت

بگویم نه بگویم نه میشدم پنجه نمیبودم که گنجی گشته خواهد فرموده
 و سینه دهنده غرمان و اینان صغار بزم نموده اند و بجهد کسر از زاده
 میشدم رعایت حفاظتی اور گن میبودم که تقدیرش را نموده بودم
 و لایکی بخوبی من علم و لایل جنود را گفت آقا چو قریب
 و بینان حضرت عبدالله است و این احتجان و چون من شد که بر ای
 همراهیت دوقیت و اینان و اینان و غرمان و اینان اینها
 بیست هر چهارشنبه فان شود انسنی میشیر مصادف و مصادف شد
 و بدباه است ولیعمری منی از حضرت مرگ زبانی است و
 بحال ارومی سیدار شیخ از اینان در جواب سوال از بیانی در
 در محول اخربی نازل و این خالق با اینزد و م شبیت بدم ام مریض
 فرموده اند و میگویند این که دینا فرزند آفرینش اینجا در
 از انسانیت و پا نموده باشد از انسانیت گشت و زاده افت نموده بدان

بعد از میلاد این خبر از پیراء و این نظر آنها نزد علیل اکن که
 حرام نه صلح و همراه زانش را شاهد داشتند و در این گذشتین نجات
 و اکن نادرم است حال است اس سرکنه چون خانم خود
 آن اکن باست و بیشتر ظاهر شد و اگرچه حرم شده است
 بعد از خروج حضرم و حمله میکرد و چون آن لیح جاگذشت خود را
 زیارت نمودند بیندری سرمه و بیرون طبق مسیح است و دشنه گذاشت
 سنت در خوش حضور اند و در زین جشنسته در فضای جانها
 نه سرسی بر این اینجا پنهان و دو دسر برخی خود اند و بجهیزه زدن چشم
 گردند و فرمودند علی این این از مسافت دینیون و مصائب نگاه نه
 و میباشی روایتی داریان اهل بنا اینها سر نمودند اند از آنها
 خود از خبرت بگفتم مادر و بیوی من فی القبور است و اکن اگر
 پیروی اینها بگزشت و اکن بحمدی زیارت نشیده نزد
 جنابه

علیه اور مصلی بر قبر درست و در قبر نماز خواند
 اور قبر سنتی بگشت و حکایت دنایی بهم بیان می‌نماید
 مشروده بک داعل هر چیز دوین بین دین شک و دش
 پا من بدارگن نویں بین دین هر دست و انجام دیانت
 بندگان هستند دین ایشان فراموشند بگواهی از این
 بشارت آن میداد که چنین موسمی از تابع امر اراق نیر آن داشتم
 عدو بجه که هستند دست افسوس خوبی دارند و مصلی را
 نمی‌خواهند جایند و که بگفت میزمهده و دیگران غصه برکت کرند
 و غصه اگر غلبت الرؤم از غم خذلت علیه ایه و این ایه
 زیارت مزوم که مازل شباب و من بدارگن نویں زده بگشته
 چنین ایه بگشته که ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه
 خبرت فیض مصلی اصل قریم و فیض کرم احمد مبارق فیض کرم

دزدی دست ایستاده، تو آن کمک نیافریدن
باز همین باذان در پیا این بود و بگو

بنده بمال ای سر است و چون فریسر سیر از از من از جم از جم

حضرت دیده فردوسیان را زیارت نمودم و دیدم علم و مکر و خواست

لایه بات در عیان قدر اولیا کفرن و فرزندت که مری رخان

نمایند و هست دلم بور دست بحسب وفت و زنان کا برخوا

فرمود کن کنک و کن کنک و حمل کن کنک و حمل کن کنک

ماشی و نار و سدم ساچه و مدم و دیدم بسرا و کافته بفریاد

لخت سی سواره باز پر آن چون خنگت طبر و مقول و غریب

برغ و طیران های از صفا خشی مکان چنان دست نداخ و میخوردند در خوش

لوی باز از قم حضرت من لایه و ماست زیارت نمودم که در کرم پیار کنی

قره دن بیهار بیهار (بهشتان پیغمبرین فرن باز خودنم) دکن نیک خاله

پر آن دست نیخ سهل معلوم و مکر اعزی میمیچه بس خیر خاره ای ای هم و فران طا

نیز

شهادت حکم داشتند نایم دویم مستقر است و مترقب است
 من این بیان را باشند که در این دوین نسبت نداشته باشند
 و نسبت داشلند و نشان نموده که پنجم دوازدهم شنبه داده
 و مشکل و مخیز و میراث بدل محسن بعدم کاری مدرس نمی باشد
 خدم دادم اعلم ز پادت خودم که در بیک نسبت افزایش را باشند
 و اوراده در جواب از میان است حضرت اعلی فرموده اند ولی آنچه
 دیدادت تردد که بسیرا پس این اعزامیں لعل فرمان بود و دیگرها
 و زاید تحول امساكه خودم فرمانی مایمیان در جواب این توهین را
 بیان فرمودم و این تحول امساكه احتمال برایم را باشند اگر علم در این
 اتفاق است و مقدار دلتنی برگرفت و از این ایشان نزد
 صنیع است که بسیرا چند کار ایم را دی و مربوط بهمی باشند که این
 و مخلول نسبت داشت شود نقل بکند از ایم را دیگر مرتفع نسبت

باس و بکسر کو شفیع است و اصله کلی بر صد ف داشت و در گذشت
 پیش از آن این درایع مبارکت افسوس را زیارت نموده است
 و سرمه و حاده و شاکر شدم و غصین خود را بگزینی خوبی می‌نمود
 و نام صدیان فرانی را با نام سالان فران آخوند که متین آین نام است
 شیر فرموده اند که خطر مدبر شتر را ملکت صدستی خیز خیز
 هست و کریم است و رساله اند از این دیر و دل سرگردانی را
 (اب عذر و الفداء) بزرگان مترفت شدم اینجی بگو
 مخفی بیرون اند و خوب است فرموده که در این چنین دارا
 و باز کردم و کنای را نشاند اند و نه که بر قدر و بجز این نای خوب است که
 خوب است و بر کشته شده خود اند و دشیب سیسم شایع نام نهادند
 من که خود را خواه دیدم این میله ایم و تایع اعضا را بخواه کنم این داشت
 و در ایع نیم شیاست و می‌دانم بخوب است بزرگان ایع دارند که

پنجم و نیم این سه که کرد ام در سر که ران اند و اخون فریاد می کردند
 در است زنگ از دنگیں بسته اند فرموده اند و سچ داشتند
 و خاطر داشتند و قاتل و جاسوس شدیست خود را در سر کردند
 هزار سال تاریخ که کرد ام را نمی دارند اند و داشتند
 و حکمی و صفاتی فرمودند که از فتویه و فتویه ستر خارجند و دل
 مبارک خضرت من اراده ایشی ما دیدم از اینجا برستند می بینند
 قبل شده اند لزم بین دلخواه کار گردند که کوچه
 اند فرمودند فرمودند می بینند می بینند
 بخت نانی و نانه اخوال بخت مبارک که از اینی و بخت
 می باشد می بودند اینم اینم بخت از اینی و آفرین است
 و نانی بیش از بیش بیش بیش بیش بیش
 دایم بخت که این بخت دوزد از خود خانید و هنگام

الهیچ گویی در جمیع اور ایشان ایل بوسنیا مصلحت نداشت و منوره را پس

بتوانید به از بعد خود را دریم و دست افسان گذشت و باید حقیقت آن را

صرف زاید و هر دو فنی خود را بخواسته با اینکه جایدات نداشت.

و مصلحت و باید پیش از مرگ کش باشد و مصلحت هم است

و مصلحت و مصلحت زندگان سر بر کار آمد ای فرشتہ از اطمینان

آن قسم ای کسی که خوبیست که دلکشیست و بیعت خود را خوش تلاف نماید

والله حسب و اینکه دلکشی و مصلحت بتوانید و مظاہر فیض است

هشائل و دلکشی است بزرگ ای کسی که بوسنیا ای او هام و فنا نماید

و مصلحت باید داشت و بیعت و مصلحت و مصلحت داشته باش

ای مصلحت ایشان و دلکشی و مصلحت خالق ایشان بیشاید و کوچک

جز ایشان ایشان را باید دلکشی و مصلحت و اینکه دلکشی و مصلحت

گند خضران را ایشان را باید دلکشی و مصلحت و ایشان هم مثل کوچک

و کوچک

و جوان باشد و با شرق و غرب و شمال و جنوب
 و سفید و خاکی و زمینی هاست از سه اقسام است و در آن دوست
 در میان و دوست در سهان فرمایند این اقسام نخست این است
 در شمال و مقدوس از شرکیست و مثل دلبر است دل این بهشت
 دشمن است چهارمین از سه طبقه ایشان خوش خود است و
 بودن گزینی بسیار از برگ و فرش و داشت بودن گزین است از همان
 و این شرکی دوست از سه حسره ایشان گزین است چهارمین
 بحال زیرا تو هاست از غرب با عیوبیت و تجربه و همچنان
 الی بودن نیافرست صادر است از این دو ایشان بودن گزین
 چهند و هدایت سریع ایشان ایشان ایشان دلیت است از همان
 درین شد و دنال ایشان داشت و حمل ایشان زمزمه و پر زخم
 صفتی درین دوست ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

لایح ناکم اهدی ایشان را داشتند و از این دست داده
 تقدیم شدند و خود مختار باشند پیر و جوان این مشتمل شدند و بیدار شدند
 آن داشت زبانه و چشم کشیده و نیز این شرکت شدند و پایه
 فایده و بعد از عصر هم با هم ایشان خواهند کردش زبانه و چشم
 از این شب هم مخاطر خود را جذب و درینسان را سر شنیدن و از چشم
 کوچک است چنان دلیل که لایح ناکم ایشان نشود
 آنکه برای ایشان سفر و سفر و مکن شد که صوره و حوت و داده و سرمه
 دام گفت و هر یار از سبب داشته جاده ای بود و بجهت اینها هم چشم
 و بیدار شدند و بدین شکل از این نزد شدند که درین چشم سفر و سفر شدند
 و از این فرمودند و هر داشت که ایشان شرکت شوند و از این نزد پاک شدند
 و خانلایح و صوره و بعد از این داشت در این قومی شرکت شدند و داشت
 درین دخالتی ایشان خود خدمت باشند بتوانند خاور میگشتند همان
 دلیل

وقت زیسته مسیح از توب و روانی نکت و مسلح دخواه است که
با همراهی این انجمنی مجهود استاد و سلطان داریں مخالف است و از ایال
در حمل و دست بگشته شد که اگر از طرف ایل بیان اکبر نداور شد
البته علی بن باز لپا ای پیدا نمود و در حق انسانیات داشت
ادعویم خود را ایجاد نمود و حضرت عالی میرزا محمود اذن ایل را در حق خود
ایم سبیل طالب داد این خود را در حق اعلم شریعت و حضرت علام
بیرون خود خواستند که ایل را اکبر سبیل ایل را ایل
در حمل با این اتفاق و میرزا نهاده فرموده بیدار نهاد که از
ملیک برخواستند و ایجاد و ایجاد و ایجاد و ایجاد و ایجاد
و ایجاد و ایجاد و ایجاد و ایجاد و ایجاد و ایجاد و ایجاد
و ایجاد و ایجاد و ایجاد و ایجاد و ایجاد و ایجاد و ایجاد

مل و موده دیستنی فرود خواه این اینان تا ماهه از هفت
 بیرونیان مبارک متمام و متوجه مدد نجات رسانی دریان گردید
 و کاینتریان از این ایجاد مضر جاییان مبارک را بحق دیگر
 بینه بیان است خود تجربه نیام چنان خدمت مضری نداشید
 طرد خلقت است که برای صفر غیر است پایه نمایند و آنها خود
 ابران و قدرت فخر فیضیزی کوادر و میانی داشتند
 دیگر بیان شریعت داشت از رسیدنیه و علاید از مصال و محواله
 امثال این افسوس اور منفی مفروضه اگر کوچه و بیچاره بگذشت
 علی سود آن چشم میخورد و مفرط شیوه سبیله است ۱۱ و مصدق و معا
 درده و نیخت و خود و اینکه بخشی نایم و حیل میادیم نسب
 بخایم و میشکد و بایمت از امات ۱۲ و چون مرغ شریعه خود
 بیرون از خود نمیگذشت دلیل این این و میخواست دیدگر کوشان
 و میخواست

د صایب و هنرمند را که داده اگر نکت درست نمیشود
ایران ای ایران داشت هر فوج خود میخواست که نیزه اینم و خوار
ام اه بساند بازهم دست از اعنی و رانی ای صایب خوب
نیزه ای اگر دلخواه من مخصوصه بودم بینی پاپ خوشی میخواستم
د صایب خضرات بسیار بیشتر ای اگر تشریف بودم درست شد
فرموده خانی عرض کرد چون فض و فرم جزوی خونزدست
ذاریه هر چه تشریف درسته معلم میشیده که خوب بشه فرموده
چافت عن قائم و نافرست و لذت خود بگوید خودست
صاعده بسیار بگویدند و خوب در هر حقیقتی از خود
آیینه ای بسیار نه خال برخیشید سیل خبرت سعادتی جوانه
درین ای
نهایت ای ای

باد من مخصوصه داشتند که از مغفره بگورد هنرست مخصوصه دفعه ای را
بگوید آنکه آنها میگذرند از مسخره برآمد و با این تدبیر شباب نایاب
مخصوصه ای بگیرند از زنگ رجایت ای روشی و در هر سخنان
مکل و ایشان مکونی پاکزده خالصی از مسخره برآمده که از مسخره
بلای ای ایجاد کرده بگذر را بسیاره با اینکه داشته باشند و بیرون ران
دان ایجاد کرده باشند و این روش را باید بذوق داشتند و ایشان
فاسق صفاتی را بدی و میتوانی و خوبی حضرت عصیانیه ای را
درآورد و در این قریبی از اخراج ای و جناب لا ایم زن جوییست مسخره که از
صوره و فاعلیت روشن است و مخلص مکونیت را از ایشان گرفتند
و اینها اسرار نزد خود داشتند و از پنهان از پندز بزرگ کار ایشان مخصوصه است
و تبریزیست همچوییست که مخصوصه دیدند و بعد این معلوم شدند که مخصوصه ای را
دو ایشان مخصوصه داشتند که هال فارسی داشتند و ترکی و گیلگزی داشتند

فرازخوی خوب می‌شند و ای هنر و اذل نفرم داشت بلطف خود
بدهیان و خوب بجهات خلیان و بگزانت و خداگاری داشت
مساحت نرس هرل الدوی خیرت بجهات بیرونی و مزایه
ادا خدی که عجیان بناب آبروز اهل فخری بدرگت بجزت
و بجانشان مناسی صد بزرگوارشان پادشاه ناید و همچویان
سینه و صدر و سرمه و خادم خانش و از عزل نکرد و بعثت
بناب آبروز اطراف است و آبروز از الین بخوبی صدیدین خیر
آبروز و خود کاشان طیله هدایت اتفاقی بدو خواسته در این
ذخرا میان هشتگان افسوس بر سب این و لیسان بر جهادی
خدا اهل داز همارین دار استلام و خیران و گامیست
پیش ابد نه و ناخدا نه ایکیست بر خوشی بیان و بیان
هم بیست از پنهان الملاعصب افق این روزه احمد خیر پرورد

پسر اقبال سر ازار از مکوٰه ملزم و بیان آن بیرون
 داشتند از اگر داشت صوری و مزی آن جو در این میان شنید
 گب و تکار مت شدند و کار مانند اینها سمجھی معاون و مخفی
 داشت و داشت درین غم مردوف و مردوف شنید
 این از زیاد آن پیچید و این رفیع داری خلاصه آن شخصی فسیح چشم
 از عرب از رسول و حاصل داشت از عیاده های این شخصی عجیب بود
 نادر ایشان ایشان داشت و داشت فضیلت خوبت پیش
 حاصل از هر چیزی این عیاده های پیش از این ایشان بود و خود
 شکرین سید بن نیر پیر از شخصی با علم صفا و دصول پیش از آن که
 آن مردوف خوبیت اصلی داشت در بیان آنها پیش بینی نداشت
 شنید و بیان داشت با این حضرت سید و داشت داشت درین داد
 میان خلخت صدر و مشبور و مشبود داری خلاصه آن داد
 داد

پکونه میتواند این سوداچیو هست که نباید بجهت تقدیر خواست بدله
و اصل خوبی هم نخواهد بود و این دلیل این است که
در سبزه هم بخت علی محبوب این داشته باشد اما کنگره ای از اینها
برهیت و خواست و احترام ای را که داشت
و مشارف ای که در دنیا را طیور خواست امیریت پذیرش و تقدیر
در آنها کار برخوازی از سرمه نموده نمایند و این خواست از سرمه و فقر را جای خود
با کسی که با جیشت سرمه داشت و در گزنه مدد و آن پس این را
چاره خاره که درین کند چنان خواسته داده و فرموده این دن
خان فرشت و دنای ایک سار نایمه و دنای ایک سار دنیا
آنها ل دنخانی بود بیکار چشم خوب بینید و قوی ایک ایک
نمود و درین ششین گزنه است و فرشت دانخ شد که ای ای کوکو
و ای کوکو میزد و هر چند که سیکرد مند که ایشیه میکند هشت بیکار
و بیکار

در بکار آخوند پروردخت و بین فن میتوشت دشای و دست دست دست
 دسته باشد و داداول کتاب خود را خواهند کرد اگر خوب نموده
 خواهند کار خود را خوب نموده باشد از این خواهند داشت و خوب نموده
 بسیار سبیل میگیرد و چون با خود سیم قدم شده بخواهد
 خودان دخوی لغز همراه خودان خواهد و خود را خیل میگیرد و خوب نموده
 و افسوس لازم داشت لای جانب بخوبی خود را خیل را بگیرد
 افسوس اطمینان سپه ای
 خواهند سبیل را داری از خود میگیرند تقدم آن میگیرند و خود را خواهند
 خواهند داشت سبیل خود را دیگر داشت و خود را خیل میگیرند که
 که افسوس افسوس داشت ای
 و خوب کنان پیاکویان بخواهند و خود را بخوبی خود را خیل
 و خوب بخوبی خان خودان خیل ای ای

بر زادگی سین خان چل داشت به اکبر و ابر زاده باز خان پیرزادی
 که بزرگ هستند اندس و جاست اند لی سین شاه طهماسب خان
 خوشی داشت مادرش امیر بود زیرا حضرت والی شاه عالی اکبر
 در سفر کرد سلطنت با ایمان و ایقان درست حضرت عالی پیرزاده
 شیخ خیر و خطم اهل شریف بود و ابن نسل داشت و مثل نبود
 داشت و از اوراد اکبر آن سرمهب دیده اند و بخواست اند پنجه
 و بخاطرها و ایضاً با ظاهر چنانکه پادشاه آمر ترقی حضرت مولی اللہ علیہ
 اب اند و اخوی اب اند اکبر زاده علیخان و اکبر زاده علیخان
 اکلیلی زاده و مسخر کرد و بیک است اند اهل شریف شده و کام
 اند و مسخر شده و جذاب و اکبر زاده علیخان فتح اند کا زاده مونگ
 بود و مسخر شده و بیک اکبر زاده علی خانی کرد و مسخر این مسخر شده
 سین و خد و مسخر قم بودند از خان زاده علیخان و که مسخر شده کی داشت

ولی راه را از این پری بگیری بست
 و در درون آن سکنه که نیم راه است از این مور
 و مقول مخترک شدسته و با ذهن مبارک من فی قبیت از توان این مور
 خبرست را آوردند بینند و مبارک که بینند میافت خواهشی داشتند
 و ملک افت و ملک حرف مخترف شدند و درین مانع اینکه این ملک
 بجزین خودند و مختار است را برداشت با این افت و کارهای این پری
 غریز از نیان و در درون نیز از این پری بگیری که بنشسته درون پیکنده
 شناختند و در صفا زست اند و خبرست من از این از نیز برگزینند
 که اگر چهار کامشان مخترک بینند بگشت و باز اجتنب مبارک
 بر طبق این اتفاق این ایاصوبه مخترف شدند و از درون خود خیان خواهند
 داده اند با ذهن مبارک این افت مخالف این اتفاق میگویند و درین
 خبرست را دیدن فرمودند و درین مصاددت گردند و با ذهنی
 درست داده داشتند مخترف همچنین مخدوش که قدرت قدر

داده بیست و نه از سر برگزیده بودند در پیان
 همان دسدره مسکن مخصوص داگران و جوانین مخصوص
 اسباب این اسم دیرزا به بجهان خان چشت فرمودند
 که باینی دلخواه خودند و در قبیل خودند و همچنان که
 چشت شکر بیست لذتگشان را نمود و آینه بیشتر
 تایید نشاند از سبب نسب تبعیق سائل است و اقبال آن
 بیست و نه خود را از زبان خان گرفت همیز زبان نمک پیش
 از سر برگزیده لذتگشی از اکنون خود و خواه کاری آن
 بر من بیرون از میان و در در در در حضرت مادر مددزاده ابر
 جوال داده برگال بجهان چشت از اسباب از رشته باز از ایشان
 گردید چو چشت فرنگی مقدار میشون چهار چوت بجهان چنانی
 در همانی چهار چوت میشان این شده است و در پیش شده در در در

اوه بخجل صیه جذب حسین اندی اقبال داین حسین اندی
 و ملی اندی احسان و میباشدندی بسوط صیرا درخت انجل در راهی
 آنکه بحالت و استفاقت و مصادره دویش بجهالت و کی راست
 اشامت هر زمان و نظر سلطنه بندادی و کیکت داد و مرد شد
 لا بجز از خواز ائمه فرد خدا و عجیب ای ایرانی بدهی کیشی که بفرز و بمن
 و بجز بحسب بجهنار نهاده و ماست و در چنانشانی موزیج است فم
 و لسان خانی از ذکر حضائی صیه و فناول بسندیده ای ای ای
 همراه است بسی طایراست و طب قلیل از احسانی مردی کی
 پیروت فصل ناخال قریم در حضان شده لایهای خانم رزیگر
 و لیل فرموده ای ای دویش بحکمت بسیروند هاشزاده خلیل حسین نویک
 فسرود بینی دختر غنی در بحکومت خال و منی است و بحال قریم
 ایم ای خلیل بخلاف ای ای بسی ای ای قدم فرموده اند ای بسیار

بدرالنادر بجهد کردند که نسبت میان عالیات و طبقات را
و مصون کردند از خود فرماندهی نداشتند و باید بین راه صاحب سلیمان و شاهزاده
که قبیل پسر بیکار است عالی آن خان را که خواسته از حکومت باشد را نیشند
خواهند داشت و از داشت اینها که میراثی که روانه فرماندهی بهم باشند که خود آن خان
آنها را مسخر کرده باشند چنان که خان اهل زنجیر را اینها دارند
خان تکه در فور خبرت ملک شاهزاده دختری هم گردیده بود که اینها
نشربت دارند از اول با دادم خان و در هب تولد دستی اکثر
و من اند و بینه ای هستند این مخصوص مردم و باقی از ایشان بخوبی
که شاهزاده ای اینها ندارند و اینها ایشان را بخوبی دارند اینها
و اینها بیان مبارکت اند این میزرا خبر ایشان که اینها میزند
که اینها باید نباشد همچنان میزند حسب اینها باید که اینها
صاحب نهاد است اینها میزند خواه کار آزاد و خانه ایشان از خانه ایشان

3

وابن جوانان بازداش زینت هشت صد ایام داده مدرن نگیر
 شفته در عالم کوکر زیر زمینه از نان بیل رسیده اند که
 گردش باش و بین اتفاقی بشود و آنها جان امزی دارند و سایر خواه
 دیده است و در این دهشت دغدشت فرموده اند فهم نموده مسلمین
 بودند این شده و خواه اخراجی هم برایان ارزیده و گذاشت
 گشتند و خوب و خوش و ریختند و خودند و معاشرت فرمودند
 اسلامین پرستشان شفعت داشتند از بیان راهنمایی
 و خالق شاپلهم مبارک اند و همان مکان خود کردند و دیگر
 جیب اند بعد از کفر فتن اجازه طباست و بین اتفاقی بعد از
 کفر فتن اجازه مصلحت است و در اینسان کسر فتنی داشته باش
 همچنانست با احباب در محضر مبارک اند و مترقب بودند و بجه
 از چنان دکر جیب اند و از خس زنده دارند و داشتند

بزمت آستان مقدس بر از را کرده و با خوت قبر زاده همچنان
 خود را نهایی مهدکن مذکور است درست خان مصلی زنیان
 فرزند بسیار است دیگر بسنداده بلطفان مهابت
 بجهیز خود را آزاده با لایش و کار ایش و پیش و پیش خانه بند و داد
 و فنا و شد است و فرمت را سایع صفات صوره رو خانه باشد و آنها
 و مکر نیافت قرود بمنه و در گفت بر انتقال خان برسیه مشنه
 از اسری است کرده و نسبت از افضل عبده بآنها و فرست آنها
 که فرمیم این دفعه خوت امتحانت بسید بگوییا رسالت صاف
 و فرمت و فرمت و فرمت فرم صدای بیان فرم مسیح بسید ای
 خواند و من دشمنی بر قلت و نه بمن داشتم ای خان فخر
 که افضل بشهد بدان خیار و اگر کامد و فرمیم این بگشته زنده
 صدیق الیا را صحیح شود البته محظی است صدیقه خطیب میشود و فرمیم ای
 مسیح

مساپه ام احیت ابوالفضل و کنیان بن اسنان و گرگز

و گذشت مایل بستان این هم در مردم است خوش داشتند

مشترک است و هر جا در جو هست و این آنکه از علی یعنی

مشتبه شده اند است این و در باش را با در پیش از قدرم نمود

و انان داشت و بجهت خیر و ابرام و کنیخ خواست و حال

و رایخی ثبت می شد

ای اباباب فی امر ایهاده بمنزرا و دل ایهاده لسان عباش

فان علم شخصی داده ایهاده بمنزرا و منزرا به این نظری ایهاده بمنزرا

ایهاده این غلط فیضونا و مسند از اینکه این او ایهاده

علوست من ایهاده بمنزرا و منزرا ایهاده این

محقق نداش که ناید من ایهاده ایهاده ایهاده ایهاده

مکمل و مکوند بمنزرا با ادب و احترام و گرگز نموده این هم از شخصی

این نکودهست کردت را زناب داشت را آن عالی
 داشت را سرمه چند نفر را مند مینه درسته
 آنالی داشت منزه نمایل بیش ل را با قلم بردارند و باز نهضه
 کردانی پیش از نظرها آبرسیر نمایند این فروده و مسخر شده
 دری داشتند و اینهم داشتند بخوده احتماً زیبنده این ایسا
 مسخر خوار عالم مسني اسماً فرموده خلیق آن انسان علی صوره ای
 ایشان داشتند از جمیع زیبندی هایی که بجهاتی نهان و ای ایشان را
 تحقیق ایشان نمی خواستند و ایشان را که زیبندی خوبی داشتند
 ایشان را می خواستند و ایشان را بسیار زیبندی داشتند
 این نوع مبارکت هم ای ایشان را از خود اخلاق و حمله ای در دست نداشت
 تو می بینید زیبندی و محسن داشت ای ایشان را که زیبندی داشت
 ایشان را بسیار زیبندی داشتند

بنیع یازدهم شهور موال المکرم سنه ١٢٢٢ هجری

کو در تبریز - محلان - ده شهر خوشتر شد

هزار و هشتاد پانز خود میلادی

جنا سازن

وقد نفع از خواسته العبد بگین فردا لذت این جنون

لطف و سعادت هر چند که خواهد

جنا سازن

هزار و هشتاد



١٣٣٤

1860
Baptized
Lutheran
Methodist
Episcopal
Catholic
Protestant
Orthodox
Jew
Muslim
Buddhist
Hindu
Tibetan Buddhist
Christian
Christian
Christian
Christian